

توضیح آیات



استاد سید حسن ابطحی

توضیح آیات قرآن کریم

جلد اول

نوشتہ:

سید حسن ابطحی

نام کتاب:

توضیح آیات قرآن کریم

توضیح و ترجمه از:

سید حسن ابطحی

تلفن همراه: ۰۹۱۱۲۱۲۰۶۷۰

ناشر:

نشر بطحاء

شمارگان:

۳۰۰۰

تاریخ انتشار:

۱۳۷۹

نوبت چاپ:

دوم

چاپ:

نگین

مركز پخش: قم - سالاریه - میدان میثم - میثم بالا - میثم ۳ - پلاک ۱۷

تلفن: ۹۳۴۰۲۵

تلفن همراه: ۰۹۱۱۲۱۹۰۹۱۵

ضمناً علاقمندان می توانند از طریق شبکه اینترنت جهانی با کد:

(WWW.AABTAHI.COM)

با دانشمند محترم حضرت آیه الله آقای حاج سید حسن ابطحی (دام ظلّه العالی)

و با ما ارتباط برقرار نمایند.

«اهداء»

در روز پنج‌شنبه شانزدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۱۸ یک روز بعد از تولّد حضرت «امام مجتبی» علیه السلام شروع به نوشتن این کتاب نمودم و القاء و تفکّر و تصمیم بر این کار را در روز تولّد حضرت امام مجتبی علیه السلام یعنی پانزدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۱۸ گرفتم و لذا این اثر ناچیز را به پیشگاه مقدّس حضرت امام مجتبی علیه السلام تقدیم می‌دارم و از آن حضرت می‌خواهم که از خدای تعالی بخواهند که من توفیق اتمام این کتاب را پیدا کنم.



پیشگفتار

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الحمد لله و صلى الله على رسول الله و على آله

آل الله لاسيما على بقيّة الله روحى فداه

در مقدّمه بايد به چند موضوع كه لازم است

اشاره شود:

اوّل:

بايد چگونگى توضيح و تفسير قرآن كريم مورد

بحث و گفتگو قرار بگيرد.

جمعى از مفسّرين در تفسير قرآن مجيد از

روشهاى مختلفى پيروي كرده‌اند و مامى خواهيم

انشاء الله صحيح ترين روش تفسير و توضيح آيات

قرآن را در اين كتاب ارائه دهيم.

منهج و روشى كه براى تفسير و توضيح آيات

قرآن در اين كتاب ارائه داده مى شود از ابتكارى ترين



روشنائی است که به یک معنی، از ابتداء نزول قرآن به وسیله «پیامبر اکرم» ﷺ و «ائمه معصومین» علیهم السلام ارائه داده شده و به معنی دیگر چون تا به حال از این روش کاملاً پیروی نشده بسیار جدید و ابتکاری است. لذا سالها بود که در محافل علمی و مجالس درسی این روش به وسیله خودم، ارائه داده می شد و همگان آن را مورد تأیید قرار می دادند و اکثراً تقاضا داشتند که این توضیح روش را به عنوان لا اقل مقدمه تفسیر قرآن بنویسم ولی من به خاطر آنکه بگذارم این مطلب کاملاً تحقیق شود و بتوانم آنها را بدون هیچ اشتباه و غلطی ارائه دهم، سالها از چاپ و نشر این روش خودداری می کردم، ولی در سال ۱۴۰۹ هجری قمری وقتی مطلبم را در حساس ترین مرکز علمی عالم تشیع یعنی «دارالقرآن الکریم» که در حوزه علمیه قم با اشراف حضرت آیه الله العظمی آقای «گلپایگانی» (رحمه الله) تشکیل می شد، مطرح نمودم و مورد حل و فصل علمی و توجه جمع زیادی از اساتید و متخصصین فن واقع گردید و به صورت مقاله ای در میان شرکت کنندگان در آن گردهمائی چاپ و پخش شد و آنچه در این مقدمه نوشته می شود بدون اعتراض و بدون اشکال باقی

ماند و با چند مرتبه تجدید طبع در کتاب «دومقاله» به چاپ رسید.

تصمیم قطعی گرفتم که عین مطالب مورد بحث را در این مقدمه بیاورم و اگر خدای تعالی توفیقی عنایت فرماید توضیح آیات قرآن را پس از این مقدمه با همین روش به نحوی که برای همه مفید باشد و از اغلاق و اصطلاحات نامأنوس دور باشد. یعنی بسیار ساده و خلاصه و فشرده و استنباط شده از روایات تقدیم خوانندگان محترم بنمایم.

به امید موفقیت.



«راه و روش صحیح تفسیری قرآن کریم»

در تاریخ ۲۷ رجب سال ۱۴۰۹ مصادف با پانزدهم اسفند سال هزار و سیصد و شصت و هفت، سالروز مبعث حضرت «خاتم‌النبیاء» ﷺ با دعوت «دارالقرآن الکریم» که در مدرسه حضرت آیه‌الله العظمی آقای «گلپایگانی» (رضوان الله علیه) تشکیل می‌شد، برای اولین گردهمایی تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم.

در این همایش جمع زیادی از دانشمندان و قرآن‌شناسان و انتخاب‌شدگان از شهرستانها و حوزه‌های مهم علمی و دانشگاه‌های ایران دعوت بودند. شرکت کنندگان و سخنرانان مسائلی را در اطراف قرآن کریم

مطرح کردند، سپس نوبت به موضوعات گروه‌های تخصصی رسید. اینجانب در گروه تخصصی مناہج تفسیر قرآن کریم عضویت داشتم.

این گروه دربارهٔ راه و روش تفسیری قرآن کریم از صدر اسلام تا به امروز مطالب مختلفی در مدت دو روز، صبح و عصر مذاکره نمودند و انصافاً مطالب مفیدی در این خصوص مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و نظراتی از طرف متخصصین فنّ منهج تفسیر قرآن کریم ارائه داده شد که به خاطر اختصار از توضیح مطالب آنها خودداری می‌شود. اما آنچه من در این خصوص ارائه دادم و لازم می‌دانم توجّه دانشمندان و مفسّران را به آن جلب کنم، مطالب زیر است.

* اول:

آنکه تردیدی نیست با اهتمامی که مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز دربارهٔ تفسیر قرآن و راه و روش صحیح آن داشته‌اند، به خصوص که «معصومین» علیهم‌السلام از تفسیر قرآن برای هدایت مردم استفاده می‌کرده‌اند^۱ و «ائمه اطهار» علیهم‌السلام اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای آن قائل بوده‌اند، ممکن نیست که از ناحیهٔ «پیامبر» گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یا ائمه اطهار علیهم‌السلام منهج و طریق صحیحی برای تفسیر قرآن ارائه داده نشده باشد. پس مطمئناً ارائه داده شده، نهایت

۱ - دهها روایت در این خصوص نقل شده که به عنوان نمونه یک حدیث از میان آنها نقل می‌شود. در کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۵۰ حضرت «رسول اکرم» صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حضرت «علی بن ابیطالب» علیه‌السلام فرمود: «تعلّم الناس من بعدی تأویل القرآن ما لم یعلموا و تخبرهم» یعنی به مردم بعد از من یاد بده آنچه را که از تأویل قرآن نمی‌دانند و آنها را از حقیقت قرآن مطلعشان کن.

باید در جستجو و تحقیق از آن راه و روشی که مورد تأیید آنها بوده است، برخاست.

پس این که بعضی از آقایان در این جلسه می گویند: باید طریقه صحیحی برای تفسیر قرآن در نظر گرفت، گفته درستی نیست، بلکه باید گفت: طریقه صحیح تفسیر قرآن را که مورد تأیید رسول اکرم ﷺ است باید از میان طرق مختلفی که نقل شده و جمعی به آن عمل کرده اند، پیدا کرد.

و ضمناً باید دانست که امروز به خاطر آنکه بعد از «رسول اکرم» ﷺ فرق مختلفی با مقاصد حساب شده ای در اسلام به وجود آمده، طبعاً برای تفسیر قرآن مناهج مختلفی هم که ارائه دهنده مقاصد آنها می باشد نیز به وجود آمده. و افکار و عقاید دانشمندان در این باره مختلف بیان شده. لذا من معتقدم لازم ترین چیزی که باید در این کمیسیون تحقیق شود، تعیین همان منهج صحیحی است که «رسول اکرم» ﷺ و «ائمه دین» علیهم السلام برای تفسیر قرآن ارائه داده و یا عمل کرده اند و لذا ما در این گردهمائی باید از آن منهج صحیحی که آنان یعنی «پیامبر اکرم» ﷺ یا آنهایی که با خود آن حضرت صد در صد هم فکر و هماهنگ و بلکه همه آنها نور واحدی بوده اند تحقیق کنیم و منحصرأ همان منهج را ارائه دهیم.

* دوم:

اگر کسی در آیات قرآن و روایات «معصومین» علیهم السلام دقت کند به خوبی می فهمد که تفسیر قرآن، توقیفی است. یعنی هر کسی با فکر خود نمی تواند منهج و راهی برای تفسیر قرآن در پیش بگیرد. زیرا

خدای تعالی در قرآن کریم فرموده:

«نمی داند تفسیر و تأویل قرآن را مگر خدا و راسخین در علم»^۱ که در روایات آمده، منظور از راسخین در علم «پیامبر اکرم» ﷺ و «ائمه معصومین» علیهم السلام اند.^۲

۱ - «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالْزَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» سورة آل عمران آیه ۷.

۲ - روایات متعدده‌ای در ذیل آیه شریفه فوق از «معصومین» علیهم السلام رسیده که منظور از راسخین در علم «ائمه معصومین» علیهم السلام اند. مراجعه شود به تفسیر برهان و نورالثقلین. بعضی در اینجا می‌گویند: راسخین در علم در این آیه عطف به «اللّه» نیست از نظر ما فرقی نمی‌کند، زیرا اگر گفتیم خدای تعالی تمام علوم و قوانین مایحتاج بشر تا روز قیامت را در لفافه این الفاظ مختصر به نام قرآن پیچیده و به ما داده و تأویل و تفسیر کلام خود را فقط خود او می‌داند، باید نیز بگوئیم نزول حقایقی که در باطن و تأویل قرآن هست برای بشر بی‌فائده بوده است. پس به خاطر آنکه باید تفسیر قرآن برای مردم گفته شود و نزول قرآن عبث و بی‌فایده نماند آنها را برای «پیامبر اکرم» ﷺ توضیح داده و چون زمان «رسول اکرم» ﷺ اقتضاء نداشت که همه آنها را برای تمام مردم بگوید و یا مردم استعداد فهم همه آن معانی را نداشتند، می‌بایست به وصی خود آنها را تعلیم دهد (که در همین بحث به بعضی از روایاتش اشاره خواهد شد) و چون در هر زمان حوادث جدیدی به وجود می‌آید و افکار مردم رشد بیشتری می‌کند و باید حقایق قرآن برای آنها به مقتضای زمان و افکارشان گفته شود، لازم است در هر زمان یک خلیفه و یا یک امام و هادی وجود داشته باشد و در هر زمان مفسری مطابق پیشامدهای آن زمان لازم دارد و آن امام و هادی که تمام علوم قرآن را می‌داند و از «رسول اکرم» ﷺ یا بلا واسطه و یا با واسطه آنها را دریافت کرده، مردم را به سوی حقایق قرآن راهنمایی کند و این موضوع در قرآن تصریح شده آنجا که می‌گوید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی: ای رسول، تو

ترساننده مردمی از عذاب الهی و برای هر قومی که

می‌آیند هادی و راهنمایی وجود دارد. (سوره رعد آیه

۷).

برای توضیح این که چگونه باید تفسیر قرآن توقیفی باشد، به بیان مثالی که قطعاً ما را به حقیقت، بیشتر نزدیک می‌کند، می‌پردازیم و چون منظور از آوردن مثال، تنها توضیح مطلب فوق است، فکر نمی‌کنم که نیازی به بیان مدرک و سند داشته باشد.

👉 در احادیث زیادی از اهل سنت نقل شده که وقتی این آیه نازل شد، «رسول اکرم» ﷺ دست به سینه گذاشت و فرمود:

«انا المنذر» و با دست دیگر روی شانه «علی بن

ابی طالب» ﷺ گذاشت و فرمود: «وعلی الهادی و بک یا علی

یهتدی المهدون» یعنی: علی هادی است و به وسیله تو

ای علی هدایت یافتگان هدایت می‌شوند.

این حدیث و تفسیر را بیشتر از سی نفر از علماء اهل سنت که منجمله «فخر رازی» است در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند. (احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۸۸).

چند سال قبل دو جلد کتاب خطی و چاپی در کتابخانه‌ای دیدم که وقتی آنها را مطالعه می‌کردیم مطلبی در موضوعی به طور معمول نوشته شده بود. و استفاده می‌گردید ولی وقتی به توضیح مؤلف مراجعه می‌نمودیم، می‌دیدیم هر کلمه و هر حرفی از آن کتاب چند معنی دارد مثلاً وقتی عمودی آن را می‌خواندیم یعنی کلمهٔ اوّل از سطر اوّل و کلمهٔ اوّل از سطر دوم و همچنین کلمات اوّل هر سطر را تا آخر صفحه ردیف می‌کردیم، مطلب دیگری غیر از مطلب اصل کتاب استخراج می‌شد و باز اگر کلمهٔ اوّل از سطر اوّل و کلمهٔ دوم از سطر دوم و کلمهٔ سوم از سطر سوم و به همین ترتیب تا آخر سطر هر صفحه، کلماتش را ردیف می‌کردیم، باز یک مطلب دیگری را

استفاده می نمودیم. و بالاخره همه کلمات از هر طرف به طرف دیگر معنائی داشت و به همین نحوه ای که کلمات ردیف بودند، حرفهای آن کتاب با جمع و تفریق، معانی مختلفی داشت و واضح است که اگر مؤلف خودش توضیح نمی داد به هیچ وجه خواننده متوجه این هنر فوق العاده جالب اونی می شد و انسان احتمال نمی داد که این کتاب دارای این همه علوم و حقایق باشد و هر حرفی و یا هر کلمه ای از آن چند معنا داشته باشد.

بنابراین وقتی یک بشر بتواند برای هر کلمه و یا هر حرف از کتابش چند معنی را در نظر بگیرد، چگونه ممکن نیست خدائی که قرآنش را به عنوان معجزه نازل کرده و نمی خواسته حتی تر و خشکی را از آن فرو گذار کند.^۱ و می خواسته بیانگر همه چیز باشد، در آن بطون و حقایقی را منظور نکند و به طور ساده همه مطالبش را در ظاهر آن قرار دهد و همان گونه که اگر مؤلف آن کتاب خودش مطالبش را توضیح نمی داد ممکن نبود که دیگران آنها را درک کنند، همچنین اگر پروردگار متعال خودش تفسیر قرآنش را بیان نکند، محال است که دیگران بتوانند حقایق قرآن را درک کنند.

پس همان گونه که در روایات بسیاری آمده که قرآن ظاهر و باطنی

۱ - نهج البلاغه: قال «علی» علیه السلام: فی القرآن نباء ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم. یعنی در قرآن اخبار گذشتگان و اطلاع از آیندگان و دستورات و احکامی که لازم است در بین شما باشد، هست.

و در کتاب کنز العمال حدیث ۲۴۵۴ «رسول اکرم» صلی الله علیه و آله فرمود: من اراد علم الاولین و الاخرین فليقرء القرآن. یعنی کسی که می خواهد علوم اولین و آخرین را بداند، قرآن بخواند.

دارد.^۱ و از بطونش کسی جز خدا اطلاع ندارد. و برای آنکه نزول قرآن عبث نباشد. و برای هدفی که نازل گردیده که هدایت مردم است مفید باشد، تمام علم قرآن را به پیامبرش تعلیم داده و باز «پیامبر اکرم» ﷺ به همین دلیل یعنی به خاطر بی فایده نماندن بطون قرآن. و به خاطر هدایت مردم، به امام و هادی بعد از خود تمام علوم قرآن را تعلیم داده و او باز به امام و هادی بعدی، تا روز قیامت که باید این علوم را به یکدیگر بسپارند تا به مقتضای زمان، هر یک از آنها پرده‌ای از چهره بطون قرآن بردارند. در این زمینه لازم است به چند حدیث از احادیث زیادی که در این باره وارد شده اشاره شود.

۱- عیاشی از «امام صادق» علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«خدای تعالی به پیامبرش تنزیل و تأویل قرآن را

تعلیم فرمود و او هم آنها را به حضرت «علی بن

ابی طالب» علیه السلام تعلیم نمود.»^۲

۲- ابی الصباح می گوید:

به خدا قسم به من حضرت «جعفر بن محمد» علیه السلام

فرمود: خدای تعالی به پیامبرش تنزیل و تأویل قرآن را

تعلیم داد و آن حضرت آنها را به حضرت

۱- فی کنز العمال جلد ۱ صفحه ۲۶۴۱ قال رسول الله ﷺ: «ما انزل الله عزّ و جل آیه الا لها ظهر و بطن و کل حرف حد و کل حد مطلع». یعنی خدای تعالی آیه‌ای از قرآن را نازل نکرده مگر آنکه برای آن آیه ظاهر و باطنی قرار داده و برای هر حرفی از قرآن حدّی هست و برای هر حدّی مطلعی است.

۲- «ان الله علم نبیه التنزیل و التأویل فعلمه رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً علیه السلام» جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۱۲۸.

«علی بن ابیطالب» علیه السلام تعلیم فرمود، سپس آن حضرت فرمود: و ما خاندان عصمت به خدا قسم همه آنها را می دانیم.^۱

۳- بختری می گوید:

به «امام صادق» علیه السلام گفتم: ما احادیثی را از شما می شنویم ولی بعد نمی دانیم از شما شنیده ایم یا از پدرتان. آن حضرت فرمود: آنچه از من شنیده ای من از پدرم نقل کرده ام و آنچه از من شنیده ای من از «رسول خدا» نقل نموده ام، ما هرگز از خود مان چیزی نمی گوئیم.^۲

و از همه مهمتر که توقیفی بودن منهج تفسیری قرآن کریم را اثبات می کند، روایات متواتره ای است که بشر را از تفسیر قرآن به رأی خود نهی کرده. و ما چند نمونه از آن احادیث را در اینجا می آوریم.

۱- «امام صادق» علیه السلام فرمود:

«کسی که حتی آیه ای از کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کند کافر است.»^۳

-
- ۱- «والله لقد قال لی جعفر بن محمد علیهما السلام ان الله علم نبيه صلى الله عليه وآله التنزيل و التأویل فعلمه رسول الله علیاً ثم قال و علمنا والله» جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۲۸.
- ۲- «البختری قال قلت لابی عبد الله عليه السلام: نسمع الحديث منك فلا ادری منك السماعه او من ابیک فقال ما سمعته منی فاروه عن ابی و ما سمعته منی فاروه عن رسول الله صلى الله عليه وآله لسا نقول برأینا من شیئی» جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۲۷.
- ۳- «من فسر آیه من کتاب الله فقد كفر» تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۷ و بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۱۱.

۲ - و نیز «امام صادق» علیه السلام فرمود:

«کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر هم صحیح و مطابق با واقع تفسیر کرده باشد، اجری ندارد.»^۱

۳ - و نیز فرمود:

«کسی که درباره حقایق و معارف و معانی قرآن سخن به رأی خود بگوید، اگر درست هم گفته باشد، خطا کرده است.»^۲

۴ - «رسول اکرم» صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدای تعالی فرموده: ایمان به من نیاورده کسی که به رأی خود کلام مرا تفسیر کند.»^۳

۵ - و «امام صادق» علیه السلام فرمود:

«کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاهش پر از آتش می شود.»^۴

۶ - «حضرت باقر العلوم» علیه السلام به «جابر» فرمودند:

«چیزی دورتر از تفسیر قرآن از عقول

۱ - «من فسر القرآن برأيه ان اصاب لم يوجر» تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۸ و بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۱۲.

۲ - «من تكلم في القرآن برأيه فأصاب فقد أخطأ» منية المريد.

۳ - «ما آمن بي من فسر برأيه كلامي» عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد ۱ صفحه ۱۱۶، جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۲۷۲.

۴ - «من فسر القرآن برأيه فليتبؤ مقعده من النار» تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۲.

مردم نیست.^۱

پس به مقتضای بیان فوق و اطلاق روایات متعدده‌ای که در کتب اخبار ذکر شده، منهج و طریقه تفسیری قرآن کریم توقیفی است و تنها از بیان «پیغمبر اکرم» ﷺ و هدایت «معصومین» ﷺ باید تفسیر قرآن را استدراک کرده و یاد بگیریم.

* سوّم:

از معروفترین احادیثی که از طریق سنّی و شیعه از «رسول اکرم» ﷺ نقل شده، حدیث «ثقلین» است یعنی «پیامبر اکرم» ﷺ فرمود:

«من در میان شما دو چیز بزرگ و بااهمّیت

می‌گذارم، یکی کتاب خدا است و دیگری عترت من است.

کسی که به آنها تمسّک کند گمراه نمی‌شود. اینها از یکدیگر

هرگز جدانمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند.^۲

حقیقت معنی «لن یفترقا» همان چیز است که ما در بالا شرح دادیم.

۱ - «و قال الباقر علیه السلام: یا جابر لیس شیئاً ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن» جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۱۶۲، باب حجّۃ فتوی الائمّه، المحاسن صفحه ۲۶۸.

۲ - «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدّاً وانهما لن یفترقا حتّی یردّا علی الحوض». این روایات در اکثر کتب حدیث به اسناد مختلف نقل شده و حتّی کتابی به همین نام چاپ شده که اسناد آن را از کتب اهل تسنّن و اهل تشیع نقل کرده است.

یعنی این حدیث می گوید: قرآن کتابی است که معلّم و مدرّس و مفسّر لازم دارد، زیرا در بطن قرآن معانی زیادی خوابیده که هرکسی نمی تواند آنها را درک کند.

طبق روایات متعدّدۀ ای علوم اوّلین و آخرین در قرآن ذکر شده و آنها را فقط خدای دانند و کسی از آنها اطلاع ندارد، مگر کسانی که خدا خودش آن علوم و معارف را به آنها تعلیم داده که طبعاً فرد متیقّن آن «پیامبر اکرم» ﷺ است. زیرا در حدیث آمده: فقط کسی که به او قرآن خطاب شده حقایق آن را می شناسد.^۱

اگر بگوئیم حقایق قرآن را «پیغمبر اکرم» ﷺ هم نمی داند، طبعاً نزول قرآن با آن همه معانی که دارد واحدی از آن اطلاع ندارد عبث می شود، آن وقت معارف قرآن برای مردم فایده ای ندارد، پس عقل و منطق می گوید که خدایتعالی بطون و حقایق قرآن را به «پیامبر اکرم» ﷺ تعلیم داده است و بعد، از آن حضرت، به حضرت «علی بن ابیطالب» و فرزندانش که اوصیاء علوم آن حضرت اند انتقال یافته است.

در کتاب «بصائر الدرجات» صفحه ۱۹۳ آمده که «امام صادق» علیه السلام فرمود:

به خدا قسم من کتاب خدا را از اوّل تا به آخرش می دانم، مثل این است که معانی آن در میان دو دسّم باشد، در قرآن اخبار

۱ - «اتّما يعرف القرآن من خطوبه به» جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۱۵۳، و تفسیر علی بن ابراهیم صفحه ۷۲۷.

آسمان و زمین است، در قرآن اخبار آنچه که بعداً می‌خواهد بشود، هست و در قرآن اخبار آنچه که بوده است، می‌باشد. زیرا خدایتعالی فرموده: در این قرآن بیان همه چیز هست.^۱

بنابراین، مضمون حدیث پر ارزش و متواتر «تَقْلین» همین است که «پیامبر اکرم» ﷺ مکرّر فرموده:

من در میان شما قرآن را به عنوان کتاب خدا می‌گذارم و برای آنکه بشر از معارف و علوم و بطون و تفسیر قرآن در هر زمان طبق مقتضیاتی که پیش می‌آید آگاه شود، جمعی از عترت و فرزندانم را که فهم و درک و علم و عصمت مرا دارند به عنوان راهنما و هادی برای بیان حقایق قرآن قرار می‌دهم تا آنها معلّم و سایر مردم شاگرد، و آنها امام و سایر مردم مأموم، آنها خلیفه من و سایر مردم تابع آنها باشند تا به این وسیله از معارف و حقایق قرآن مطلع شوند و به وظایف خود عمل کنند، اگر این دو، از هم جدا شوند، قرآن به تنهایی به حال بشریت کاملاً مفید نخواهد بود، زیرا قرآن بدون این چنین معلّمینی، معانی واقعی خود را نمی‌تواند بیان کند و به تنهایی نمی‌تواند معانیش را صد در صد اظهار نماید، قرآن احتیاج به مفسّر دارد.

۱ - «والله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی فیه خبر السماء وخبر الارض وخبر ما یکون وخبر ما هو کائن قال الله فیه تبیان کل شیء».

پس کلمه «لن یفترقا» که در حدیث آمده، درست مثل اینست که بگوئیم کتاب درسی بی استاد نمی شود، استاد و کتاب برای حوزه و دانشگاه با هم لازم است. این دو نباید از هم جدا شوند و الا هر یک به تنهایی بی فائده است. مخصوصاً کتاب بی استاد، زیرا استاد گاهی کتاب ناطق است. استاد می تواند بدون کتاب مطالب کتاب را بیان کند ولی کتاب بدون استاد نمی تواند باطن و رموز و حقایق مکتوم خود را ابراز نماید.

این مثال به قدری با قرآن و عترت تطبیق می کند و به قدری حدیث و روایت پشتوانه دارد که فکر نمی کنم مسلمانی در هر فرقه و مسلکی که باشد منکر این معنی گردد. پس این دو باید با هم باشند، از هم تا روز قیامت جدا نمی شوند، هر کس به هر دوی اینها تمسک کند گمراه نمی شود. لذا در اکثر احادیث جمله «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدًا» که تمسک به هر دوی آنها سبب هدایت است نه به یکی از آنها، دیده می شود.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: سایر فرق اسلامی «اثمة اثنی عشر» را امام و معصوم می دانند، پس چگونه می توانید ادعاء کنید که همه فرق اسلامی حدیث «ثقلین» را قبول دارند و چگونه می توانید بگوئید معنی حدیث این است که حتماً باید قرآن و عترت را با هم بپذیرند؟

در جواب می گوئیم: ما در اینجا مطلبمان را بر اساس امامت و عصمت «اثمة اثنی عشر» قرار نمی دهیم تا به این اشکال برخورد نمائیم، (اگر چه این اشکال جواب دارد) بلکه اگر مسلمانی «اثمة اثنی عشر» را تنها به عنوان راویان مورد وثوق قبول داشته باشد (که تمام مسلمانان قبول دارند)، می توان به مسأله فوق عمل کرد و به حدیث «ثقلین» توجه کاملی نمود، زیرا «اثمة

اثنی عشر» نمی‌گویند که حقایق و تفسیر قرآن به ما از طرف پروردگار وحی می‌شود، بلکه آنها می‌گویند آنچه به «پیامبر اکرم» ﷺ وحی شده و آن حضرت نتوانسته در زمان خودش برای مردم نقل کند به حضرت «علی بن ابیطالب» علیه السلام انتقال داده و آن حضرت به یک یک «ائمه اطهار» علیه السلام سینه به سینه و یا به وسیله کتاب مخصوصی که به خط «علی بن ابی طالب» علیه السلام و املاء «پیغمبر اکرم» ﷺ بوده انتقال داده شده و آنها مردم را به سوی آنچه خدای تعالی به «پیامبر اکرم» ﷺ در تفسیر قرآن وحی نموده راهنما و هادی هستند.^۱

پس از این سه مقدمه واضح شد که تنها منهج و راه و روش صحیحی که باید از آن پیروی شود «تفسیر قرآن به وسیله کلمات «پیامبر اکرم» ﷺ و «ائمه اثنی عشر» علیه السلام است» یعنی «تفسیر آیات بوسیله روایات».

در اینجا ممکن است بعضی بگویند: تعداد روایاتی که قرآن را تفسیر می‌کند محدود است و لذا تفاسیری که از این سبک پیروی کرده‌اند و تنها به روایات اکتفا نموده‌اند مثل «تفسیر برهان» و «تفسیر نورالثقلین» نتوانسته‌اند تمام آیات قرآن را تفسیر کنند.

ما در جواب می‌گوییم: لازم نیست که در روایت اشاره به آیه خاصی شده و سپس آن آیه به وسیله آن روایت تفسیر شده باشد بلکه ما اجمالاً می‌دانیم که آنچه عترت پیغمبر اکرم ﷺ یعنی «ائمه اثنی عشر» علیه السلام در معارف و احکام و سایر مسائل دینی فرموده‌اند از «پیامبر» گرامی اسلام ﷺ گرفته و آن حضرت هر چه در مسائل اسلامی می‌داند در قرآن شریف وجود دارد زیرا

۱ - روایاتی که مطلب فوق را کاملاً تأیید می‌کند در کتاب جامع احادیث شیعه جلد اول باب «حجّة فتوی الائمه» به فراوانی نقل شده است.

خود قرآن فرموده:

ما نازل کردیم قرآن را که بیانگر همه چیز است.^۱ و علاوه در متجاوز از
چهل حدیث به مضمون زیر «ائمه دین» فرموده اند:

«کتابی در نزد ما است به املاء «پیامبر اکرم» ﷺ و خط

حضرت «علی بن ابیطالب» علیه السلام بسیار بزرگ به قطر ران شتر

که آنچه بشر به آن احتیاج دارد تا روز قیامت از احکام و

معارف حتی دیه خدشی که بر بدن دیگری وارد آید در آن

نوشته شده است.»^۲

بنابراین آنچه «پیامبر اکرم» و «ائمه معصومین» علیهم السلام در معارف و احکام و اخلاق و
تاریخ و قصص و سائر مسائل اسلامی فرموده اند و راویان به عنوان احادیث و
اخبار نقل کرده اند، چه تحت عنوان تفسیر قرآن و چه بدون این عنوان و بالاخره
همه کلمات آنان در ارتباط با مسائل اسلامی، تفسیر قرآن است.

مثلاً تفسیر آیاتی که اسم نماز را برده، تمام احادیثی است که درباره نماز از
پیشوایان دین رسیده است و هکذا سائر احکام و معارف و حقایق اسلام.

بنابر این، بهترین روش در تفسیر قرآن این است که ابتداء مفسرین
موضوعی را تعیین کنند و فصلی را برای آن در نظر بگیرند و سپس تمام آیات و
روایاتی که درباره آن موضوع نازل و نقل شده کنار یکدیگر بگذارند. و یا مانند
روش مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار آنها را خام در اختیار مطالعه

۱ - «فَرَزْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» سورة نحل آیه ۸۹.

۲ - جلد اول کتاب جامع احادیث شیعه این روایات را نقل کرده است.

کننده بگذارند و یا مانند فقهاء و مجتهدین که در قسمت آیات احکام در کتب فقهیه عمل کرده‌اند، تمام قرآن را با موازین اصولی به وسیله احیث و روایات توضیح دهند و در اختیار دیگران بگذارند.

ممکن است کسی بگوید: اگر این روش صحیح باشد باید نام دوره کتاب «جواهر» را تفسیر آیات احکام قرآن گذاشت.

می‌گوئیم: چه مانعی دارد و چه بهتر آنکه در مسائل دیگر قرآن هم فقهاء و متخصصین فن از روشی که فقهاء در کتب فقهی استفاده نموده‌اند پیروی می‌کردند تا بهترین و غنی‌ترین تفسیر قرآن در اختیار مسلمانان قرار گیرد.

و ما انشاء الله در این کتاب می‌کوشیم که روایات را خلاصه کنیم و برای توضیح آیات قرآن تنها از آنها الهام بگیریم و آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از زبان خود و یا از زبان ائمه اطهار علیهم السلام بیان فرموده در توضیح آیات قرآن نقل کنیم. ولی در خصوص احکام و تاریخ شما خوانندگان محترم را به کتب فقهی و تاریخی که همان بررسی و برنامه رافقهاء و مؤرخین انجام داده‌اند، ارجاع می‌دهیم.

و در پایان این فصل باید متذکر این مطلب بود که جمعی از دانشمندان و بزرگان متصوفه قرآن کریم را با ذوق عرفانی تفسیر کرده و جمعی از علماء اهل تسنن و تشیع به وسیله گفتار اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تابعین تفسیر نموده و عده‌ای قرآن را به وسیله خود قرآن تأویل و تفسیر کرده‌اند که پر واضح است با بیان فوق اگر این راه و روشهای تفسیری در مقابل تفسیری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نموده‌اند استقلال داشته باشد و جدای از راه و روش آنان باشد، مخدوش و غلط است و الا گاهی ممکن

است از آنها استفاده‌های جانبی بشود و معنی بعضی از روایات تفسیری قرآن کریم را بیان نماید.

مطلب دوم: اعجاز قرآن کریم

همه می‌گویند و همیشه گفته شده که قرآن معجزه است. آیا این مطلب بر چه اساسی معروف شده و آیا این معنی صحّت و حقیقت دارد و آیا از قرآن و روایات این موضوع استفاده می‌شود یا خیر؟ و اگر حقیقت دارد اعجاز قرآن چه فائده‌ای برای بشر خواهد داشت؟

مانشاء الله در این فصل پاسخ همه سئوالات فوق را برای خوانندگان محترم می‌نویسیم.



«اعجاز قرآن کریم»

در بیست و هفتم ماه رجب سال ۱۴۱۰ هجری قمری سالروز مبعث حضرت «خاتم‌انبیاء» ﷺ با دعوت «دارالقرآن الکریم» در «قم» برای دومین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم.

این کنفرانس برای تحقیق در مسأله اعجاز قرآن تشکیل شده بود، محققان و اساتید فراوانی از حوزه و دانشگاه از تمام کشور در مرکز «دارالقرآن الکریم» حضور داشتند. سخنرانیه‌ها و کمیسیونها، بسیار پربرار و

پرازش بود. هر یک از دانشمندان نخبه و مفسرین با عظمت قرآن که از عالم تشیع، گرد یکدیگر جمع شده بودند، دربارهٔ وجوه اعجاز قرآن مطالبی مطرح فرمودند.

من هم که یکی از اعضاء این کنفرانس بودم و گاهی به عنوان هیئت رئیسه انتخاب می شدم، مطلبم را زیر عنوان «وجوه اعجاز قرآن» تقدیم به این کنفرانس نمودم که در همان کنفرانس به چاپ رسید و بین علماء و دانشمندانی که دعوت شده بودند، پخش شد و آن مطالب را در این مقدمه به عنوان پاسخ سؤالات فوق می آوریم.

«معنی معجزه»

به نظر من بهترین معنی معجزه همان چیزی است که خدای تعالی در قرآن در آیات ۲۳ سوره بقره و ۳۸ سوره یونس و ۱۳ سوره هود و آیه ۸۸ سوره اسری به آن اشاره فرموده و می گوید:

اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند

مانند این قرآن را به کمک یکدیگر بیاورند، نمی توانند.

زیرا «معجزه» از عجز گرفته شده و عجز به معنی ناتوانی است. پس معجزه پدیده‌ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشند و عقل هر عاقلی این چنین پدیده‌ای را مربوط به طبیعت نداند.^۱

و به عبارت علمی، معجزه فاعل است و از عجز گرفته شده. یعنی غیر

۱ - «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

خدای تعالی که فاعلش می باشد، دیگران از انجامش عاجزند.^۱
 بنابر این اگر جنّ و انس که دو گروه عاقل و متفکر عالم خلقت اند نتوانند
 مثل قرآن را بیاورند، به طریق اولی بقیه موجودات عالم خلقت که مادون این دو
 نوع از مخلوقاتند و اهل علم و فکر و عقل نیستند، نمی توانند کتابی مثل قرآن را
 بیاورند.

پس قرآن با این بیان و این آیات که آنها را مفسرین، آیات «تحدی»
 می نامند، معنی اعجاز را برای خود ثابت کرده و می گوید که من معجزه ام و کسی
 غیر از خدا نمی تواند مثل مرا بوجود بیاورد.

«فائده اثبات اعجاز قرآن»

اگر ما بتوانیم معجزه بودن قرآن را همان گونه که خود قرآن مدعی است
 ثابت کنیم، طبعاً خدا را ثابت نموده و یکی از دلایل محکم اثبات وجود خدا را
 بیان کرده ایم.

زیرا اگر ثابت شود که هیچ نیروی در عالم خلقت نمی تواند این پدیده را
 بوجود آورد و حال آنکه بوجود آمده، پس باید معتقد شویم نیروی مافوق
 طبیعت که دانا و حکیم است و می تواند قرآنی را که دانشمندان جنّ و انس از
 آوردنش عاجزند ایجاد کند، وجود دارد و آن قدرت دانا و توانا جز خدای تعالی
 نمی تواند چیز دیگری باشد.

۱ - از تحقیق در کتب لغت مانند: اقرب الموارد - مختار الصحاح - معجم متن اللغة -
 لسان العرب - لغتنامه دهخدا - المنجد و غیره استفاده می شود که کلمه معجزه اسم فاعل
 است که به معنی عاجز کننده بوده و هاء آن برای مبالغه است.

به علاوه به این وسیله رسالت حضرت «رسول اکرم» ﷺ را که آورنده این معجزه از جانب خدا است، اثبات نموده ایم. زیرا معنی رسالت جز این چیز دیگری نیست.

و همچنین ممکن نیست که خدای تعالی یک چنین قدرت نمائی فوق العاده ای را در اختیار کسی بگذارد که او به دروغ ادعای رسالت کرده باشد. و سوّم آنکه محتوا و علوم قرآن مجید به طور کلی حجّیت پیدامی کند. زیرا وقتی اثبات شد که قرآن از جانب خدا است پس باید همه کلماتش حقیقت داشته باشد و طبعاً باب علوم واقعی به روی ما باز خواهد شد و با توجّه به آنکه قرآن بیان کننده همه علوم و معارف و حقایق است طبعاً ثروت علمی بی نهایت خوبی نصیبمان شده و باب معارف قرآن مجید از همین جا به روی ما باز می شود.

پس ملاحظه می فرمائید که با اثبات اعجاز قرآن سه مسأله مهم اعتقادی یعنی توحید و نبوّت و حقانیت قرآن برای ما ثابت می شود.

«اثبات اعجاز قرآن»

بعضی از مفسّرین در تفسیر آیه شریفه ۲۳ سورة بقره که می فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ

وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

اگر درباره نزول قرآن از جانب خدا بر «پیامبر» در

شک هستید یک سوره از مثل او بیاورید.

گفته اند که ضمیر «مثله» (مثل او) هم ممکن است به «پیامبر اکرم» ﷺ برگردد و هم ممکن است به قرآن برگردد و هم ممکن است به هر دوی آنها برگردد. ممکن است بگوئیم که معنی آیه شریفه این است که اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند نمی توانند، یعنی ضمیر (مثله) به قرآن برگردد.

هم ممکن است که بگوئیم اگر بخواهند مدّعی شوند که یک سوره قرآن را روی جریان طبیعی از مثل پیامبری که درس نخوانده و از جایی و کسی مطلبی را استفاده نکرده آورده شود، ممکن نخواهد بود و برخلاف طبیعت است، یعنی ضمیر (مثله) را به پیامبر اکرم ﷺ برگردانیم.

بنابر این تحدّی قرآن (که به معنی خصم را به پیش خواندن و او را عاجز کردن است) هم درباره آوردن قرآن از مثل «پیامبر اکرم» ﷺ و هم درباره محتوای آن از نظر مطالب اعجاز آمیز قرآن می باشد.

به عبارت واضحتر قرآن از دو نظر معجزه است.

اول: از جهت خصوصّیاتی که در آورنده آن یعنی «پیامبر اسلام» ﷺ بوده که درس نخوانده و مطلبی از کسی و یا از جایی استفاده نکرده، می باشد، زیرا در این آیه بخصوص که با کلمه (من مثله) ذکر شده بطور وضوح منظور از مثل پیامبری که درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته، می باشد.

دوم: از جهت آنکه وقتی به اعماق و مطالب علمی و تحقیقی و پیشگوئی ها و فصاحت و بلاغت قرآن توجه می شود، کاملاً روشن می گردد که اگر جنّ و انس بخواهند پشت به پشت هم بدهند نمی توانند مثل قرآن را

بیاورند، می باشد.

زیرا در سوره یونس می فرماید: «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» (بدون من) که در اینجا منظور سوره ای از قرآن است.

بنابراین، مطلب ما در این بخش به دو فصل تقسیم می گردد.



«اَوَّل»

«اعجاز قرآن از جهت خصوصیاتِی که در آورنده آن بوده است»

بدون تردید و به اتفاق تمام مورّخین «پیغمبر اسلام» ﷺ مدّعی بوده که درس نخوانده و مطلبی را از جائی جز از خدای تعالی استفاده نکرده و تعلیم نگرفته است.

اگر ما بتوانیم این ادّعاء را اثبات کنیم بدون تردید، آوردن قرآن از یک چنین فرد درس نخوانده ای معجزه است.

اما اثبات این مطلب خیلی ساده است، احتیاجی به بحثهای عمیق علمی و فلسفی ندارد، فقط کافی است یک مقدار از نظر تاریخ و وضع جغرافیائی و اجتماعی شهر مکه به عقب برگردیم و زمان بعثت «پیغمبر اکرم» ﷺ را در مکه در نظر بگیریم که اگر این کار را انجام دادیم، یقین می کنیم که «پیغمبر اکرم» ﷺ درس نخوانده و از کسی، چیزی یاد نگرفته است.

«پس ما در اینجا با هفت مقدمه خیلی ساده این مطلب را توضیح می دهیم».

مقدمهٔ اوّل:

شهر مکه مثل امروزمی توانسته جای بزرگی بوده باشد. زیرا زندگی هراجتماعی بخصوص در آن روزگار مربوط به مقدار آبی بوده که در سرزمین محلّ زندگی آنان وجود داشته است. و تردیدی نیست که در آن زمان و حتّی امروز تنها آبی که در مکه وجود داشته و دارد یک حلقه چاهی بوده که اسمش «چاه زمزم» است. از این چاه در آن روزگار تنها با سطل و ریسمان آب می کشیدند و از این طریق در آن هوای گرم و سوزان زندگی خود و حیواناتشان را ادامه می دادند. آنان در آن روزگار مثل امروزمی توانستند از وسائل موتوری و لوله کشی و برق و یا لاقط از همان چاه بوسیلهٔ موتور، آب زیادی در اختیار مردمی که می خواهند در آنجا زندگی کنند، بگذارند. به علاوه سرزمین مکه چون از کوههای سنگی تشکیل شده و جز همان محلّی که «چاه زمزم» در آنجا وجود دارد جای دیگری قابل برای چاه زدن نبود، مردم مکه نمی توانستند در جاهای دیگر چاهی برای استفادهٔ خود حفر کنند. حتّی بعضی از دانشمندان زمین شناس معتقدند که چاه زمزم هم از نظر زمین شناسی غیر عادی حفر شده است.^۱

۱ - از آیات قرآن کاملاً استفاده می شود که سرزمین مکه غیر قابل کشت و زرع بوده، زیرا آب نداشته است.

کتاب «تاریخ الزل و الملوک طبری» به نقل از کتاب «مسجد الحرام و کعبه» می گوید: چاهی غیر از زمزم در زمان بعثت «رسول اکرم» نبوده است.

«تاریخ یعقوبی» می گوید: در زمان «منصور دوانیقی» برای تأمین آب مردم مکه آبی را از دوازده میلی مکه در مجراهای قلعی جاری ساخت و به مکه آورد که به برکة «ام جعفر»

«این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: جمعیت مکه در آن زمان خیلی زیاد نبوده و بلکه نهایت از یکصد خانوار تجاوز نمی کرده است.

زیرا اطراف این مقدار از آب در آن اراضی سوزان بیشتر از این جمعیت نمی توانسته اند زندگی کنند».

مقدمه دوم:

«پیغمبر اسلام» ﷺ از معروفترین مردم مکه بوده است، زیرا خانواده

معروف گردید.

کتاب «مسجد الحرام و کعبه» می گوید: تاریخ نویسان اصلاً برای مکه قنات و چاهی ذکر نکرده اند حتی در زمان «معاویه» آب از خارج مکه و در زمان «هارون الرشید» از خارج مکه در حدود ۳۵ کیلومتری شمال شرقی عرفه در منطقه حنین به دستور همسرش «زبیده» آب قناتی را به مکه آوردند که به چشمه زبیده یا قنات حنین معروف گردید. کتاب «حرمین شریفین» می گوید: شاهد بر اینکه در مکه چاهی غیر از چاه زمزم نبوده این است که در زمان «جعفر عباسی» آب زمزم بسیار کم شد و به همین جهت مردم در تشنگی شدیدی قرار گرفتند و چنانکه آبی و چاهی غیر از زمزم حتی در زمان «نصور عباسی» وجود می داشت مردم به تشنگی گرفتار نمی گشتند.

بنابر این مکه همواره مورد تهدید کم آبی بوده است و به غیر از چاه زمزم در آن چاهی دیگر وجود نداشته است و اصولاً موقعیت جغرافیائی مکه به صورتی است که بارانهای منظم و زیاد هم در آن نمی بارد و فقط گاهی بارانهای به ندرت می باریده است و هوایی بسیار گرم و خشک را دارا است و به واسطه احاطه کوههای آن به شدت خشک است. «معجم البلدان یا قوت حموی» جلد ۵ صفحه ۱۸۷ می نویسد: در مکه آب جاری وجود ندارد، آبهای آن از آسمان (یعنی از باران) است و برای اهل مکه چاههایی که آب مشروب داشته باشد وجود ندارد (غیر از زمزم).

آنها کلیددار کعبه و مالک «چاه زمزم» و پدر و جدّش رئیس و بزرگتر قریش بوده‌اند این موضوع به قدری در تاریخ واضح است که احتیاج به شرح و بیان زیادتری ندارد.^۱

«این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: شکی نیست که اگر خانواده معروف و مشخص در قریه‌ای که حدوداً صد خانوار بیشتر ندارد وجود داشته باشد، قطعاً تمام اعمال و رفتار آنها کاملاً زیر نظر اهل آن محل بوده و نمی‌توانند کارهائی از قبیل مدرسه رفتن و مدارک علمی گرفتن خود و فرزندان شان را از اهل آن قریه بالاخص اقوام نزدیکشان مخفی کنند».

مقدمه سوّم:

در مکه و بلکه در جزیره العرب، مردم باسواد و متمدنی وجود نداشته و بلکه دارای تعصّبات جاهلانۀ فوق العاده زشتی هم بوده‌اند.

حضرت «علی بن ابیطالب» علیه السلام فرموده:

«وقتی که خدای تعالی «پیغمبر اسلام» را مبعوث

۱ - «دائرة المعارف فرید و جدی» جلد ۹ صفحه ۳۵۸ می‌نویسد: امّا بنی‌هاشم عظمت امرشان خصوصاً در زمان عبدالمطلب بن هاشم جدّ «پیامبر اکرم» صلی الله علیه و آله (که سلطنت او بعد از حمله فیل عظیم و شهرتش منتشر و قبائل عرب از او ترسان شدند) به اوج رسیده و اعراب از همه جهات قصد او کردند.

«تاریخ قرون وسطی» (آلبرماله) صفحه ۹۵ می‌گوید: حضرت «محمد» صلی الله علیه و آله از قبیله با نفوذ قریش بود، لکن در شش سالگی یتیم ماند.

فرمود، حتی یک نفر از عربها خواندن و نوشتن را

نمی دانست.^۱

و این مطلب در تاریخ و نهج البلاغه بسیار تکرار شده است.

بکله آنچه در بین مردم آن سامان بیش از هر چیز شایع بوده، خرافات و اعمال وحشیانه و دور از اخلاق و امتیازات نژادی و خونریزیها و فرضیات غیر علمی بوده است.

قرآن درباره آنها فرموده:

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا»^۲ یعنی: شما

مردم عرب لب گودی آتش جهل و بدبختی بسر می بردید،

خدا شما را بوسیله بعثت «پیغمبر اکرم» ﷺ نجات داد.

و بالأخره وضع اخلاقی و فرهنگی مردم جزیره العرب بخصوص مردم مکه به قدری بد بوده که بعدها نام آن زمان را «جاهلیت» و اسم مردم آن عهد را مردم زمان جاهلیت گذارده اند و بدترین عقوبت کسی که عمل زشتی را انجام می داد، این بود که بگویند او با مردم زمان جاهلیت محشور می شود.

آنها فرزندان خود را زنده به گور می کردند و به هیچ وجه در رسومات و روشهای غلط خود توجهی به عقل و وجدان نمی نمودند و نادانی آنها به حدی بود که در هیچ زمان هیچ جمعیتی تا آن حد نادان نبوده اند.

۱ - «ان الله بعث محمد صلى الله عليه و آله و ليس احد من العرب يقرء كتاباً» خطبة ۳۳ نهج البلاغه.

۲ - سورة آل عمران آية ۱۰۳.

«این مقدمه را بخاطر این جهت عنوان کردیم که بگوئیم: «پیغمبر اسلام» ﷺ نمی توانسته از هر کسی سخنی یاد بگیرد و از مردم مکه مطالب علمی قرآن را افواهاً بیاموزد».

مقدمه چهارم:

اطراف مکه در آن زمان شهر و یا قریه آبادی که اوضاعش بهتر از مکه باشد وجود نداشته و شهر «یثرب» که آن روز و امروز آن را «مدینه» می نامند، متجاوز از چهارصد کیلومتر با مکه فاصله داشته است و از شهر جدّه در آن زمان اثری نبوده و آبادی این شهر از زمانی که کشتیها و هواپیماها کنار آن لنگر انداخته و فرود آمده اند، آغاز شده و در عین حال در آن زمان با مکه متجاوز از دو روز راه بوده است.

«این مقدمه را از این جهت آوردیم که بگوئیم: «پیغمبر اسلام» ﷺ نمی توانسته مخفی به شهرهای نزدیک برای تحصیل علم و دانش، دور از چشم اهل مکه بخصوص اقوام و خویشاوندانش برود و آنچه می دانسته از آنها یاد بگیرد، زیرا شهر نزدیکی وجود نداشته است».

مقدمه پنجم:

در آن زمان اگر کسی می خواست مسافرتی به شهرهای دیگر بکند ناگزیر

بوده که همراه با قافله و با همشهریان و آشنایان انجام دهد و به تنهایی به هیچ وجه مسافرت برایش امکان نداشت.

ولذا هر زمان «پیغمبر اسلام» ﷺ قبل از بعثت می خواسته مسافرتی بکند جمعی از قریش و هم محلّیها همراه او بوده اند و او را تنهلمی گذاشته اند.

«این مقدمه را متذکر شدیم که بگوئیم: «پیغمبر اسلام»

ﷺ نمی توانسته به شهرهای دور بدون اطلاع اهل محل

برود و از علماء آنجا چیزی یاد بگیرد.

به علاوه حضرت «رسول اکرم» ﷺ غیر از دو

مسافرت که یکی قبل از بلوغ با عمویش حضرت ابوطالب

با قافله مکه، به شام رفت و دیگری با غلام حضرت

خدیجه با قافله مکه در بیست و پنج سالگی بوده، سفر

دیگری نرفته است»^۱.

مقدمه ششم:

بدون تردید وقتی «پیغمبر اسلام» ﷺ مبعوث شد و عبادت بتها را تحریم کرد،

مردم مکه حتی اقوام بسیار نزدیکش (مانند عموهایش) با او دشمن شدند و

کمر قتلش را بستند و به حدّی با او سرسختانه عمل کردند که منجر به حبس او

در «شعب ایطالب» و اخراج و یا فرار او از مکه به سوی مدینه گردید و حتی در

مدینه هم او را راحت نگذاشتند و به سوی او مکرّر لشکر کشیدند و با او جنگ

کردند.

«تاریخ یعقوبی» می نویسد:

«قریش «رسول خدا» ﷺ را مسخره و استهزاء می کردند و می گفتند: به راستی برادرزاده مان خدایان ما را بد گفته است و خردهای ما را سبک شمرده و گذشتگان ما را گمراه دانسته است و قریش به سخت ترین وجهی به آزار او پرداختند و آزاردهندگان او گروهی بودند از جمله ابولهب و حکم بن عاص، و عقبه بن ابی معیط و ... و اما آزار ابولهب از همه بیشتر بود و بعضی گفته اند در بازار عکاظ «رسول خدا» بپا خاست^۱ و مردم را به اسلام فرا خواند که عمویش در میان حرفهای او دوید و او را دروغگو قلمداد کرد.

گروهی از قریش غلامان و کودکان خود را وامی داشتند تا «رسول خدا» را استهزاء کنند.

و قضیه خالی کردن سرگین شتر بر سر و شانه «پیامبر» در حال سجده، معروفتر از آن است که بیان شود و قریش به ابوطالب پیشنهاد کردند که بهترین جوان و زیباترین جوان قریش را به تومی دهیم تا فرزندت باشد و تو «پیامبر» را به ما واگذار کن تا او را بکشیم.

و نیز می گوید: مسلمانان در شکنجه زیادی به دست قریش در مکه بسر می بردند برای اینکه از دین

اسلام برگردند، حتی بدین خاطر گروهی به حبشه مهاجرت کردند و چند نفر کشته شدند».^۱

و نیز می‌گوید: «**رسول خدا**» از قبیلهٔ ثقیف در طائف آزار و اذیت بسیار زیادی دید.^۲

و نیز می‌گوید: «**پیامبر اکرم**» از شدت اذیت قریش به شعب ابیطالب رفتند.^۳

و نیز می‌گوید: (قریش) از هیچ نوع بی‌رحمی ایا نداشتند.^۴

اینها مطالبی است که در کتب تاریخ و حتی در قرآن به صراحت ثبت است و ما در اینجا بیش از این مقتضی نمی‌دانیم که به آنها اشاره کنیم.

«این مقدمه برای این است که کسی نگوید ممکن

است «**پیامبر اکرم**» صلی الله علیه و آله درس خوانده باشد و اهل محل و

فامیلش آن را به نفع او مخفی کرده و اظهار نکرده باشند».

مقدمه هفتم:

قرآن در چند آیه تصریح کرده که «**پیامبر**» درس نخوانده و کسی در مطالب

۱ - تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۸۴.

۲ - تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۹۴.

۳ - تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۹۰.

۴ - تاریخ یعقوبی توین بی صفحه ۴۴۳.

علمی به او کمک نکرده و حتی در مقام دفاع از او برآمده و کسانی را که این چنین نسبتی به آن حضرت می دهند نادان و بی اطلاع و ظالم و کلامشان را باطل دانسته است.

در سوره عنکبوت که در مکه نازل شده و آن حضرت آن سوره را در میان همان مردم مکه مطرح کرده، می فرماید:

«و نبودى که قبل از این کتابی خوانده باشی و نه

خطی با دست نوشته باشی، زیرا اگر این چنین بود آنهاى

که بر باطل بودند یعنی کفار، در دین تو شک می کردند.»^۱

و در آیه ۱۰۵ سوره انعام در مقام دفاع از آن حضرت برآمده و جمعی نادان را که گفته اند او درس خوانده، رد کرده و می گوید:

«عده ای می گویند: تو درس خوانده ای! ما برای

کسانی که اهل علم و دانش اند بیان می کنیم که تو درس

نخوانده ای.»^۲

و در آیه ۴ سوره فرقان در مقام رد کفار که می گویند: دیگران در تدوین

قرآن به «پیغمبر اسلام» کمک کرده اند، فرموده:

«کسانی که کافرند (و می خواهند حق را بپوشانند)

می گویند: این قرآن جز مطالبی دروغ که بر خدا بسته

۱ - «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ يَمِينُكَ إِذَا لَا تَأْتِي الْمُبْطِلُونَ» سوره عنکبوت آیه

۴۸.

۲ - «وَلْيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلْيَبَيِّنْهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

است چیزی نیست و دیگران به او در تدوینش کمک

کرده‌اند. آنها کلام باطلی را گفته و به تو در این سخن ظلم

کرده‌اند».^۱

کتاب «تاریخ عرب» جلد یک صفحه ۱۵۴ می‌گوید:

«محمد ﷺ از کسی تعلیم نگرفت، معذالک کتابی بر

او نازل شد که یک پنجم مردم جهان هنوز آن را جامع همه

علوم و حکمت و حاوی جمیع مطالب دینی می‌دانند.

«بنابراین بدون تردید «پیغمبر اسلام» ﷺ مدعی درس نخواندن و تحصیل علم

نکردن و از کسی کمک در تدوین قرآن نگرفتن بوده است».

«نتیجه گفتار و مقدمات فوق»

ادعای ما در این فصل این است که «پیغمبر اسلام» ﷺ درس نخوانده و از

کسی چیزی یاد نگرفته پس او وقتی کتابی با این همه عظمت می‌آورد حتماً از

جانب خدا است و محال است بتواند از جانب خود آن را تدوین کرده باشد،

پس معجزه است و معجزه را نیروئی که مافوق طبیعت است ایجاد کرده و آن

خدا است.

این ادعای ما است. حالا با یک گفتگو با طرف هم صحبت خیالی خود

مطلب فوق را توضیح می‌دهیم.

ما گفتیم: او درس نخوانده است.

طرف هم صحبت ما می‌گوید:

۱ - «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا فِتْنَةٌ أَفْتَرِيهِ وَآعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا».

از کجا معلوم می شود که او درس نخوانده و از کسی

چیزی یاد نگرفته است؟

مامی گوئیم: اگر در مکه درس خوانده بود، همه مردم مکه متوجه می شدند که او درس خوانده است، زیرا در محل کوچکی که حداکثر صد خانوار بیشتر جمعیت ندارد، همه کارهای یک خانواده ای که در آن قریه معروف و مشخص اند زیر نظر دقیق اهالی آن قریه است و آنها از اعمال این خانواده اطلاع کامل دارند. پس اگر درس خوانده بود و می گفت که من درس نخوانده ام، یقیناً به او اعتراض می کردند و او را دروغگو معرفی می نمودند و با این سوژه نمی گذاشتند که کسی به او اعتماد کند و کسانی را که به او درس داده بودند به مردم می شناساندند و او را مفتضح می کردند.

او می گوید: ممکن است «پیغمبر اسلام» ﷺ مرد با

استعدادی بوده که در میان همان جمعیت کم از هر کسی،

جمله ای یاد گرفته و آنها را تدوین کرده و به صورت کتابی

در آورده و به عنوان قرآن بدست مردم داده است.

مامی گوئیم: مردم مکه بلکه مردم جزیره العرب علاوه بر آنکه سواد نداشتند، به قدری مبتلاء به خرافات و عادات جاهلانه بودند که آنها را مردم جاهل و زمان آنها را زمان جاهلیت می نامیدند. بنابراین چگونه ممکن است آن حضرت از آنها چیزی یاد بگیرد و حال آنکه گفته اند:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

او می گوید: شاید «پیغمبر اسلام» ﷺ در شهرهای

اطراف مکه می رفته و از دانشمندان آنها به طوری که کسی از اهالی مکه مطلع نشود، درس می گرفته و برمی گشته است.

مامی گوئیم: در گذشته متذکر شدیم که در اطراف مکه شهر نزدیکی نبوده و در آن زمان اگر کسی می خواسته به مسافرتها دور برود، حتماً می بایست با قافله و همراهانی از اهالی همان محل باشد. بنابراین، این تصوّر به طور کلی غلط و مردود است.

او می گوید: ممکن است «پیغمبر اسلام» ﷺ درس خوانده باشد ولی مردم مکه که اکثراً اقوام و خویشاوندان او بوده اند، بخاطر آنکه او را در این دروغ رسوا نکرده باشند به کسی اظهار نکرده و نگفته اند که او درس خوانده و این مطلب را کاملاً مخفی نگاه داشته اند.

مامی گوئیم: به تواتر ثابت است و به هیچ وجه قابل انکار نیست که مردم مکه بخصوص اقوام و خویشاوندان آن حضرت، دشمنان سرسخت او بوده اند تا جایی که چند سالی او را در شعب ابیطالب محبوس نموده و بعد هم بسوی او لشکر کشیدند. در عین حال حتی برای یک مرتبه هم به او نگفتند: تو که در فلان مکان نزد فلان کس درس خوانده ای چه اصراری داری که بگوئی من درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته ام؟

با این مقدمات ثابت شد که آن حضرت نمی توانسته درس بخواند و به هیچ وجه راهی برای درس خواندن نداشته است.

بنابراین، چگونه ممکن است بگوئیم آوردن قرآن از یک چنین فردی

عمل عادی بوده و معجزه نبوده است؟!

آیامی شود فردی که این چنین باشد، قرآنی را که حاوی جمیع قوانین سعادت بخش و مطالب عمیق علمی و مطابق با آخرین نظرات دانشمندان علوم فیزیک و شیمی و هیئت و غیره است (که مابعضی از آنها را شرح خواهیم داد) از نزد خود بیاورد و علاوه آن را در معرض افکار عموم قرار دهد و اصرار داشته باشد که در مطالب عمیق علمی آن فرو روید و سعادت دنیا و آخرت خود را از آن تأمین نمائید و بدانید که کسی جز خدای تعالی نمی تواند مثل این قرآن را بیاورد؟

با این مقدمه عقل سلیم گواه است کسی که درس نخوانده و همیشه زیر نظر مردم کارهایش انجام می شده و در محیط کوچکی مثل مکۀ آن زمان با مردم بی سواد زندگی می کرده و با صدای بلند در میان دشمنان سرسختش می گفته من درس نخوانده ام و آنها منتظر مشاهده کوچکترین نقطه ضعفی از او بوده اند که او را بی دریغ بکوبند و می بینیم که آنان در این خصوص به هیچ وجه عکس العملی از خود نشان نداده اند، ثابت می شود که او این قرآن را از جانب خدای تعالی آورده و خدای تعالی آن را فرو فرستاده و تدوینش کرده و به شخص «رسول اکرم» ﷺ به تنهایی و بدون ارتباط با خدای تعالی مربوط نمی شود.

این بود اعجاز قرآن با توجه به خصوصیات آورنده آن، یعنی حضرت

«رسول اکرم» ﷺ



«دوم»

«اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن»

ما در این فصل به آورنده قرآن هر که باشد به هیچ وجه کاری نداریم، حالا اومی خواهد مرد تحصیل نکرده و معلّم ندیده‌ای باشد یا اوّل دانشمند و نابغه جهان بشریت بوده و یا تمام دانشمندان جهان باشند، فرقی نمی‌کند. ادّعاء ما در این فصل این است که: «اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند نمی‌توانند مانند مطالب قرآن را بیاورند.» این کار و این عمل تنها از خدای تعالی که قدرتش مافوق همه قدرتهاست ممکن است، لذا آن را معجزه می‌نامیم و معنی معجزه جز این چیزی نیست، در حقیقت معجزه این است که کلیّه عوامل طبیعی از انجامش ناتوان و عاجز باشند.

«ابوبکر باقلانی» در کتاب «اعجاز قرآن» معتقد است: «چون قرآن خود را حجّت می‌داند پس باید معجزه هم باشد. زیرا تا معجزه نباشد حجّت نیست.» حالا بر ما است که با نشان دادن چند نمونه از وجوه اعجاز قرآن این مطالب را اثبات کنیم.

مقدمتاً باید دانست در روزی که «پیغمبر اسلام» ﷺ اعلام کرد:

«این قرآن از جانب خدا است و فرمود: اگر می‌گوئید من این قرآن را از نزد خود آورده‌ام و به خدا تهمت زده‌ام شما هم ده سوره و یا یک سوره مثل آن را بیاورید و به خدا نسبت بدهید، اگر راست می‌گوئید.»

قطعاً این تحدّی تنها در مقابل اعجاز قرآن در خصوص پیشگوئیا و

مطالب علمی آن نبوده بلکه باید معتقد شد که نسبت به مردم صدر اسلام بیشتر در مقابل فصاحت و بلاغت آن بوده است. زیراپیشگوئیهای قرآن در آن زمان هنوز تحقق پیدا نکرده بود تا صحت و سقم آن معلوم شود و مطالب علمی قرآن هم در خور فکر آنها در آن زمان نبوده است.

بنابراین، مردم عربی که در آن زمان اظهار عجز در مقابل قرآن کرده اند، بخاطر فصاحت و بلاغت قرآن بوده و آنها در مقابل این فصاحت و بلاغت خود را کوچک و ناتوان می دیدند و به آن ایمان می آوردند.

«فصاحت و بلاغت»

اکثر دانشمندان ادبیات عرب معتقدند که فصاحت صنعتی است مربوط به الفاظ. و بلاغت هنری است مربوط به معانی، مرکز فصاحت دهان و دندان و زبان است ولی مرکز بلاغت عقل و نفس و فکر است.

قرآن از جهت فصاحت اگر چه مانند سائر نوشتجات محدود به حروف معینی است ولی فصاحت و تنظیم الفاظ قرآن به حدی اعجاز آمیز است که «شبیلی شمیل» رهبر مکتب مادی در ضمن قصیده معروف و مفصلی که در عظمت فصاحت و بلاغت و حقایق قرآن دارد، می گوید:

«رَبِّ الْفَصَاحَةِ مُصْطَفَى الْكَلِمَاتِ».

«قرآن خدای فصاحت و برگزیده ترین کلمات است».

علامه «سید هبة الدین شهرستانی» در کتاب «تنزیه تنزیل» از علامه «شریف مدنی» در کتاب «انوار الزیج» تنها برای آیه ۴۴ سوره هود «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْأَمَاءِ وَفُضِيَ الْآلَمَرُّ وَآسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» سی نوع از صنایع علم بدیع را نقل می‌کند و اعجاز فصاحت قرآن را ثابت می‌نماید.

دانشمند مذکور در کتاب «سبع المثانی» تنها برای سوره حمد هفتاد مزیت از اسرار بلاغت را بیان کرده است.

مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب «جمع الجوامع» تنها برای سوره کوثر شانزده نکته بدیعی را یادآور شده که برای بشر عادی محال است بتواند در سوره‌ای با این همه اختصار این همه وجوه بلاغت را بگنجاند.

و بالاخره چون ما در این جلسه بنای اختصار را داریم و نمی‌خواهیم مطالبمان کسل‌کننده باشد، شما را به کتاب «مجمع البیان» و تفسیر تبیان و سایر کتبی که در فصاحت و بلاغت قرآن چیزهائی نوشته‌اند ارجاع می‌دهیم. ولی برای نمونه دو آیه از قرآن را که یکی مربوط به فصاحت و دیگری مربوط به بلاغت قرآن می‌باشد، روی میز کالبد شکافی علمی و ادبی قرار می‌دهیم تا صدق گفتارمان روشن گردد.

اول: آیه ۶ سوره قصص آنجا که می‌فرماید:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ فِي

أَيْمِهِ وَلا تَخَافِي وَلا تَحْزَنِي إِنَّا زَادُوهُ آيَاتِكُمْ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

«ما وحی کردیم به مادر موسی که به او شیر بده و

وقتی بر جان او ترسیدی او را به دریا بیانداز. نترس و

محزون مشو. ما او را به تو بر می گردانیم و از پیامبران

قرار می دهیم».

این آیه با کوتاهی عبارت دو خبر از آینده به مادر حضرت «موسی» عَلَيْهِ السَّلَام داده است.

اول آنکه: فرموده موسی را به مادرش بر می گرداند.

دوم آنکه: او را از پیامبران قرارش می دهد.

لذا به مناسبت جفت بودن این خبرها ده کلمه و معنی را در این آیه یک سطری جفت جفت آورده است.

توضیح آنکه در این آیه دو فعل ماضی، یکی «أَوْحَيْنَا» و دیگری «جَفَّتْ» و دو فعل امر، یکی «أَضْعِیْهِ» و دیگری «الْقِیْهِ» دو فعل نهی، یکی «لَا تُخَافِیْ» و دیگری «لَا تُخْزِیْ» دو وزن اسم فاعل، یکی «زَادُوهُ» و دیگری «جَاعِلُوهُ» دو خبر و دو امر و دو وعده و دو «فاء جواب» و دو «إِلَیْ» و دو «مَادَّةُ خَوْفٍ» را در یک جا جمع کرده و به این وسیله فصاحت را به حدّ نهائی رسانده است.

دوم: آیه ۲۱ سوره انبیاء آنجا که می فرماید:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا».

«اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از خدای واحد

متعال می بود، زمین و آسمان فاسد می شد».

دانشمندان و فلاسفه می دانند که قرآن از نظر بلاغت در این نیم سطر از آیه ۲۱ سوره انبیاء چه کرده است.

به عبارت واضح، اگر بزرگترین فلاسفه و دانشمندان دنیا بخواهند آنچه قرآن در این جمله کوتاه بیان فرموده در چندین صفحه از کتاب با عبارات

علمی و فلسفی بیان کنند، نمی توانند آن گونه که با این آیه با کمال سادگی بیان کرده، انجام دهند.

و اگر بخواهیم در توضیح آیه فوق چیزی بنویسیم و شرح دهیم که چگونه این آیه شریفه بلاغت را کامل کرده این کتاب، بسیار مفصل خواهد شد. و بالأخره تقریباً هزار و چهارصد سال است که قرآن با آیات «تحدی» دشمنان خود را به مبارزه خواسته و آنان را مورد عتاب قرار داده و می گوید:

اگر معتقدید قرآن را «پیامبر» ﷺ از نزد خود آورده شما هم که مثل او بشرید، مانند این قرآن را بیاورید. مسلم نخواهید توانست، آنجا که می فرماید:

«قُلْ لِّیْنَ اِجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا»^۱

«بگو ای «پیامبر» اگر انس و جن جمع شوند و بخواهند مانند قرآن را بیاورند نمی توانند. اگر چه تمام آنها پشت به پشت یکدیگر بدهند».

اینکه محال است و تمام قرآن برای شما زیاد است شما فقط ده سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید.

«اَمْ یَقُوْلُوْنَ اَفْتَرٰیہٗ قُلْ فَاْتُوْا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهٖ مُفْتَرٰتٍ وَ اَدْعُوْا مَنْ اَسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ»^۲

۱ - سوره اسری آیه ۸۸.

۲ - سوره هود آیه ۱۳.

«می‌گویند افترا است، بگو ده سوره مثل قرآن را
بیاورید و به خدا افترا بنزید و غیر خدا هر که رامی خواهید
به کمک خود بخوانید، اگر راست می‌گوئید».

این هم محال است نه، ده سوره هم زیاد است شما
یک سوره مثل سوره‌های قرآن را بیاورید که حاوی تمام
خصوصیات سوره‌ای از سوره‌های قرآن باشد.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

«می‌گویند افترا است بگو شما هم یک سوره مثل
قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنزید و هر کسی را
می‌خواهید غیر خدا به کمک خود دعوت کنید، اگر راست
می‌گوئید».

اگر یک سوره را هم نمی‌توانید با فصاحت و بلاغت
قرآن بیاورید آن هم از مثل «پیامبر اسلام» ﷺ که در محیط
مناسبتی زندگی نمی‌کرده و درس نخوانده، پس متنبه شوید
و بدانید که قادر بر این عمل نیستید و هیچگاه نمی‌توانید
چنین کاری را بکنید، پس از عذاب الهی بترسید.

«وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ
وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ

تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ الَّتِي وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْجِبَارَةُ
أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۱

«اگر درباره نزول قرآن بر **پیامبر اسلام** ﷺ شک می دارید شما هم سوره ای از مثل «پیامبر» مانند قرآن را بیاورید و شهود خود را غیر از خدادعوت کنید اگر راست می گوئید. پس اگر نتوانستید و هرگز هم نخواهید توانست از آتشی که شعله هایش از بدنهای انسانها و سنگها است و آماده شده است برای کفار برسید».

این معنی تحدی قرآن است و به دلائلی عجز و ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن از نظر فصاحت و بلاغت بوده است، زیرا اخبار غیبی و نظرات علمی بعدها درستیش کشف شده است.

ممکن است سؤال شود: آیا ممکن است در این مدت دشمنان بتوانند چنین عملی را برای از بین بردن نور «خاتم انبیاء» ﷺ انجام دهند و این کار را نکنند؟

در جواب می گوئیم: مسلماً خیر و بلکه به قول «مستر کرنیکوی» انگلیسی استاد دانشکده ادبیات و زبانهای انگلیسی و عربی، وقتی اساتید دانشگاه از او سؤال کردند: درباره فصاحت و بلاغت قرآن چه می گوئی؟ گفت:

«قرآن را برادر کوچکی است، که «نهج البلاغه» نام دارد. آیا برای کسی امکان دارد مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ یعنی قرآن و

امکان آوردن نظیر آن باشد؟!^۱

آنها علاوه بر آنکه این عمل را انجام ندادند به عظمت قرآن هم اقرار کردند و به حقایق آن هم ایمان آوردند.

دکتر «موریس» فرانسوی دربارهٔ فصاحت قرآن می‌گوید:

«قرآن برترین و باعظمت‌ترین کتابی است که دست

صنعت ازلی برای بشریت بیرون داده است».

و وقتی از نظر تاریخ به زمان خلافت بنی امیه یعنی آنهایی که می‌خواستند به هر وسیله که شده اسلام را نابود کنند دقیق می‌شویم، می‌بینیم جمعی از جیره‌خواران خود را تحریک کرده و آنها را وادار می‌نمودند که با قرآن مبارزه کنند و به آنها تلقین می‌کردند که اگر بتوانید مثل قرآن را بیاورید، کار تمام است. زیرا خود قرآن این راه را برای ابطال خود پیشنهاد کرده است و آنها هم مکرر به این اندیشه فرو رفته‌اند ولی هیچگاه کوچکترین موفقیتی نصیبشان نشد.

«هشام بن حکم» می‌گوید: چهار نفر از مشاهیر وفلاسفه مادی به نام «عبدالکریم

ابن ابی العوجاع» و «ابوشاکر عبدالملک دیصانی» و «عبدالله ابن مقفع» و «عبدالملک البصری» در

مکه، در خانه خدا اجتماع کرده و در مسأله حج و «پیغمبر اسلام ﷺ» و تمسک مسلمانان به شعائر آن و فشارهایی که مسلمین به قوت ایمان بر

۱ - نقل از کتاب تنزیه تنزیل.

خود وارد می سازند، فکر می کردند تا بالآخره نظر آنها بر این شد که در مقام معارضه با قرآن که اساس این دین است برآیند و هر یک از آن چهار نفر به عهده بگیرند که یک قسمت از چهار قسمت قرآن را از بین ببرند و با خود می گفتند که وقتی پایه و اساس اسلام که قرآن است از بین رفت، تمام قوانین دین اسلام موهوم و بی پروبال خواهد گشت.

پس از این قرارداد از یکدیگر جدا شدند تا در سال آینده همین موسم گرد هم آیند و از کرده های خود یکدیگر را مطلع سازند و چون سال بعد موسم حج اجتماع نمودند و تعهد خود را از هم خواستند. و از کیفیت کار یکدیگر جویا شدند «ابن ابی العوجاع» معذرت خواست و گفت:

«چون من به آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱

برخورد نمودم، بلاغت و عظمت علمی آن به قدری مرا به دهشت انداخت که از تعرض به آیات دیگر منصرف گردیدم».

«دیسانی» نیز عذر خواست و گفت:

«آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ

شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»^۲ مرا

۱ - سورة انبياء آیه ۲۲: یعنی اگر در آسمان و زمین معبود دیگری غیر از خدای واحد می بود، امور آنها دچار تباهی می گشت.

۲ - سورة حج آیه ۷۲: یعنی ای مردم مشرک و کافر به این مثل گوش کنید (تا حقیقت

متحیر ساخته و از کاری که در نظر داشت منصرف کرد.»

عبد الملک گفت:

«بلاغت و فصاحت این آیه «فَلَمَّا اسْتَبَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا

نَجِيًّا»^۱ مرا مدهوش کرد و نگذاشت که هدف خود را تعقیب کنم».

ابن مقفع گفت:

«این آیه «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ

الْأَنْهَارِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۲ مرا نگذاشت که درباره سائر آیات قرآن فکری کنم».

هشام بن حکم می گوید:

در این موقع «امام صادق» علیه السلام بر آنها می گذشت و

گوئی می دانست آنها به چه امری مشغولند و بر چه می اندیشند. این آیات را آن حضرت تلاوت فرمود:

✍️ حال خود را بدانید) آن بتهای جماد که به غیر از خدا معبود خود می دانید و آنها را می خوانید اگر اجتماع کنند بر خلقت مگسی قادر نیستند و اگر مگسی (ناتوان) چیزی از آنها بگیرد قدرت باز گرفتن آن چیز را از آن مگس ندارند طالب و مطلوب (یعنی عابد و معبود) هر دو ناچیز و ناتوانند.

۱ - سورة يوسف آیه ۷۹: یعنی و چون برادران از پذیرفتن خواہش خود مأیوس شدند با خود خلوت کردند.

۲ - سورة هود آیه ۴۴: یعنی و گفته شد ای زمین آبت را بمک و ای آسمان باران را قطع کن و آب خشک شد و حکم الهی انجام شد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و فرمان هلاک شدن ستمکاران رسید.

«قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ

لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۱.

«عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن»

و باز موضوع دیگری که به احتمال قوی برای مردم صدر اسلام و سائر مردم از وجوه اعجاز قرآن بوده و آنها هم مثل سائرین در این موضوع مشمول تحدی قرآن شده اند، در مسأله عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن بوده است. زیرا یکی از دلایل اعجاز قرآن که خود قرآن نیز به آن اشاره فرموده، اعجاز او است از نظر عدم اختلاف در عبارات و معانی قرآن که در سورة نساء آیه ۸۱ می فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ

اِخْتِلَافًا كَثِيرًا».

«آیا مردم در قرآن تأمل و فکرنمی کنند؟ اگر از جانب

غیر خداوند تدوین شده بود در آن اختلاف زیادی

می دیدند».

تردید نیست که تمام قرآن (طبق آیات سورة قدر و آیه دُوم و سُوم سورة

دخان) در شب قدر نازل شده و چنانکه در آیه ۱۱۳ سورة طه می فرماید:

۱ - سورة اسری آیه ۹۱: یعنی بگو اگر جنّ و انس جمع شوند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند نمی توانند، اگر چه پشت به پشت هم بدهند.

«وَلَا تَجْعَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ

زِدْنِي عِلْمًا».

«عجله نکن در بیان الفاظ قرآن قبل از آنکه آن ارتباط

مخصوص بین تو و خالقت برقرار گردد. و به تو اجازه بیان

آیات قرآن داده شود و به تو وحی گردد».

و آمدن جبرئیل برای صدور اجازه بیان آیات از جانب خدا بوده است. این

از نظر اعتقاد اسلامی است.

ولی ما برای اثبات اعجاز قرآن و اینکه قرآن مصنوع خود «پیامبر اسلام» ﷺ

نبوده، باید بگوئیم: اگر قرآن ساخته شده خود «پیامبر اسلام» ﷺ می بود، طبعاً

می خواست اختلاف زیادی در الفاظ آن پیدا شود. زیرا ممکن نیست که

شخصی در ظرف بیست و سه سال هر روز چند جمله از مطالبی را بگوید و

خود او در دفتری آن را جمع آوری نکند و در یکجانب نویسد، در عین حال از اوّل

تا به آخر از نظر الفاظ و معانی هیچ گونه عدم توازن و اختلافی در آن وجود

نداشته باشد.

اهل دانش و ادب می دانند که یک نویسنده، ادیب و یا شاعری که بیست و

سه سال شعر گفته و یا نثر ادبی نوشته و در هر سال کتابی منتشر کرده مسلم

اشعار و یا نوشته سال اوّل او با سالهای دهم و سال دهم او با سال بیست و سوم

کلی فرق دارد.

حتّی دیده نشده که حالات نویسنده و شاعر در نوشته و شعرش اثری

نگذاشته باشد. در تاریخ شعراء و حالات آنها زیاد به چشم می خورد که گاهی

شاعری قصیده ای را می سازد که از نظر ارزش ادبی به پایۀ قصیده

دیگرش نمی‌رسد. وقتی از اساتید ادب، سرّ این مطلب را سؤال می‌کنند، می‌گویند: شاعر در اینجا ناراحتی روحی داشته و نتوانسته کاملاً ذوقش را به کار بیاورد و ولی در قصیده دیگر از نظر روحی در نشاط و راحتی کامل بوده است. فراموش نمی‌کنم شبی با یکی از نوابغ نویسندگان نشسته بودم و او از اهمیت قلم و نویسندگی سخن می‌گفت و قسمتی از نوشته‌های ادبی خود را می‌خواند و می‌گفت: هر وقت من این مطالب را می‌خوانم در خود احساس غرور عجیبی می‌کنم و آنچنان تشویق می‌شوم که حتماً باید چند صفحه از نکات علمی و ادبی را دوباره روی کاغذ بیاورم تا آرام بگیرم.

در این موقع که چند سطر هم از آنچه به فکرش رسیده بود، می‌نوشت. کودکش از دوپله راهروی منزل سقوط کرد و صدای گریه کودک فکر او را به خود جلب نمود خدمتکارش کودک را از زمین برداشت و گفت: چیزی نشده، بخیر گذشت ولی او دیگر رشته افکارش از هم گسیخته بود و از آن وقت تا مدتی هر چه به مغزش فشار آورد حتی نتوانست یک سطر از آن مطالب را بنویسد.

می‌گویند: «فرزدق» شاعر معروف زمان عبدالملک مروان شعری را که در مدح حضرت «امام سجّاد» علیه السلام گفته، در کمال فصاحت و بلاغت بوده است^۱ ولی همان شاعر در مدح عبدالملک مروان شعری گفت که از نظر اهل ادب ارزشی نداشت. وقتی علّتش را بیان می‌کنند، می‌گویند: که مدح «امام سجّاد» علیه السلام

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۳۱ و ۱۴۱ تمام اشعار فرزدق را درباره امام سجّاد نقل می‌کند.

را روی ایمان و نشاط واقعی گفته ولی اشعار مدح عبدالملک مروان را در اثر اجبار و فشار دستگاه جبار عبدالملک سروده است.

بنابر این وقتی یک شاعر و یا یک نویسنده با آنکه اشعار و نوشته‌های خود را ضبط می‌کند و همه را در مقابل دیدگان خود نگه می‌دارد، در عین حال نمی‌تواند در حالات مختلف و زمانهای متفاوت اشعار و قلم یکنواختی داشته باشد و در همه حال رعایت فصاحت و بلاغت کامل را بنماید و بلکه هر مقدار این نویسنده و شاعر نبوغ هم بخرج دهد، بخصوص اگر مطالب را خودش جمع‌آوری نکرده باشد، برای او غیر ممکن است که بتواند چنین عملی را انجام دهد.

چگونه ممکن است حضرت «محمد مصطفی» ﷺ که خط ننوشته، مطالب قرآن را خودش جمع نکرده، بیست و سه سال دوران نزول قرآن طول کشیده، در حالات مختلف از قبیل جنگها و فشارها، هجوم دشمنان، در میان غار، در شعب ابیطالب، در وقت کسالت و مرض، در موقع وفات و سائر احوال واقع شده است ولی در الفاظ قرآن هیچ گونه تغییری دیده نمی‌شود و بلکه در تمام احوال رعایت فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز قرآن شده است. آیا این خود دلیل بزرگی بر اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در الفاظ آن نیست؟!

و عجیب‌تر آنکه در مدّت طولانی (زمان نزول قرآن) و عدم ضبط این کتاب عظیم بوسیله خود «پیامبر اسلام» ﷺ و متفرّق بودن اجزاء قصص قرآن، کوچکترین اختلافی در معانی آن نیز دیده نمی‌شود و از ضدّ و نقیض و عدم توازن و تکراری معنی محفوظ بوده است. این خود دلیل بارزی است که

قرآن با این توازن و عدم اختلاف در الفاظ و معانی آن، از «پیامبر اسلام» ﷺ معجزه و غیرطبیعی است.

«اعجاز قرآن از نظر علوم روز»

با آنکه مردم عرب در زمان «پیامبر اسلام» ﷺ حتی از علوم زمان خود بی بهره بودند و دانشمندان آن زمان نیز در اثر نداشتن وسائل علمی امروز به خرافات عجیبی مبتلا بودند، مثلاً اعتقاد آنها درباره کره زمین این بود که زمین در مرکز معینی ایستاده و افلاک هفتگانه گرد او می چرخند. و یا زمین غیر کروی است و هیچ گونه حرکت وضعی و انتقالی ندارد، در چنین شرائطی اگر «پیامبر اسلام» ﷺ می خواست قرآن را از جانب خود تدوین کند طبعاً باید طبق آنچه در میان مردم معمولی یا نهایت دانشمندان آن زمان شایع بوده بنویسد، نه آنکه مطالبی برخلاف دانشمندان آن روز و موافق علم امروز در کلمات و عبارات قرآن بیاورد که دانشمندان امروز انگشت حیرت به دهان بگیرند.

ما در اینجانی خواهیم کتابهای «قرآن و اکتشافات جدید» یا «قرآن از نظر

علوم روز» و یا «علم روز و قرآن» و یا «قرآن بر فراز اعصار» و یا کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن» و دهها کتاب دیگر از این قبیل را رونویس کنیم، زیرا به قول معروف در این صورت «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

ولی به یاری پروردگاری خواهیم چند نمونه از آنچه در بین مردم آن زمان شایع بوده و قرآن برخلاف آنها و طبق علم روز سخن گفته است، برای اثبات اعجاز قرآن بیان نمائیم.

اول:

«مسأله آهن»

در روزگاری که مردم از آهن جز برای شمشیر و چاقو و نهایت چند آلت دیگر استفاده نمی کردند، در زمانی که از نظر مردم آهن بیشتر از مواد دیگر مورد استفاده نبود بلکه طلا و نقره از نظر اقتصادی در آن زمان اهمیت زیادی داشت، در عین حال قرآن آنچنان به مسأله آهن و استفاده عجیبی که از آن در این زمانها می شود توجه داشته که یک سوره به نام حدید (آهن) در قرآن دیده می شود و در آیه ۲۴ همین سوره می گوید: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» «و ما آهن را که در آن صلابت و محکمی شدید و منافع برای مردمان در آن است نازل نمودیم».

دانشمند معروف آقای «نوفل» در کتاب «القرآن والعلم الحديث» می گوید:

«تا قرن هیجدهم یعنی دوازده قرن پس از نزول قرآن

هنوز کارهای فلزی در نهایت ضعف بود و نه تنها ارزش

آن شناخته نشده بود بلکه اساساً مهم و قابل

توجه تلقی نمی شد تا آنکه ناگهان چشم دنیا به آهن دوخته شد و رقابت عجیبی در میان دانشمندان برای استخراج و استفاده بهتر از آن بوجود آمد تا آنجا که به این دو قرن دوران نهضت و پیشرفت و عصر فلز اطلاق شده و دنیا حقاً منافع آن را آنچنانکه باید دریافته و صدق یکی دیگر از حقایق قرآن، نقاب از صورت به یکسو زده است. امروز منافع آهن آنچنان برای مردم دنیا روشن شده که احتیاج به توضیح ندارد».

و قرآن تقریباً در هزار و چهارصد سال قبل برخلاف نظریه مردم آن روز و موافق علم امروز سخن دراهمیت «آهن» گفته و از این راه اعجاز خود را اثبات کرده است.

دوم:

«مسأله حرکت زمین»

در روزگاری که نظریه «بطلمیوس»^۱ به عنوان بهترین فرضیه در موضوع افلاک شناخته شده بود، در زمانی که جز سکون زمین و حرکت افلاک به دور آن چیز دیگری برای افراد بشر مفهوم نداشت، در عهدی که وسائل علمی به

۱ - «بطلمیوس» یونانی بوده و در قرن دوم بعد از میلاد زندگی می کرده و معروف به «بطلمیوس قلوذی» بوده است. این دانشمند می پنداشت که زمین ثابت و ساکن و مرکز عالم است و این فرضیه تا زمان «کوپرنیک» مسلم بود ولی بعد از آن این فرضیه باطل شد. (فرهنگ دهخدا).

هیچ وجه در اختیار بشر قرار نگرفته بود تا به غیر محسوسات خود به حقیقت دیگری متوجه شوند، قرآن با لطافت خاصی که نه با نظرات مردم آن زمان صریحاً مبارزه کرده باشد که آنها از اسلام دوری کنند و نه حقیقت را بیان نکرده باشد، در چند مورد به حرکت وضعی و انتقالی زمین اشاره فرموده و می‌گوید:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءًا وَآمَوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ

شَامِخَاتٍ وَأَتَقَيْنَاكُمْ مَاءً فُراتًا».^۱

یعنی: آیا ما برای شما زمین را مرورکننده سریع^۲ و زنده و مرده قرار نداده‌ایم؟ بلکه در آن کوههای ثابت و بلندی قرار دادیم و برای شما از آن آبهای پاک و گوارا آفریدیم.

در گذشته مفسرین در تفسیر این آیه شریفه دچار اشکالاتی شده بودند، زیرا کلمه «کفات» در لغت عرب به معنی «موجودی که با سرعت پرواز می‌کند»، می‌باشد.^۳ و آنها به عناوینی این جمله را تأویل می‌کردند ولی پس از کشف حرکت انتقالی زمین، معنی آیه شریفه کاملاً واضح شد و نیز معلوم گردید که چرا پروردگار پس از جمله «کفات» که در آیه شریفه ذکر شده، زنده شدن و مردن زمین که بوسیله جمله «احیاء و اموات» گفته شده که مسلم باضمیمه آیات دیگر مراد تابستان و زمستان است و بوجود آمدن تابستان و

۱ - سورهٔ مرسلات آیه ۲۵ تا ۲۷.

۲ - مفردات راغب و اقرب الموارد.

۳ - مفردات راغب و اقرب الموارد.

زمستان در اثر حرکت انتقالی زمین است.

و یا در نتیجه حرکت انتقالی زمین و وجود آمدن فصل زمستان و تابستان جریان آب از اقیانوسها به سطح خشکی و تصفیه آنها بوسیله ابرها و آشامیدن بشر از آب پاک و قابل شرب را نام می برد.

و یا در سوره نباء آیه ۵ می فرماید:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَأَلْجِبَالَ أَوْتَادًا».

آیا ما زمین را برای شما گهواره و کوهها را میخهایی
بر آن قرار ندادیم؟

و در سوره طه آیه ۵۳ می گوید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

الْأَرْضَ مَهْدًا» خدا آن کسی است که زمین را برای شما
گاهواره قرار داد.

تردید نیست که این دو آیه با تشبیه کاملاً جالبی که اهل دقت متوجه آن
هستند به حرکت وضعی زمین اشاره کرده است.

و چون در معنی این آیه بین مفسرین اختلاف شدیدی است، ما در اینجا
خلاصه کلام یکی از مراجع بزرگ^۱ را در تفسیر این دو آیه نقل می کنیم:

در صفحه ۸۶ تفسیر «البیان» آمده است.

«خواننده محترم! تأمل کن که چگونه این آیات به

حرکت زمین نیکو اشاره کرده، چقدر عالی گاهواره را برای
زمین به استعاره گرفته، آنچنانکه گهواره به

۱ - منظور مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمته الله در کتاب تفسیر
البیان است.

منظور رشد و استراحت طفل حرکت داده می شود،

همچنان زمین در اثر حرکت سبب رشد و استراحت بشر و

حیوانات می گردد».

و عجیب تر آنکه فوراً پس از بیان حرکت زمین در این آیات که اشاره به حرکت وضعی زمین است به بیان استحکام زمین بوسیله کوهها که اگر نبود در اثر حرکت وضعی زمین در هم می پاشید، می پردازد و بعد اشاره به شب و روز می کند که باز هم در اثر حرکت وضعی زمین یعنی گردش آن به دور خود بوجود می آید. بنابراین حیرت دانشمندان جهان را به خود جلب می نماید. چنانکه اگر کسی از باب نمونه در سوره نأدّت کند، این حقیقت را به خوبی درک می کند. ممکن است کسی بگوید: چرا قرآن مجید حرکت وضعی و انتقالی زمین را باکنایه و تشبیه بیان کرده و صریحاً نفرموده زمین دو حرکت، یکی به دور خود و دیگری به دور خورشید دارد؟ در جواب می گوئیم: «الکناية ابلغ من التصريح» یعنی: کنایه بلیغتر از تصریح است. زیرا اگر «پیامبر اسلام» ﷺ در هزار و چهارصد سال قبل که کلیه دانشمندان بشری معتقد بودند زمین حرکت ندارد، می فرمود که زمین در حرکت است، علاوه بر آنکه او را به پیامبری قبول نمی کردند، به او صدمه و آزار هم وارد می نمودند و به علاوه «پیامبر اکرم» ﷺ در آن زمان وسیله اثبات ادّعای خود را هم برای مردم نداشت. یعنی نمی توانسته این حقیقت را برای آنها ثابت کند و بالأخره آنچنانکه «گالیله» را پس از هزار سال که از هجرت «پیامبر» ﷺ گذشته بود با آنکه ادّعاء نبوت هم نمی کرد و وقتی حرکت وضعی و انتقالی زمین را اثبات نمود، تنها به منظور آنکه حرف تازه ای آورده با آن عظمت و جلالت علمی

که در بین مردم داشت او را به محکمه تفتیش عقائد در محضر پاپ احضار کردند و مدّتها او را زندانی نمودند و می خواستند اعدامش کنند که توبه کرد و توبه نامه او معروف است. همچنین «پیامبر اکرم» ﷺ را هم با وضع بدتری اذیت می نمودند و حتی قرآن به خطر می افتاد و رسالت حضرت «خاتم الانبیاء» ﷺ دچار حملات مردم و بلکه دانشمندان آن زمان قرار می گرفت و نمی گذاشتند صدای اسلام به گوش کسی برسد. ولی وقتی قرآن با آن بیان اعجاز آمیز که در مقام تذکّر نعمتهای الهی یا در مقام اثبات وجود خدا با تشبیه و کنایه مطلب را بیان کرده، علاوه بر آنکه مردم آن زمان را علیه خودش تحریک نفرموده، مطلب را به طوری کامل و صحیح اداء کرده که امروز دانشمندان به نحو احسن آن را قبول می کنند.

سوم:

«مسأله کرویّت زمین»

در گذشته مفسّرین متوجّه نبودند که منظور از «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» چیست زیرا اگر منظور، فصول باشد هر روز از فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز، مشرق و مغرب جداگانه ای دارد. و در لغت به محلّ فرو رفتن ماه مغرب نمی گویند. ولی از زمانی که «کرویّت» زمین به صورت علم جلوه کرد معنی آیات به ترتیب زیر واضح شد.

قسمت اوّل آیات

آیه ۲۸ سوره شعراء می گوید: «قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» وقتی موسی در مناظره خود با فرعون می خواهد، خدا را به او

معرفی کند، می گوید:

پروردگار من خدائی است که خالق شرق و غرب و آنچه در بین این دو است، می باشد. اگر تعقل و تفکرکننده باشید.

این آیه چون در مقام مناظره با فرعون و طرفداران او بیان شده باید به محسوسات کسانی که مورد خطابند نزدیک باشد تا آنکه مناظره صحیح انجام شود و لذا تنها به آنچه در وقت مناظره محسوس مخاطبین بوده اشاره فرموده و آن جز یک مشرق و یک مغرب و آنچه در بین آنها از مخلوقات وجود داشته، چیز دیگری نبوده است. (و این یکی از بزرگترین رموز بلاغت است).

و همچنین اگر در سوره بقره آیه ۱۳۶ می فرماید: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْنَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ اَلَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ».^۱

این نیز در مقام مناظره است و باید محسوسات مخاطبین در زمان خاصی مورد توجه و منظور نظر قرار گیرد.

و اگر در سوره بقره آیه ۱۱۰ می فرماید: «وَلِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ فَاَيُنْمِئُ ثَوْلًا فَتَمَّ وَجْهُ اَللّٰهِ».^۲

در مقام بیان احاطه الهی بر مخلوق بوده و اینجا جز کلمه مشرق و مغربی که در زمان خطاب، محسوس خلق است، چیز دیگری نباید گفته شود، زیرا خلاف بلاغت بوده است.

۱ - زود است که سفهاء بگویند: چه سبب شده که مسلمانان رو بگردانند از قبله‌ای که تا به حال رو به آن می‌ایستادند؟ بگو مشرق و مغرب مال خدا است.

۲ - مشرق و مغرب مال خدا است پس به هر طرف رو کنید همان جا است طرف خدا.

و حتی اگر در سوره مزمل آیه ۹ فرموده: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» خلاف حقیقت نبوده زیرا آیات قبل و بعد آن خطاب به شخص «پیامبر اکرم» ﷺ بوده و مسلم زمان خاص و وقت خطاب، منظور شده و در این صورت جز با جمله مفرد آن را اداء نمودن، چیز دیگری معنی ندارد و یا لا اقل برخلاف بلاغت می باشد.

قسمت دوم از آیات

سوره رحمن آیه ۱۷ می گوید: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» خدای دو مشرق و دو مغرب. در این آیه که جنبه مناظره و خطاب به فرد خاص و زمان خاص منظور نشده است و بلکه فقط در بیان خداشناسی برای جنّ و انس بوده و تمام زمانها را در نظر گرفته است، کلمه «مَشْرِقَيْنِ» در آیه آمده و با بیان زیر به کرویت زمین اشاره فرموده است:

زیرا واضح است که با توجه به کرویت زمین، در هر زمانی که خورشید از دیدگان ما ناپدید شود در همان زمان در جای دیگر ظاهر می گردد.

پس اگر مثلاً ما روبه جنوب بایستیم، طرف راست برای نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم، مغرب است و همان محل در زمان غروب خورشید، برای نیمکره دیگر مشرق خواهد بود.

و همچنین طرف چپ برای نیمکره ما مشرق و برای نیمکره دیگر مغرب است.

بنابر این یک مشرق و یک مغرب طرف راست ما و یک مشرق و یک مغرب طرف چپ ما قرار خواهد گرفت. و مسلم در غیر این فرض «مَشْرِقَيْنِ وَ مَغْرِبَيْنِ» به صیغه تشبیه معنی ندارد.

و نیز در آیه ۳۸ سوره زخرف می فرماید:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ

الْقَرِينُ».

«وقتی آنکه پیروی از شیطان کرده و از ذکر خدا

اعراض نموده به محضر عدل الهی در قیامت مشرف

می گردد، می گوید: ای کاش بین من و تو ای شیطان دوری

دو مشرق بود، زیرا تو بد قرینی برای من بودی».

جای تردید نیست با فرض کرویت زمین و شرحی که در آیه بالا ذکر شد

بُعد دو مشرق در سطح کره، در نهایت درجه دوری از یکدیگر قرار گرفته است.

اگر مشرقین به معنی مشرق و مغرب نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم

می بود و مجازاً این نام را بر این دو اطلاق کرده بودند، نهایت درجه «بُعد» که در آیه منظور بوده است، استفاده نمی شد.

بنابراین در این آیه به کرویت زمین کاملاً اشاره شده و یکی دیگر از وجوه

اعجاز قرآن مجید ظاهر گردیده است.

زیرا اگر در زمانی که مردم دنیا معتقد نبودند که زمین کروی است، حضرت

«رسول اکرم» ﷺ با نداشتن وسائل علمی و تحقیقاتی بگوید که زمین کروی

است، مسلّم این گفتار معجزه است.

قسمت سوّم از آیات

در سه آیه از قرآن به کلمه مشارق و مغارب که جمع مشرق و مغرب

است اشاره شده^۱ که در مرحلهٔ اوّل احتمال دارد منظور مشرقهائی که از اختلاف افق بدست می‌آید باشد که باز به کرویت زمین اشاره شده و در مرحلهٔ دوّم ممکن است اختلاف فصول در حرکت زمین به دور خورشید منظور باشد که برای هر روز شرق و غربی در نظر گرفته باشند که این معنی مستبعدی است.

چهارم:

«سفر به سوی آسمان از نظر قرآن»

کلیهٔ فلاسفه معتقد بودند که نفوذ در سقف نیلگون آسمان، غیر ممکن است و حتّی زیر بار ادّعاء «پیامبر اسلام» ﷺ که من به معراج جسمانی رفته‌ام بعنوان آنکه «خرق و التیام»^۲ لازم می‌آید، نمی‌رفتند.

قرآن همان گونه که می‌گوید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَکَ».^۳

«وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ».^۴

نیز می‌گوید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ».^۵ (خدا

۱ - آیهٔ اوّل، سورهٔ اعراف: ۱۳۴، آیهٔ دوّم، سورهٔ صافات: ۵ و ۳، آیهٔ سوّم، سورهٔ معارج، ۴۰.

۲ - منظور از خرق و التیام این است که سابقاً فلاسفه فکر می‌کردند اگر کسی بخواهد به آسمان پرواز کند و وارد یکی از کرات دیگر شود باید آسمان را سوراخ کند و وقت برگشتن آن را دوباره بدوزد و چون این عمل محال است پس معراج «پیغمبر اکرم» ﷺ هم محال است.

۳ - سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۳۲: خدا مسخّر شما گرداند کشتی را.

۴ - سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۳۲: خدا مسخّر شما گرداند نه‌های آب را.

۵ - سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۳۲.

مسخر شما خورشید و ماه را قرار داد).

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ»^۱

(خدا مسخر شما گرداند آنچه در بالائیها و پستی است،

همه را، ولی اختیار در حقیقت از او است).

و بلکه صریحتر می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْإِنسِ وَالْأَنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»^۲

ای گروه جن و انس! اگر می توانید به اقطار آسمانها و

زمین نفوذ کنید پس فرو روید. ولی این کار رانمی توانید

انجام دهید مگر با تسلط و تهیة وسائل حرکت به اقطار

آسمانها و زمین.

جمع می گویند: آیه بالا درباره قیامت نازل شده و دلیلشان آیات قبل و

بعد این آیه است که درباره روز واپسین نازل گردیده است. ولی از نظر مفسرین

حقیقی یعنی پیروان «اهل بیت عصمت» علیهم السلام مسلم است که سیاق آیات به هیچ وجه

دلیل بر مطلبی نخواهد بود.

و بدون تردید قیامت در زمین بر پامی شود و بدون تردید بهشت و جهنم

در آسمانها است و بدون تردید مردم کره زمین در قیامت و معاد با همین بدن

خاکی محشور می شوند، و بدون تردید در بهشت و جهنم هم با همین بدن

خاکی زندگی می کنند، بنابراین مقدمات لازم است که سفر کیهانی و رفتن به

آسمانها از نظر قرآن جائز باشد و حال آنکه فلاسفه در آن زمان به این مسأله

۱ - سورة جاثیه آیه ۱۳.

۲ - سورة رحمن آیه ۳۳.

معتقد نبوده و امروز علم آن را کشف کرده است.

بنابراین اسلام در این موضوع هم برخلاف فرضیات آن روز و بر طبق علم امروز به امکان سفر کیهانی اشاره فرموده و به این وسیله پرده دیگری از چهره اعجاز آیات قرآن برداشته است.

پنجم:

«جنین‌شناسی از نظر اسلام و قرآن»

مامی دانیم قبل از ساختمان دستگاههای مجهز میکروب‌شناسی و بوجود آمدن میکروسکپهای قوی، ممکن نبود که بشر بتواند بدون ارتباط با علوم ماوراءالطبیعه از علم جنین‌شناسی اطلاعی داشته باشد.

در عصر «پیامبر اسلام» ﷺ آنچه در بین مردم معروف بود، این بود که فرزند از نطفه پدر بوجود می‌آید و مادر، جز ظرفی برای پرورش نطفه پدر چیزی نیست. و مادر حقی نسبت به فرزند ندارد.

ولی قرآن و اسلام برخلاف فرضیه دیروز و طبق علم امروز، در این موضوع نظر داده و در چند آیه اشاره می‌کند، آن چنانکه پدر در انعقاد نطفه فرزند سهیم است، مادر نیز در آن سهم دارد و شاید سهم زیادتری هم داشته باشد.

قرآن در این باره می‌گوید:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ

نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (تا آنکه می‌فرماید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ

دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ

نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ
الضَّالِّينَ».^۱

از این آیه استفاده می شود که یکی از فرزندان حضرت ابراهیم حضرت عیسی است با آنکه عیسی پدر نداشت. پس مسلّم از ناحیه مادر به حضرت ابراهیم منتسب است و طبیعی است که در صورتی حضرت عیسی از ذریّه حضرت ابراهیم محسوب می شود که حضرت مریم نطفه ای از خود داشته باشد و نطفه او موجب ایجاد فرزند بشود ولی اگر قرآن هم مثل مردم آن روز معتقد بود که مادر از خود نطفه ای ندارد و تنها ظرف پرورش کودک است، نمی خواست بگوید که حضرت عیسی از ذریّه حضرت ابراهیم است بلکه باید می گفت و معتقد بود که نطفه حضرت عیسی از جای نامعلومی به حضرت مریم منتقل شده و او دارای فرزند گردیده است. و این خود دلیل بر این است که قرآن می داند نطفه مادر هم در انعقاد فرزند مؤثر است.

و نیز می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا

نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

فَنَجْعَلَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».^۲

مفسّرین و کلیّه مورّخین و تمام پیشوایان دین فرموده اند که «پیامبر اسلام» ﷺ

۱ - سورة انعام آیه ۸۳ تا ۸۵: این بود حجّت ما برای ابراهیم بر قومش، بالا بریم درجه کسی را که بخواهیم پروردگار تو حکیم و دانا است ... و از ذریّه و فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون است. این چنین جزا می دهد نیکوکاران را و نیز از ذریّه ابراهیم زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس است که همه آنها از شایستگان بودند.

۲ - سورة آل عمران آیه ۶۱.

در این آیه از کلمهٔ ابناء (فرزندان ما) منظوری جز «حسن» و «حسین» علیه السلام نداشته است و تنها آنها بودند که در مباحله با نصاری حاضر شدند و حال آنکه آنها از طرف مادر به «پیامبر اکرم» صلی الله علیه و آله منتسب می شوند.

و نیز در سورهٔ نساء آیه ۲۷ می فرماید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ» (تا آنکه می فرماید: «و»

خَلَائِلُ أَبْنَاءِكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ».

از این آیه استفاده می شود که ازدواج دختران بر پدر و زوجهٔ پسرانی که از صلب پدرانند بر پدر حرام است و از نظر کلیهٔ مسلمین به راهنمایی مفسرین واقعی قرآن، دخترانی که در آیه است شامل دختران پسر و نیز همسر پسران شامل زوجهٔ پسر دختر نیز می گردد. بنابراین اسلام معتقد است که «مادر» در انعقاد نطفهٔ فرزند کاملاً سهیم است.

و نیز در سورهٔ دهر آیه ۲ می فرماید:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ» یعنی: ما خلق کردیم

انسان را از نطفهٔ بهم مخلوط شده، «امام باقر» علیه السلام در تفسیر

این آیه فرمود: «ماء الرِّجْلِ وماء المرأة اختلطاً جميعاً» یعنی: آب

مرد و آب زن مخلوط می شود و نطفهٔ فرزند منعقد

می گردد.

ما در کتاب «پاسخ ما» و کتاب «انوار زهرا» علیه السلام دربارهٔ اینکه چرا فرزندان

حضرت «علی» و «فاطمه» علیه السلام را «ابن رسول الله» می گویند، نوشته ایم که حتی «ائمهٔ

اطهار» علیهم السلام در ضمن مناظراتی که با خلفاء زمان خود دربارهٔ این موضع داشته اند،

همان مطلبی را اثبات کرده اند که دانشمندان علم جنین شناسی

امروز با وسایل مجهز و کافی توانسته‌اند به گوشه‌ای از آن مطالب و علوم توجه پیدا کنند.

ما در کتاب «پاسخ ما» شرح مفصلی از کیفیت پیدایش انسان از «اسپرما توزوئید» که نطفه مرد است و «اوول» که نطفه زن است نگاشته‌ایم و در آنجا یادآور شده‌ایم که هر دوی آنها بطور مساوی در ایجاد فرزند دخالت دارند. و باید هر یک از آنها قسمتی از بدن انسان را تشکیل دهند.

قابل توجه آنکه دانشمندان جنین شناس معتقدند که نطفه زن نقش مؤثرتری در ایجاد و پرورش فرزند به کار می‌برد، یعنی از زمان انعقاد نطفه تا وضع حمل سراپای مادر برای نسل جدید حکم و وضع مشابه یک تخم مرغ را خواهد داشت نسبت به جوجه‌ای که در آن است و رشد می‌کند.

خروس تخم مرغی را نطفه دار می‌کند، دیگر تا زمانی که جوجه‌هایش بالغ می‌شوند تمام زحمات به عهده مرغ است بسا که خروس نباشد ولی مرغ تخم می‌گذارد و بسا که تخم مرغ بدون خروس جوجه می‌آورد.

مادر و پدر نیز همین وضعیّت را دارند. نطفه پدر (اسپرما توزوئید) به تخمک (اوول) مادر می‌رسد، یکی می‌شود، شروع به فعالیت می‌کند، فعالیت بدون تغذیه نمی‌شود و تغذیه نطفه از طرف مادر است.

نطفه که روزهایی چند در لوله‌های رحم سرگردان است از کجا باید تغذیه شود؟ گویا «اوول» این پیش‌بینی را کرده، و بطور تقریب غذائی جهت خود و اسپرما توزوئید، آن قدربر داشته که برای زمان قبل از لانه‌گزینی کافی است.

وقتی نطفه‌ای از پدر یعنی «اسپرما توزوئید» و نطفه‌ای از مادر جدا از هم در

جستجوی همنده تا نسل جدیدی بسازند فقط مادر به فکر تغذیه است. «اوول» غذا با خود حمل می‌کند، بعد سلولهای مخاط رحم توسط نطفه منهدم می‌شود تا لانه‌گزینی انجام گیرد.

باز سلولهای خراب شده که به مصرف تغذیه نطفه می‌رسد از مادر است. کم‌کم وضعیّت جنین، مانند اعضاء دیگر بدن که در مایعات غوطه‌ورند درآمده، او نیز در مایعی از بدن به نام (مایع آمنیوتیک) غوطه‌ور شده و از آنجائی که مادر می‌خورد و یامی آشامد تغذیه می‌نماید.

بعد هم که از مادر جدا شد و متولد گردید باز هم مادر متکفل تغذیه او بوده آنچه را بوسیله رگهای مخصوص در جفت به طفل می‌رساند، اینک بوسیله رگهای مخصوص در پستان به او می‌رساند و در هیچ زمان از پدر خبری در کاری نیست.^۱

تا اینجا از نظر علم روز ثابت شد که مادر در بوجود آوردن فرزند ورشد و تربیت او سهم بیشتری از پدر دارد.

ناگفته پیداست که این حقیقت در قرون اخیر که چشم مسلح بوجود آمده واضح گردیده. ولی قرآن با تفسیری که پیشوایان شیعه در چهارده قرن قبل بر قرآن داشته‌اند، تمام مطالب فوق را بایبانی ساده برای پیروانشان فرموده‌اند و در ضمن آیات و روایات بسیاری اشاره و بلکه تصریح کرده‌اند که مبدأ خلقت انسان هم نطفه زن و هم نطفه مرد است و ما در این فصل به چند نمونه از کلمات خاندان عصمت که همان حقایق قرآن است، اشاره می‌کنیم.

۱ - کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر».

۱ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أخبرني جبرئيل أنه

إذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع إليه الولد وإذا سبق ماء المرأة ماء الرجل نزع إليها».^۱

«پیامبر اکرم ﷺ» فرمود: جبرئیل به من خبر داد که وقتی آب مرد بر آب زن پیشی گیرد، فرزند به شکل پدر متولد می شود و اگر آب زن بر آب مرد پیشی گیرد، فرزند به شکل مادر متولد می گردد.

۲ - روزی از «پیغمبر اسلام ﷺ» سؤال شد که انسان

چگونه بوجود می آید؟ آن حضرت فرمود: «ماء الرجل ابيض غليظ وماء المرأة اصفر رقيق فاذا علا ماء الرجل ماء المرأة كان الولد ذكراً باذن الله عز وجل و اذا علا ماء المرأة ماء الرجل خرج الولد انثى باذن الله تعالى».^۲

«آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد رنگ و رقیق است» وقتی این دو در رحم جمع شوند) اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند به خواست خداوند عَزَّوَجَلَّ پسر خواهد بود. و اگر آب زن بر آب مرد غلبه پیدا کند فرزند به اجازه خداوند دختر خواهد شد».

۳ - پیشوای ششم شیعیان «امام صادق ﷺ» فرمود:

«إذا سبق ماء الرجل ماء المرأة فالولد يشبه أباه وعمه و إذا سبق

۱ - بحار الانوار جلد ۵۷ صفحه ۳۸۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۷ صفحه ۳۳۶.

ماء المرأة ماء الرجل يشبه الولد أمه و خاله».^۱

«اگر آب مرد بر آب زن سبقت گرفت فرزند شباهت به پدر و عمویش پیدا می‌کند و اگر بعکس شد یعنی آب زن بر آب مرد غلبه کرد نوزاد شباهت به مادر و دایی خود دارد».

از روایات فوق چند نکته علمی استفاده می‌شود.

اول: چنانکه علم جنین‌شناسی ثابت کرده نطفه زن و مرد در انعقاد فرزند هر دو مؤثرند.

دوم: پیشوایان اسلام در این روایات اشاره به علم «ژنتیک» و یا قانون وراثت نموده‌اند با اینکه در کتاب دانش «که به گمان اروپائیان مجموعه گرانبهائی از معارف بشری است» می‌نویسد:

«در طی قرون متمادی بشر درباره اسرار توارث دچار حیرت بوده و فقط از اواخر قرن گذشته شروع به درک چگونگی این مسأله نمود ولی مطالعات درباره این موضوع فقط از اوایل قرن حاضر به صورت دانش مستقلی که «علم پیدایش موجودات» نام گرفته در آمده است. پایه‌گذار حقیقی این علم جدید راهبی که در صومعه «برون» واقع در نزدیکی «وین» می‌زیست، می‌باشد. این شخص «یوهان مندل» نام داشت و در سال ۱۸۲۲ متولد شده بود».

چنانکه ملاحظه فرمودید از نظر دانشمندان اروپا علم ژنتیک کاملاً جوان است و حتی عمرش به دو قرن هم نرسیده و ما در اینجا برای آنکه اعجاز گفتار پیشوایان اسلام واضح گردد آخرین نظریه دانشمندان روز را در موضوع علم ژنتیک از نظر شما می‌گذرانیم.

دکتر «اوکوسیت واسیمان»، دانشمند بزرگ آلمانی در کتاب «دانش» پس از مطالعات زیادی معتقد شده بود که عامل حقیقی توارث، ماده‌ای است به نام (پلاسمای نطفه‌ای) که در هسته مرکزی سلولهای نطفه‌ای در قسمت «کروماتین»^۱ سلولها وجود دارد.

ناگفته پیداست که این دانشمند تا حدود زیادی به حقیقت نزدیک شده است، زیرا آخرین تحقیقات علمی در این باره به مامی‌گوید: موقعی که سلولها می‌خواهند تقسیم شوند «کروماتین» به عده‌ای از اجسام نخ مانند که «کروموزم» یعنی اجسام رنگ پذیر نامیده می‌شوند، تقسیم می‌گردند.

امروز برای مامسلم شده است که این «کروموزمها» ناقل خصوصیات ارثی هستند و در کلیه سلولهای نباتات، حیوانات و انسان یافت می‌شوند و تعداد آنها در هر سلول بر حسب نوع موجودات متفاوت است.

سلولهای بعضی از موجودات زنده دارای تعداد کمی «کروموزم» می‌باشد، سلول انسان ۴۶ «کروموزم» دارد.

امروز ثابت شده است که «کروموزمها» به صورت جفت در سلولها وجود دارند و هر جفت از آنها دارای شکل خاصی است. در موقع تقسیم

۱ - کروماتین از یک کلمه یونانی به معنی رنگ اقتباس شده، زیرا قسمتی از هسته مرکزی سلول است که می‌توان آن را بوسیله پیوند و یا اختلاف نژاد رنگ کرد.

سلول «کروموزمها» نیز تقسیم می‌گردند، تقریباً کلیه سلولها دارای تعداد کامل «کروموزم» معینی می‌باشند.

یکی از موارد مهم استثنائی، تعداد «کروموزمهای» نطفه‌ای می‌باشد. موقعی که سلولهای نطفه‌ای رسیده می‌شوند برای آخرین بار تقسیم می‌گردند. در این عمل تقسیم، از هر جفت «کروموزم» فقط یک عدد در هر سلول نطفه قرار می‌گیرد و هر یک از سلولهای نطفه‌ای دارای نصف تعداد معمولی «کروموزم» خواهد بود.

مثلاً در مورد انسان سلول نطفه‌ای به جای ۴۶ «کروموزم» فقط ۲۳ «کروموزم» دارد. درک علت این امر مشکل نیست، زیرا برای پیدایش یک موجود جدید باید دو سلول با یکدیگر ترکیب شوند.

اگر هر یک از آنها دارای تعداد کامل «کروموزم» می‌بود سلول جدیدی که از آمیزش آن دو بدست می‌آمد دارای دو برابر تعداد «کروموزمهای» سلول معمولی می‌گردید.

داستان شگفت‌انگیز وراثت به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بدین معنی که «کروموزمها» کوچکترین واحد توارث نیستند.

دانشمندان معتقدند که این «کروموزمها» از ذرات کوچکی که «ژن» یا ماده حیاتی نامیده می‌شوند، تشکیل می‌یابند. این واحدهای کوچک به شکل دانه‌های تسبیح در طول «کروموزم» قرار گرفته‌اند.

در هر صورت «ژن» را می‌توان به منزله کوچکترین واحد و یا به عبارت دیگر «اتم» توارث تلقی کرد و ملکول هر «ژن» با ملکول «ژن» دیگر متفاوت است.

طرز قرار گرفتن این ذرات در دور «کروموزمها» تعیین شده و مورد مطالعه قرار گرفته و نقش آنها در انتقال خصوصیات ارثی کشف گردیده است. هر «کروموزم» ممکن است دارای چند صد عدد «ژن» باشد. هر یک از این ژنها به سهم خود نقش کوچکی را در انتقال خصوصیات ارثی به عهده دارند. مثلاً برای انتقال خصوصیات کوچکی از قبیل رنگ چشم، چندین «ژن» باید با یکدیگر همکاری کنند.^۱

آنچه در بالا گفته شد، فقط مقدمه و جزء کوچکی از کشفیاتی که در این زمینه بدست آمده است می باشد. تشریح جزئیات این مسأله دشوار است و دانشمندانی که عمر خود را صرف مطالعه این مبحث نموده اند هنوز از چگونگی ارتباط «ژنها» با یکدیگر اطلاع درستی ندارند و نمی دانند که چرا گاهی از اوقات خصوصیات غیر مترقبه بطور ناگهانی به حیوانات یا نباتات انتقال می یابد.

آنها فقط می دانند که در «کروموزمهای» سلول نطفه ای تغییری رخ داده است و در نتیجه موجودی تولّد یافته است که به هیچ وجه با والدین یا برادران و خواهران خود شباهتی ندارد. این نوع موجودات را نژاد تغییر یافته (موتانت) می نامند.

عقیده دیگری که بعضی از دانشمندان آن را جدیداً مورد بحث قرار داده اند این است که می گویند: عامل تعیین جنس، همراه «کروموزمهای» غیر جنسی نیست بلکه عامل معین کننده جنس را همراه یکی از «کروموزمهای»

دیگری که شناخته شده (به نام کروموزومهای جنسی) می‌دانند و وجود آن را در هر دو جنس (کرمک و تخمک) عقیده دارند.

بنابر این اگر آن «کروموزم» در کرمک (اسپرم) بیشتر باشد، فرزند پسر خواهد بود و اگر در تخمک (اوول) بیشتر بود نوزاد دختر است.^۱

حالا بعد از آنکه مختصری از این مسأله بحث شد، برگردیم به تشریح روایاتی که از پیشوایان اسلام نقل کردیم.

پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: (وقتی آب زن و مرد جمع شد) یعنی (اسپرماتوزئید) وارد (اوول) گردید «اگر نطفهٔ مرد غلبه کرد» یعنی ژنهای کروموزم جنسی کرمک (اسپرم) بیشتر بود فرزند پسر است (و اگر نطفهٔ زن غلبه کرد) یعنی ژنهای کروموزم جنسی تخمک (اوول) بیشتر بود فرزند دختر است. قابل توجه آنکه بعضی از دانشمندان علم «ژنتیک» در آخرین تحقیقات علمی خود گفته‌اند: در کروموزمها «ژن»هایی که حامل صفات و خصوصیات نیاکانند گاهی زیاد و گاهی کم‌اند.

امام علیؑ در روایت بالامی فرماید: اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند، (یعنی

۱ - گامت‌های انسان از نظر وجود کروموزومهای جنسی یکسان نیستند. جنس مذکر هتروزیگوت بوده (XY) و دو نوع اسپرم با نسبت‌های مشابه تولید می‌کند. یک نوع آن یک کروموزوم (X) و دیگری یک کروموزوم (Y) حمل می‌کند. (کتاب مبانی زیست‌شناسی سلولی و مولکولی).

توضیح آنکه اگر اسپرمی که با تخمک (X) لقاح پیدا می‌کند دارای کروموزوم (Y) باشد، فرزند پسر (XY) خواهد شد و اگر آن اسپرم دارای کروموزوم (X) باشد فرزند دختر (XX) می‌شود.

ژنهای کروموزم نطفهٔ مرد غلبه داشته باشد) فرزند به پدر و عموها شباهت دارد و اگر آب زن بر نطفهٔ مرد غلبه کرد (یعنی ژنهای کروموزم نطفهٔ زن غلبه داشت) فرزند شباهت به مادر و خاله‌هایش خواهد داشت.

در اینجا ممکن است یک مطلب فکر خوانندگان را متوجه خود سازد و بگویند اگر این اصل مسلم باشد، چرا بسیاری از فرزندان شباهتی به پدر و مادر خود ندارند؟

در پاسخ می‌گوییم: اولاً پیشوایان اسلام تنها موضوع توارث را صد درصد مؤثر نمی‌دانند بلکه نیرو و قدرت پروردگار را کاملاً مؤثر دانسته که اگر برخلاف طبیعت اراده کند اثر ژنها را خنثی می‌نماید و لذا در وقتی که امام علیه السلام می‌گویند اگر نطفهٔ مرد بر نطفهٔ زن غلبه کرد فرزند پسر است، بلافاصله فرموده‌اند: «بإذن الله» یعنی اگر خداوند اذن دهد.

لذا می‌گوییم: اینکه حضرت «عیسی» علیه السلام تنها از حضرت مریم بدون پدر متولد شده با در نظر گرفتن مطالب فوق زیاد شگفت‌انگیز نیست بلکه معجزه در این است که باید طبق قانون توارث و علم ژنتیک اولادی که تنها از زن بوجود می‌آید دختر باشد. ولی حضرت «عیسی» علیه السلام یک مرد از حضرت مریم یک زن که به هیچ وجه از لحاظ تقسیمات «کروموزمی» نباید تحقق پیدا کند چگونه آن حضرت بوجود آمده است.

اسلام این مطلب را سهل دانسته زیرا این مورد را تنها مربوط به قدرت پروردگاری داند و در قرآن تصریح کرده که تولد حضرت عیسی بدون پدر پنجاه درصدش مربوط به قانون توارث نبوده بلکه پسر بودنش خلقت ابتدائی بوده که می‌فرماید:

«عیسی هم مانند آدم خلقت شده است»^۱ یعنی همان گونه که بوجود آمدن آدم و خصوصیات او مربوط به قانون توارث نبوده و تنها قدرت خدا در بوجود آوردن آن حضرت مؤثر بوده است، همچنین حضرت عیسی پنجاه درصد از خلقتش خلقت ابتدائی بوده و پنجاه درصد دیگر مربوط به توارث بوده است. و بالاخره از گفتار فوق به این نتیجه می‌رسیم که اولاد را نباید فقط فرآورده پدر دانست بلکه مادر در ایجاد فرزند نقش مؤثرتری دارد.

اینجا شاید مهمترین مطلبی که افکار جمعی را متوجه خود ساخته این باشد که چرادرانشمندان علم جنین‌شناسی به عظمت کلام پیشوایان اسلام توجه نداشته و اعجاز قرآن را در این زمینه اذعان نکرده‌اند؟

در پاسخ این عده باید گفت که مردم غیرمسلمان بیشتر اسلام را از دریچه تاریخ خلفاء و افکار علماء اهل سنت می‌نگرند و گمان می‌کنند که خلفاء اموی و عباسی نمایندگان حقیقی «پیغمبر اسلام» ﷺ بوده‌اند و تردیدی نیست که آنها هم از این مطلب بی‌بهره بوده‌اند. بخصوص این موضوع که اثباتش ضررهای فوق العاده‌ای برای اغراض شخصی آنان داشته که در نتیجه اگر هم پیشوایان شیعه می‌خواستند این مطالب را به آنان تعلیم دهند، در مقام بحث و مجادله بر می‌خواستند و منکر این مطلب علمی می‌شدند.

ولذا پیشوایان اهل سنت و خلفاء اموی و عباسی یا از این موضوع اطلاعی نداشته و طبق افکار سطحی مردم قضاوت کرده و یا روی حقد و

۱ — «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». سورة آل عمران آیه ۵۹.

حسد اصرار داشته‌اند که بگویند فرزندان تنها متعلق به پدرانند و مادران در ایجاد آنها دخالتی ندارند و غالباً به این شعر متمسک می‌شدند:

«بنونا بنو ابائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الأباعد».

«فرزندان ما از پسران ما خواهند بود ولی فرزندان

دختر ما فرزندان مردان دیگر و دور از نسب مامی باشند»

و همچنین مکرر خلفاء اموی و عباسی با پیشوایان شیعه در مورد این موضوع بحث می‌کرده‌اند و بخصوص عباسیان منکر این معنی بوده‌اند.

زیرا حقد و حسد آنان نمی‌گذاشت کسی را در مقابل خود در نسب برتر و پراهمیت‌تر ببینند و لذا مکرر پیشوایان معصوم شیعه با آنان مباحثاتی در این موضوع داشته و از نظر علم و استدلالات عقلی و نقلی اثبات می‌کرده‌اند که فرزندان «فاطمه» علیها السلام به همان مناسبت که فرزندان ابیطالب‌اند فرزندان «پیغمبر اسلام» صلی الله علیه و آله هم خواهند بود. چنانکه مباحثه حضرت «موسی بن جعفر» علیه السلام با هارون الرشید در کتب تاریخ و روایات ذکر شده است.^۱

بنابراین مسلم است، علاوه بر اینکه فرزندان «علی» و «فاطمه» علیهما السلام از نظر علم، فرزندان پیغمبرند بیان این مطلب هم به تنهایی از قرآن و پیشوایان اسلام بخصوص بانداستن وسائل علمی معجزه است.

ششم:

«عمر زمین و قرآن»

آنچه در کتب عهدین نوشته شده و همچنین در زمان بعثت «پیامبر اکرم» صلی الله علیه و آله

۱ - ما در کتاب «انوار زهرا» علیها السلام این روایت و روایات دیگری در این زمینه نقل کرده‌ایم، به آنجا مراجعه شود.

در بین مردم معروف بوده، این بوده است که از عمر زمین کمتر از ده هزار سال گذشته است، چنانکه در سفرپیدایش از کتاب تورات به این مطلب تصریح شده است.

ولی قرآن برخلاف نظریه دانشمندان آن روز و طبق علم امروز عمر کره زمین را طولانی دانسته و حتی زندگی بشر را در آن پرسابقه می داند. زیرا وقتی قصه حضرت آدم را نقل می کند از قول ملائکه می گوید:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^۱

«یعنی: آیامی خواهی در کره زمین کسی را قراردادی

که در آن فساد و خونریزی کند؟»

در تفسیر این آیه مفسرین واقعی قرآن یعنی «ائمه اطهار» علیهم السلام می فرمایند: ملائکه سابقه زندگی بشر و خصوصیات روحی او را می دانسته اند به همین جهت این سؤال را از پروردگار نموده اند.

ولذا وقتی از این مفسرین سؤال می شود که آیا قبل از این عالم و آدم در کره زمین عالم و آدم دیگری هم بوده، در پاسخ به مضامین مختلف جواب مثبت داده بلکه به قدری آن را در کره زمین مکرر می دانند که ذکر عدد آن را برای شنونده خسته کننده دانسته اند. در تفسیر «برهان» در ذیل همین آیه روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.

بنابراین قرآن بایان مطلب فوق یک پرده دیگر از وجوه اعجاز قرآن را به کناری زده و مطلب ما را ثابت کرده است.

هفتم:

«قرآن و موجودات آسمانی»

امروز با وسایل مختلف علمی کشف شده که در کرات دیگر نیز موجودات زنده‌ای وجود دارند که آنها حتی دارای علم و عقل و دانشند. و قرآن نیز با آیاتی به این جمله اشاره فرموده و می‌گوید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»^۱

«یعنی: از نشانه‌های خدا خلقت و آفرینش آسمانها و

زمین و جنبندگانی است که در آنها پراکنده شده است و او

قدرت دارد هرگاه بخواهد همه را جمع آوری کند.»

که از کلمه «دَابَّة» کاملاً استفاده می‌شود که در آسمانها نیز جانداري وجود دارد.

این بود چند جمله بسیار مختصر از صدها مطلب علمی که در اعجاز قرآن از نظر علوم مادّی در کتب مختلف ذکر شده است.

هشتم:

«قرآن و اخبار از آینده»

قرآن در بسیاری از آیات خبر از آینده داده که منجمله این آیات است.

۱ - «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الْأُمَمِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ

أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ يَكَلِّمَاتِهِ وَ
يَقْطَعُ ذَابِرَ الْكَافِرِينَ».^۱

«زمانی که وعده داد خدا که بر یکی از دو دسته لشگر دشمن پیروز خواهید شد و شما دوست داشتید طائفه غیر مسلح برای شما باشد و تنها شما با آنها روبرو شوید ولی خدای خواهد حق را آشکار کند و کافران را ریشه کن سازد».

این آیه قبل از جنگ بدر نازل شده و ریشه کن ساختن کفار را به مسلمانان وعده فرموده با آنکه جمعیت مسلمانان سیصد و سیزده نفر بیشتر نبود و این تعداد در مقابل کثرت جمعیت کفار به حساب نمی آمد و از نظر قوا، نیز نوشته اند که در میان لشگر مسلمین جز برای زبیر و مقداد اسب وجود داشت و حال آنکه مشرکین کاملاً مجهزه قوای آن روز بوده اند، قرآن با صراحت به آنها وعده پیروزی فرموده است. این خود بهترین دلیل بر پیشگویی قرآن است.

۲ - سورة روم آیه دوّم الی ششم می فرماید:

«غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ
فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يُؤْمِنُ ذِي الْقُرْبَى
بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَ عَدَّ اللَّهُ لَا يَخْلُفُ اللَّهُ
وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

«یعنی: رومیان در نزدیکترین سرزمین مغلوب

شدند ولی آنها به زودی پیروز خواهند شد. چند سال بیشتر طول نمی کشد. کارها پیش از این و بعد از این دست خدا است و او توانا و مهربان است و در آن روز مؤمنین از نصرت الهی خوشحال می شوند. خداوند هر کس را بخواهد یاری می کند و وعده الهی تخلف ندارد ولی بیشتر مردم نمی دانند».

که در این آیه از غالب شدن روم بر سلطان فارس بعد از آنکه در زمان نزول این آیه مغلوب شده بودند خبر داده است و آن پس از سالها که از نزول این آیه گذشته بود، واقع شد.

۳ - «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۱

«ما به تو کوثر عطا کردیم. برای خدا نماز بخوان و نحر کن و بدان که دشمنت یعنی بنی امیه مقطوع النسل است.»

که در این سوره از قطع نسل بنی امیه و پیشرفت دین مقدس اسلام و توسعه نسل «پیامبر اکرم» ﷺ خبر داده شده است. زیرا وقت نزول این سوره فرزندان امیه فراوان بودند و پیامبر جز دختری به نام «فاطمه» ﷺ نداشت. ولی در عین حال بعدها از نسل «علی» و «فاطمه» ﷺ به قدری نسل آن حضرت توسعه پیدا کرد که جمیع کارهای نیک در دنیا بوسیله آنها انجام شده و در تمام زمانها آنها بوده اند که در مقابل استعمارگران هر زمان مبارزه را

آغاز می نمودند و عاقبت هم بوسیله حضرت «بقیة الله» روحی فداه دنیا پر از عدل و داد می شود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

۴ - در سورة فتح آیه ۲۷ می فرماید:

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّسُلَ بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ

الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ

مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا».

«خدا رؤیای رسول را راست قرار داد زیرا حتماً اگر

خدا بخواهد در حال آرامش و امنیّت وارد مسجد الحرام

خواهید شد و سرهای خود را تراشیده و تقصیر (که اینها از

اعمال عمره است) انجام خواهید داد و هیچ خوف و ترسی

در آن موقع نخواهید داشت و غیر از آن پیروزی نزدیک

دیگری نصیب شما خواهد شد.»

پرواضح است که این آیه از آینده مجهولی که از نظر مسلمانان کاملاً بعید

به نظر می رسید (یعنی ورود مسلمانان به مکه و انجام اعمال عمره) خبر داده و

پرده دیگری از چهره اعجاز قرآن برداشته است.

۵ - در روز جنگ بدر ابو جهل صدا زد: (اَنَا جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ) ما جمعی پیروزیم.

آیه ۴۴ و ۴۵ سورة قمر نازل شد:

«أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ

الْأُدْبُرَ».

«آیا آنها می گویند ما جمع پیروزی هستیم؟ ولی به

زودی آنها شکست خواهند خورد و فرار می کنند.»

۶ - «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ

سَيِّطُلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ».

«یعنی: نابود باد دو دست ابی لهب و نابود شد.

هیچگاه مال و تجارتش او را نجات نخواهد داد. به زودی

در آتش سوزان شعله ور وارد می شود.»

در شأن نزول این سوره مؤرخین می نویسند: روزی پیامبر معظم اسلام اقوام

خود را دعوت کرده وگفت: اگر من به شما بگویم صبح یا عصر دشمنی به سراغ

شما می آید، باور می کنید یا نه؟ همه گفتند: بلی. فرمود: قبل از رسیدن عذاب

سختی به شما اعلام خطر می کنم (عبدالعزی) که به مناسبت گونه های

برافروخته و سرخس او را ابولهب کنیه داده بودند، گفت: نابود شوی. آیا بخاطر

این منظور ما را دعوت کرده ای؟ این سوره نازل شد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ».

که پرواضح است این سوره از آینده مجهولی خبر داده و این اخبار غیبی

حقیقت پیدا کرد و دودست ابولهب نابود شد.

مفسرین آیات زیادی درباره پیشگوئیهای قرآن نقل نموده اند که ما برای

اختصار به همین چند مورد اکتفا می کنیم.

«نتیجه بحث»

پس بنابر آنچه در این باره یادآور شدیم قرآن از نظر مطالب معجزه است،

آن چنانکه ثابت شد که این کتاب عظیم از نظر آورنده آن نیز معجزه می باشد.

حال که ثابت شد قرآن معجزه است و تمام مطالبش حق است، پس طبیعی است که با اثبات اعجاز قرآن خدای تعالی را اثبات کرده و رسالت رسول اکرم ﷺ و عصمت آن حضرت را نیز اثبات کرده و دری از حکمت و حقایق و معارف واقعی به روی خود باز نموده ایم.



«معنی وحی و الهام»

دانشمندان و مفسرین درباره معنی وحی مطالبی گفته اند که اکثر آنها از نظر قرآن و روایات مردود است و ما برای اختصار از آن نظرات صرف نظر می کنیم و این تعریف که استنباط شده از آیات و روایات است در اینجا می آوریم.

وحی ارتباط مخصوصی است که از جانب خدا با

بندگان خاصش برقرار می شود، قطع آور است، مخصوص

انبیاء نیست ولی همه انبیاء از آن برخوردارند، گاهی ممکن

است در بیداری و گاهی در خواب و گاهی با اشاره و گاهی

با تکلم و ایجاد سخن از طرف پروردگار برقرار گردد.

الهام سخن گفتن پروردگار است بوسیلهٔ القاء در قلب، قطع آور نیست و ممکن است، با وسوسه مخلوط شود. الهامات برای همهٔ مردم چه متوجّه آن باشند و چه نباشند، هست و بوسیلهٔ الهامات خدای تعالی بدیها و زشتیها را به انسان می‌گوید و خوبیها را در قلب انسان القاء می‌کند.

چنانکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا».^۱ و معنی «مِنْ وَزَاءِ حِجَابٍ»^۲ که در آیهٔ شریفهٔ قرآن است تفسیر به الهام شده، زیرا چون از پشت پرده است، انسان نمی‌تواند آن را از وسوسه جدا کند، (البته اهل معنی و کسانی که با سخنان پروردگار آشنائی دارند بین الهام و وسوسه فرق می‌گذارند). بنابراین باید میزانی برای جدا کردن الهام از وسوسه باشد که طبیعی است آن میزان دستورات شرع و دین مقدّس اسلام است. یعنی هر چه با دین مقدّس اسلام، مطابقت می‌کند الهام است. و هر چه بر خلاف احکام و قوانین اسلام به انسان القاء می‌شود، وسوسه است.



۱ - سورة شمس آیه ۷ و ۸.

۲ - سورة احزاب آیه ۵۳ و سورة شوری آیه ۵۱.

«عدم تحریف قرآن»

بدون تردید قرآن تحریف نشده، زیرا خدای تعالی حافظ قرآن بوده آنجا که می فرماید:

«قرآن را ما نازل نمودیم و خودمان آن را حفظ خواهیم

کرد».^۱ و همچنین فرموده: «هیچ چیز، چه از قبل و چه از

بعد، قرآن را باطل نمی کند زیرا آن از طرف خدای ستوده و حکیم

نازل شده است».^۲

آیا برای باطل شدن قرآن یا برای محفوظ نبودن قرآن کاری بدتر از

۱ — «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» سورة حجر آیه ۹.

۲ — «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ». سورة فصلت آیه ۴۲.

تحریف که آن را از حجت بودن بیندازد یافت می شود؟ مسلماً خیر. و بهترین دلیل عقلی و علمی برای تحریف نشدن قرآن این است که شیعه دستور دارد در نمازهای واجب بعد از حمد، سوره کاملی بخواند و اگر قرآن تحریف شده بود مکلف نمی توانست این واجب را درست انجام دهد. و طبعاً ائمه معصومین علیهم السلام به آنان دستور نمی دادند که یک سوره کامله ای را در نماز بخوانند. ولی اکثر مفسرین قائلند که قرآن به قرائتهای مختلف خوانده شده؛
اول: در اعراب که باعث تغییر در لفظ و معنای گردد. مثل کلمه «فَيُضَاعِفُهُ»^۱
که (فاء) را به رفع و فتح می توان خواند.

دوم: اختلاف در اعراب که سبب تغییر در معنای شود ولی در ظاهر و نوشتن تغییری پیدانمی کند. مثل «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ»^۲ (با تشدید) و «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ» (بدون تشدید).

سوم: اختلاف در حروف کلمات که معنا را تغییر می دهد ولی ظاهر لفظ را تغییر نمی دهد. مثل «كَيْفَ نُنْشِرُهَا»^۳ (با زاء) یا «كَيْفَ نُنْشِرُهَا» (با راء).

چهارم: اختلاف در حروف که تنها باعث تغییر لفظی شود. مثل آیه شریفه «إِنْ كَانَتْ الْأَصْحَافُ وَاحِدَةً»^۴ یا «الْأَزْقِيَّةُ وَاحِدَةً» (که زقیه و صیحه یک معنا دارد).

پنجم: اختلاف در ظاهر لفظ و معنا. مانند آیه شریفه «طَلَحَ مَنُودٌ»^۵ یا

۱ - سوره بقره آیه ۲۴۵ و سوره حدید آیه ۱۱.

۲ - سوره نور آیه ۱۵.

۳ - سوره بقره آیه ۲۵۹.

۴ - سوره یس آیه ۲۹ و ۵۳.

۵ - سوره واقعه آیه ۲۹.

«طلح منضود».

ششم: اختلاف در تقدّم و تأخّر کلمات مانند آیه شریفه «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ»^۱ و یا «جاءت سكرة الحق بالموت».

هفتم: اختلاف در زیاد شدن و یا کم شدن کلمات مانند آیه شریفه «وما عملت ایدیهم» یا «وَمَا عَمِلَتْهُ اَیْدِیْهِمْ»^۲.

بنابراین تحریف به معنای آنکه بر قرآن آیه ای یا سوره ای اضافه شده باشد، مورد اتفاق سنّی و شیعه بوده که انجام نشده است ولی به معنای آنکه از قرآن آیه یا سوره ای کم شده باشد، مورد اختلاف است که ما در بالا ثابت کردیم که انجام نشده است. اما به معنای آنکه یک حرف یا یک کلمه اضافه یا کم شده باشد و تغییر دهنده معنا باشد یا نباشد، که آن را اختلاف در قرائت گفته اند و مورد اتفاق سنّی و شیعه است. و همچنین مختلف شدن در حرکات و حروف چه مغیّر معنی باشد یا نباشد باز آن را اختلاف در قرائت نامیده اند و در قرآن انجام شده و مورد اتفاق سنّی و شیعه است.

بر این اساس اکثر روایاتی که علماء اسلام به عنوان تحریف قرآن ذکر کرده اند در حقیقت اختلاف در قرائت بوده و از حذف و اضافه شدن یک کلمه یا یک حرف و یا اختلاف در حرکات تجاوز نمی کند. و آنهایی که می گویند: سوره ای از قرآن و یا آیه ای از قرآن حذف شده بسیار کم اند و دلیل روشنی بر این مدّعی ندارند و بالاخره اکثر روایاتی که ظهور در تحریف قرآن دارد چه از طریق اهل سنت و یا از طریق شیعه نقل شده باشد ضعیف اند و

۱ - سوره ق آیه ۱۹.

۲ - سوره یس آیه ۳۵.

احتمال دارد که دشمنان برای تضعیف حجّیت قرآن آنها را جعل کرده باشند. ضمناً تذکّر این نکته لازم است که علی بن ابیطالب علیه السلام کتابی نوشت در توضیح آیات قرآن که تمامش سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و آن کتاب به نام «کتاب علی علیه السلام» در نزد ائمّه اطهار علیهم السلام معروف بوده است. در آن کتاب همه چیز از معارف و احکام و حقایق عالم هستی حتّی ارش خدش نوشته شده بود و آنگونه که از روایات استفاده می شود در آن کتاب نزول قرآن و کلماتی به عنوان توضیح آیات قرآن کنار هر آیه دیده می شد و ائمّه اطهار علیهم السلام به آن در موضوعات مختلف استدلال می کردند. مثلاً در کنار آیه شریفه: «بِأَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۱ کلمه «فی علی» در آن کتاب و در این آیه بوده که تحقیقاً این جمله به عنوان توضیح در پیرامون آمده ولی جزء قرآن نبوده است.

بنابراین کتاب علی علیه السلام که آن روز به خاطر مسائل سیاسی مورد قبول سیاستمداران و حکام آن روز واقع نشد، علی بن ابیطالب علیه السلام آن را به فرزندانش که امام بودند، سپرد تا برای روزی که آن سیاست عوض شود و آن کتاب مورد استفاده بشر واقع گردد، محفوظ بماند. اما ائمّه اطهار علیهم السلام مرتّب به آن کتاب استدلال می کردند و به اصحاب آن کتاب و مطالب آن را نشان می دادند و در اکثر جاها که در تفسیر قرآن می گفتند: «به خدا قسم این آیه اینگونه نازل شد» و کلمه ای در ضمن آیه ای یا در کنار آیه ای نقل می کردند. به احتمال قوی منظور این بوده که در کتاب علی علیه السلام این گونه توضیح داده شده است. ولی دیگران آن را به عنوان تحریف قرآن تصوّر نموده اند.

«تقسیم قرآن به محکم و متشابه و مجمل»

قرآن به سه قسم تقسیم می شود:

اول: «آیات محکم» این آیات ظاهرش حجّت است و معنی محکم این است که به ظاهر آن می توان حکم نمود. مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و اکثر قرآن آیات محکّمات اند.

دوم: «آیات متشابه» این آیات از نظر الفاظ به طوری تنظیم شده اند که دو معنی یا بیشتر دارند و اگر کسی بخواهد می تواند به هر معنایی که دوست داشته باشد آن را حمل کند. در این صورت باید پیامبر اکرم یا ائمه اطهار علیهم السلام منظور خدای تعالی را از معانی مشترک آنها بیان کنند و کس دیگری غیر آنها نمی تواند درباره معنی حقیقی آنها اظهار نظر بنماید.

سوم: «آیات مجمل» که این آیات ظاهرش واضح است ولی تفصیلی دارد که باید پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام آن را توضیح و تفصیل دهند. مثل «اقیموا الصلوة»^۱ که باید خصوصیات نماز را رسول اکرم و اهل البیت علیهم السلام تفصیل دهند.

«اسامی قرآن»

قرآن به نامهای مختلفی که در حقیقت، آنها صفات قرآن است در خود قرآن ذکر شده است:

۱ - سورة بقره آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰.

- ۱- قرآن. ۲- فرقان. ۳- کتاب. ۴- ذکر. ۵- تنزیل. ۶- احسن الحديث. ۷- موعظه. ۸- شفاء. ۹- حکمت. ۱۰- مبارک. ۱۱- نور. ۱۲- روح.^۱



۱- «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا». سورة اسراء آیه ۹.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا». سورة فرقان آیه ۱.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ». سورة بقره آیه ۲.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». سورة حجر آیه ۹.

«تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ». سورة واقعه آیه ۸۰ و سورة حاقه آیه ۴۳.

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ». سورة زمر آیه ۲۳.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». سورة يونس آیه ۵۷.

«حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ التَّنْذِرَ». سورة قمر آیه ۵.

«وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». سورة انعام آیه ۱۵۵.

«وَ اتَّبِعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلْنَا مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». سورة اعراف آیه ۱۵۷.

«وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». سورة شوری آیه ۵۲.

«علت نگارش»

غالباً در تفسیر و ترجمه قرآن، نویسندگان مقیدند که با اصطلاحات قدیمی و قلم سنگین و حتی گاهی با اصطلاحات فلسفی و عرفانی که مخصوص عدّه خاصی است تفسیرشان را بنویسند و حال آنکه قرآن می‌گوید: «وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»^۱ یعنی ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم. پس باید تفسیر و تأویل و ترجمه‌اش آسان‌تر باشد نه آنکه خواننده را دچار سردرگمی کند و او را در دست اندازهای اصطلاحات فلسفی و عرفانی بیندازد.

لذا در این ترجمه و توضیح کوشش شده که مطالب علمی و عرفانی و فلسفی این کتاب عظیم و حکمت‌آمیز به زبان ساده و قلم ساده دور از

۱ - سورة قمر آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.

اصطلاحات و لغات نامأنوس نوشته شود. و بیشتر به مطالب اخلاقی و عرفانی و کمالات روحی و تزکیه نفس که در قرآن هم به اینها بیشتر توجه شده، بپردازد. امید است خدای تعالی شرح صدر به ماعنایت کند و این اقدام مهم را برای ما آسان نماید و گره را از قلم و بیان ما بردارد تا خوانندگان عزیز در هر درجه از سواد و علم که هستند آن را بفهمند و مطالب آن را درک کنند.

«رَبِّ اَشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي وَاَخْلِلْ عُنُقَدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».^۱



«توجه»

در چاپ اول این جلد تنها به مقدمه و توضیح سوره حمد و ۳۸ آیه از سوره بقره پرداخته بودیم و این به خاطر آن بود که بعضی از دوستان شنیده بودند که مکتابی در توضیح آیات قرآن می نویسیم و اصرار داشتند که هر چه زودتر چاپ شود، لذا به همین اندازه اکتفا شد.

ولی در این چاپ علاوه بر آنکه کلی اصلاحات در مقدمه و در ترجمه و در توضیح آیات انجام گردیده توضیح هفتاد و دو آیه از سوره بقره بر آن سی و هشت آیه اضافه گردیده که طبعاً در این چاپ صد و ده آیه از سوره بقره توضیح داده شده است.

«سورة مباركة حمد»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ مَلِكِ يَوْمِ
الدِّينِ ﴿٤﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

«ترجمه سوره مبارکه حمد»

- به نام خداوند بخشنده مهربان (۱)
- تمام ستایشها برای خداوندی است که
- پرورش دهنده جهانیان است. (۲)
- خدائی که بخشنده و مهربان است. (۳)
- خدائی که مالک و صاحب اختیار روز جزا
- است. (۴)
- خدایا! تنها تو رامی پرستیم و تنها از تو کمک
- می خواهیم. (۵)
- ما را به راه راست هدایت کن. (۶)
- راه کسانی که به آنها نعمت داده ای نه آنهایی
- که مورد غضب قرار گرفته و نه آنهایی که گمراه
- شده اند. (۷)

«توضیح آیات سورۀ حمد»

«توضیح بسم الله الرحمن الرحيم»

«اسم» در لغت و روایات به معنای نشانه است^۱ که در عربی نیز آن را «آیه» هم می‌گویند. بنابراین «اسم الله» به معنی نشانه خدا است که بوسیله آن نشانه، خدای تعالی شناخته می‌شود^۲ و به این معنی، نشانه‌ها و آیات

۱ فی مقدّمه تفسیر نهج البیان: «قال الاسم مشتق من السمه و هی العلامة فکأنه علامة لما وضع له».

۲ قال الراوی سئل الرضا علیه السلام عن بسم الله؟ قال: قول القائل بسم الله ای اسم نفسی بسمه من سمات الله عزّ وجلّ وهو العبودیّة. قال: فقلت له: ما السّمة؟ قال: العلامة. (بحار الأنوار جلد ۹۲ صفحه ۲۳۰ حدیث ۹).

خدا بر دو قسم اند:

اول: مخلوقات خدای تعالی هستند. یعنی در هر چیزی نشانه‌ای از قدرت و موجودیت پروردگار متعال وجود دارد.

دوم: اسم‌ها و نشانه‌های لفظی خدای تعالی مثل «رحمن» و «رحیم» است که تا حدود ۹۹ اسم از این قبیل برای خدای تعالی ذکر شده که آنها معرف صفات ذات و صفات افعال خدای تعالی اند. و اگر کسی آنها را کاملاً بفهمد و بداند و بشناسد خدای تعالی را شناخته. و کسی که خدا را بشناسد وارد بهشت می‌شود.

و نیز اسم به معنی رفعت و بلندی شأن و مقام صاحب اسم است. بنابراین «بسم الله» به معنی کمک گرفتن از مقام و شأن و عظمت

عن الصادق (ع)

أنه سئل عن بسم الله الرحمن الرحيم.

فقال: الباء بهاء الله، والسين سناء الله، والميم ملك الله.

قال: قلت لله. فقال: الالف آلاء الله على خلقه من النعيم بولايتنا واللام الزام الله خلقه ولايتنا.

قلت: فالباء؟ فقال: هو ان من خالف محمداً وآل محمد (عليه السلام) قلت: الرحمن. قال: بجميع العالم. قلت: الرحيم؟ قال: بالمؤمنين خاصة. (بحار الأنوار جلد ۹۲ صفحه ۲۳۱ حديث ۱۲).

قال الصادق (ع): بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها. (بحار الأنوار جلد ۹۲ صفحه ۲۵۷).

قال عبد الله بن سنان: سئلت الصادق (ع) عن بسم الله الرحمن الرحيم فقال: الباء بهاء الله، والسين سناء الله، والميم مجد الله وروى بعضهم ملك الله، والله اله كل شيء، الرحمن بجميع العالم والرحيم بالمؤمنين خاصة. (بحار الأنوار جلد ۹۲ صفحه ۲۳۱ حديث ۱۱).

خدای تعالی است.

و باء بسم الله به معنی استعانت است.^۱

یکی از نشانه‌ها و نامهای خدای تعالی «الله» است. این نام شامل همه اسماء و صفات الهی می‌گردد. یعنی وقتی می‌گوئیم «الله» در حقیقت همه صفات الهی را منظور نموده‌ایم و معنی «الله» یعنی ذاتی که از وهمها و دلائل علمی و عقلی پوشیده است. و همه عقول در وصف ذات او متحیر و سرگردانند.

«رحمن» به معنای بسیار مهربان است. و چون خدای تعالی به تمامی مخلوقات خود اعم از کافر و مشرک و مسلمان بخشنده‌گی دارد و به آنها مهربان است، به آنان روزی می‌دهد و آنها را زنده نگه می‌دارد و سائر نعمتهای مادی را به آنها عنایت می‌کند.

«رحیم» به معنای بسیار بسیار مهربان ولی تنها نسبت به مؤمنین و آنهایی که در راه کمالات قدم برداشته‌اند، است. آنان از مهربانی و محبت خاصی از جانب خدای تعالی برخوردارند که عمده آن هدایت خاص است. چنانکه

۱ - امام علی (ع) فرمود: «بسم الله ای استعین علی اموری کلّها بالله الذی لاتحق العبادۀ الاّ له». بسم الله یعنی طلب یاری می‌کنم در جمیع امورم از خدائی که حقّ کسی بندگی نیست، مگر برای او. (بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۲۳۲)

فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».^۱ یعنی کسانی که در راه ماکوشش کنند ما آنها را به سوی راههای سعادت هدایت می کنیم.

بنابراین معنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این است که استعانت و کمک می جوئیم از نام خدا، آن خدائی که به همه مخلوقات، مهربانی می کند و به آنها وجود و حیات و رزق می دهد و همه آنها از حیات عامه پروردگاری توانند استفاده کنند و نسبت به مؤمنین در هدایتشان و دستگیری از آنها در دنیا بی نهایت مهربان است و در آخرت آنها را در بهشت جاودان متنعم خواهد فرمود.

بدون تردید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه ای از آیات سوره حمداست.^۲ و مستحب است که در نمازهای اخفاتیّه بلندگفته شود.^۳

خدای تعالی سوره های قرآن و بلکه هر کلامی را با محبت و مهربانی خاصی شروع کرده. و هر انسانی را چه مسلمان و مؤمن باشد و یا کافر و فاجر، مورد محبت خود قرار داده است. زیرا خدای تعالی «رحمن»

۱ - سوره عنکبوت آیه ۶۹.

۲ - قال علی عليه السلام: ان بسم الله الرحمن الرحيم آية من فاتحة الكتاب وهي سبع آيات تمامها ببسم الله الرحمن الرحيم، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: ان الله عز وجل قال لي: يا محمد «ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم». (بحار الأنوار جلد ۹۲ صفحه ۲۲۷ سطر ۱۱).

۳ قال الصادق عليه السلام: بسم الله الرحمن الرحيم احق ما اجهر به وهي الآية التي قال الله عز وجل «واذا ذكرت ربك في القرآن وحده ولّوا على ادبارهم نفوراً». (بحار الأنوار جلد ۹۲ صفحه ۲۲۸ حدیث ۸).

است یعنی به عموم مردم محبت دارد و به آنها حیات و وجود و روزی و سلامتی و سائر نعمتها را عنایت فرموده. و «رحیم» است یعنی به مؤمنین مهربانی خاصی که بیشتر مربوط به هدایتشان هست دارد. و بالأخره می فرماید:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ یعنی رحمت من شامل

همه چیز و همه کس می شود.

و تمام سوره های قرآن را با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع کرده و خود را به این اوصاف معرفی نموده است. و علاوه، برای آنکه این مهربانی را به همه مردم اعلام کند، ثوابهای زیادی برای خواندن این آیه شریفه یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» در شروع کارها، در دفع مرضها، در رفع شیاطین و بیچارگیها قرار داده است.

علی بن ابیطالب علیه السلام در کلاهی که برای پادشاه روم فرستاد «بسم الله الرحمن الرحيم» را در کاغذی نوشت و در آن کلاه جاسازی کرد و به این وسیله مرض صداغ او را رفع فرمود و او را مسلمان نمود.

خالد بن ولید که بالشگری در زیر «حصن حیره» فرود آمده بود، با گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» زهر مهلک را خورد و در او اثر نکرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس «بسم الله الرحمن الرحيم» را بخواند خدای تعالی به هر حرفی چهار هزار حسنه به او می دهد و چهار هزار سیئه را از نامه اعمالش محو می کند و چهار هزار درجه، او را بالا می برد.

و نیز از پیغمبر اکرم ﷺ بوسیله ابن عباس نقل شده که فرمود:

معلمین بهترین خلق خدا بعد از پیامبرانند. زیرا وقتی

معلم، قرآن را به کودک تعلیم می دهد در همان اول که «بسم

الله الرحمن الرحیم» را به او یاد می دهد، خدای تعالی او و

آن کودک و پدر و مادرش را از آتش جهنم نجات

می دهد.^۱

ابن مسعود می گفت: هر که می خواهد از نوزده شعله آتش جهنم نجات

پیدا کند «بسم الله الرحمن الرحیم» را بگوید. زیرا هر حرفی از نوزده حرف «بسم الله

الرحمن الرحیم» سپری است برای دفع یکی از شعله های آتش جهنم.^۲

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

هر کاری که اهمیتی داشته باشد و با گفتن «بسم الله

الرحمن الرحیم» شروع نشود در وسط قطع و بریده می گردد

و اگر کسی در اول غذا خوردن «بسم الله الرحمن الرحیم»

نگوید، شیطان (و یا چیزهائی که ممکن است به او ضرر

برسانند از قبیل میکربهای مضر و غذاهای فاسد) در غذای

او شرکت می کنند.^۳

بنابراین باید خدای به این مهربانی را دوست داشت و از روی محبت او را

بندگی کرد.

۱ - تفسیر روض الجنان ذیل آیه شریفه.

۲ - تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفه.

۳ - تفسیر گازر ذیل آیه شریفه.

«توضیح الحمد لله رب العالمین»

«حمد» به معنای ستایش کردن است، ستایش خدائی که کارهای خوبی را به خاطر مهربانی و محبت به مخلوقش، انجام داده است.

«الحمد لله» به معنی تمام ستایش و همه ستایش است که باید برای خدای تعالی باشد. زیرا هر چه به انسان نیکی می رسد اصل و ریشه اش از خدا است.

«رب» به معنای مالک و صاحب چیزی است که آن را تربیت می کند و چون خدای تعالی مربی و خالق و مالک همه اشیاء است و همه چیز یا تکویناً و یا تشریعاً تحت تربیت او است، اگر این کلمه بی قید و شرط گفته شود فقط بر خدای تعالی اطلاق می گردد و این نام رانمی توان بر کس دیگری به عنوان اسم گذاشت، ولی اگر اضافه به چیزی بشود مثل آنکه بگوئیم فلانی رب من است یا پدر و مادر رب فرزندانمان باشند، صحیح است.^۱

در قرآن مجید ۳۸ بار کلمه «رب العالمین» در آیات مختلف ذکر شده و همه جا منظور خدای تعالی بوده است و کلمه «رب» ۱۳۰ بار در قرآن ذکر شده در اکثر آنها بر خدای تعالی اطلاق شده است.

ولی ممکن است بگوئیم که چون خدای تعالی هر کاری را با اسبابش

۱ - چنانکه خدای تعالی درباره پدر و مادر، این کلمه را در قرآن اطلاق فرموده و می گوید: «رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا». (سورۀ اسراء آیه ۲۴).

انجام می دهد^۱ و وسیله تربیت مخلوق ارواح مقدسه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اند به یک معنی به آنها هم می توان این کلمه را اطلاق کرد و آنها را مربی و ربّ جهانیان دانست.

«عالم» (به فتح لام که جمعش عالمین است) به معنی زمان یا حالات جمعی از موجودات زنده است. مثلاً می گویند: عالم ارواح، یا عالم قیامت، یا عالم دنیا، یا عالم ذر، یا عالم حیوانات.

وقتی بنده خدائی به مقام سلامت نفس می رسد و دارای قلب سلیم می شود، متوجه این نکته می گردد که همه عالم هستی تحت تربیت ذات مقدس پروردگار است، و او است که همه موجودات عالم وجود را طبق نظام خاصی در محلّ خود قرار داده. و هر کدام را برای هر چه خلق کرده به کار خود مشغول نموده و تمام موجودات از فرمان او تبعیت می کنند و کار خود را انجام می دهند و هیچ کدام کوچکترین نافرمانی در مقابلش ندارند.

و فقط در این میان چون بنی آدم را گرمی داشته و به او احترام گذاشته و او را به اصطلاح انسان خلق فرموده و به او عقل و اختیار داده، انتخاب را به عهده او گذاشته است. ولی بسیار اصرار دارد که انسان برای موفقیت خودش، برای کسب کمالاتش، برای آنکه او از تحت تربیت پروردگارش خارج نشود و با سائر مخلوقات خدا هماهنگ باشد و از دائرة نظام خلقت بیرون نرود و به کمالات روحی و مقام خلیفه اللهی برسد. زیرا اگر بیرون

۱ - «يَأْيُيَ اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ إِلَّا بِسَبَابِهَا».

رفت و به کمالات روحی نرسید و از نظام خلقت خارج شد، دیگر حتی از حیوانات که تحت تربیت تکوینی الهی هستند پست تر است که فرموده: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱. لذا انسان باید همیشه بخصوص در مقابل نعمتهای الهی بگوید: «الحمد لله رب العالمین» تا بوسیله این جمله کم کم خود را به طرف ستایش پروردگار و هماهنگ شدن با نظام خلقت بکشاند و بنده خدا گردد.^۲

گفته شده که حضرت نوح وقتی غذا می خورد می گفت: «الحمد لله رب العالمین» و وقتی می نشست می گفت: «الحمد لله رب العالمین» و بالاخره با هر کاری این جمله را تکرار می کرد. لذا خدای تعالی درباره اش فرمود: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»^۳.

بنابراین یکی از بزرگترین موضوعات معرفتی برای بشر این است که مربی اصلی و حقیقی خود را بشناسد و خود را به او نزدیک کند و همه چیز را از او بداند و در مقابل همه نعمتهای الهی شاکر باشد تا جائی که بوسیله عبادت و بندگی به مقام قرب او برسد و او را با چشم دل ببیند و با او انس بگیرد و دست توانای او را در همه کار مؤثر بداند. زیرا خدای تعالی بشر را بر این حقیقت یعنی آشنا شدن با مربی خود خلق فرموده و نباید دیگری را برای خود مربی تصور کند.

۱ - سورۀ اعراف آیه ۱۷۹.

۲ - بحار الأنوار جلد ۸۵ صفحه ۲۱ سطر ۱۳ و جلد ۱۶ صفحه ۳۴۹ حدیث ۳۳ و جلد ۲ صفحه ۶۳ سطر ۲۱ و جلد ۵۱ صفحه ۴.

۳ - سورۀ اسراء آیه ۳.

«توضیح الرحمن الرحیم»

«الرحمن الرحیم» معنی و توضیح این دو کلمه ذکر شد و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

پروردگار جهانیان رحمن است، زیرا به ما افراد بشر روزی می دهد و رحیم است، یعنی به ما مهربانی فرموده. زیرا دین به ما داده. و دنیا و آخرتman را تأمین نموده. دین سهل و آسانی را به ما لطف کرده. و او به ما مهربانی خاصی فرموده. زیرا ما را از دشمنان خدا و دشمنان خودمان ممتاز فرموده است.^۱

«توضیح مالک يوم الدين»

«مالك» به معنی صاحب اختیار است. خدای تعالی مالک است. چون خالق موجودات است و در بعضی از قرائتها «مَلِكٌ» خوانده شده و از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت این کلمه را در سوره حمد، «ملك» می خوانده اند و «ملك» به معنی شاهنشاه و سلطان السلاطین و راهنما و رهبر و کسی که بر رعیت فرمانروائی می کند، می باشد.^۲

۱ - تفسیر مجمع البیان.

۲ - این کلمه را پنج نفر از قراء «ملك» بدون الف خوانده اند و بقیه آنها با الف یعنی «مالك» قرائت نموده اند.

«یوم» به زمان بین طلوع خورشید تا غروب خورشید می‌گویند و نیز به روزگار خوب و زمانهای سعادت‌زا گفته شده است.

روز قیامت را از این جهت «روز» گفته‌اند که خدای تعالی با مهربانی و عفو و گذشت جزای اعمال مردم را می‌دهد و آن روز بهترین اوقات زندگی بشر را تشکیل می‌دهد.

«دین» به معنی جزا و حساب آمده است ولی در حقیقت کلمه «دین» به مجموعه قوانینی که یا از جانب خدای تعالی آمده و یا به او نسبت داده‌اند گفته شده، «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»^۱ (یعنی دین شما مال خودتان و دین من هم مال خودم) و چون به کفار که قوانین خود ساخته‌شان را به خدا نسبت می‌دادند، خدای تعالی آن را دین گفته، پس می‌شود به دینهای خود ساخته کلمه دین را اطلاق کرد.

و چون روز قیامت روزی است که هر کسی را مطابق دین و عمل او به مجموعه قوانین الهی جزایش می‌دهند و در حقیقت در آن روز فقط دین هر کسی مطرح و محور است، روز قیامت را روز دین و یا «یوم الدین» گفته‌اند.

«خدای مهربان مالک روز جزا است»

در تفسیر آیه شریفه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» که باید از مجموعه روایات و آیات قرآن استفاده شود، به این نتیجه می‌رسیم که خدای تعالی بعد از آنکه خود را چهار مرتبه در این سورۀ مبارکه، به عنوان مهربان و بخشنده و رحمن و رحیم

یاد کرده می‌گوید که او مالک و صاحب اختیار «روز دین» است. آن روز با اهمیتی که خودش در سوره انفطار خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده:

تو نمی‌دانی روز دین چه روز پراهمیتی است. باز هم

نمی‌دانی که روز دین چه روز پراهمیتی است. آن روز هیچ

کس مالک چیزی نیست و تمام امور به طور کلی در دست

خدا است.^۱

بنابراین آیه شریفه فوق این نوید را به مسلمانان می‌دهد، خدای مهربانی که در دنیا حتی به کفار مهربان و بخشنده بوده و به آنها حیات و سلامتی و روزی داده، مالک و صاحب اختیار روز دین است، و او جزا دهنده است، کارها در دست او است و او است که در آن روز صاحب اختیار است.

به عقیده اولیاء خدا و اهل معرفت امیدوار کننده‌ترین آیه‌ای که در قرآن هست، آیات اول سوره مبارکه حمد است. زیرا خدا با آن سابقه مهربانی که در دنیا نسبت به مخلوقش داشته چگونه ممکن است در قیامت آن مهربانی را ترک کند و بندگان را عذاب نماید؟

امام صادق علیه السلام وقتی سوره حمد را تلاوت می‌فرمود، این کلمه یعنی «مالک یوم الدین» را بی حساب تکرار می‌نمود.^۲ و امام سجّاد آن قدر این آیه را تکرار می‌فرمود که نزدیک بود (از شوق) روحش از بدنش خارج شود.^۳

۱ - سوره انفطار آیات ۱۷ - ۱۹. «وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ * ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ * يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ».

۲ - تفسیر عیاشی.

۳ - تفسیر عیاشی.

آری چه چیز از این بهتر که وقتی انسان سر از خاک قبر برمی دارد و در قیامت حاضر می شود، با خدای مهربان و عفو و غفور روبرو شود و ببیند که تمام اختیار در دست آن دوست قدیمی و آن محبوب با وفا و صمیمی است؟ او مزدها را چندین برابر می دهد و از گناهان می گذرد و همه را مورد عفو و بخشش خود قرار می دهد و کسی حق چون و چرا ندارد که فرموده:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»^۱

خود از نظر گناه زیاده روی کرده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید، زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد.

«توضیح آیات نعب و آیات نستعین»

«آیات نعب» به معنی این است که خدای تعالی به بندگان فرمود، بگوئید: تنها تو را عبادت و بندگی می کنم.

معنی بندگی در حقیقت گوش به فرمان بودن و اطاعت کردن است و چون ممکن است انسان گوش به فرمان چند فرمانده از قبیل شیطان و نفس امّاره بالسوء باشد، خدای تعالی در این جمله فرموده بگوئید: تنها تو را بندگی می کنیم و از دیگری اطاعت نمی کنیم.

مقام عبودیت و بندگی آن قدر با ارزش است که خدای تعالی در قرآن علّت خلقت جنّ و انس را عبادت و بندگی که وسیله رسیدن به مقام

خليفة اللهی است، می داند و می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».^۱ ما جن و انس را جز برای فرمانبرداری و عبادت، خلق نکرده ایم.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به معنی این است که خدای تعالی به بندگانش فرموده بگوئید: تنها از تو کمک و یاری می جوئیم و از غیر تو کمکی نمی خواهیم.

«بندۀ رسمی خدا بودن»

آری مسلمان نمازگزار، مسلمان معتقد، مسلمانی که سورۀ حمد را از اوّل تا به این آیه شریفه یعنی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خوانده و خدای تعالی را به مهربانی و عظمت یاد کرده، آن قدر معرفتش بالا می رود که می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی من کجامی توانم خدای به این خوبی را بگذارم و کس دیگری را بندگی کنم؟ من چگونه می توانم از خدای به این مهربانی و با آن قدرت و عظمت دست بکشم و از موجودات ضعیف و ناتوانی که آنها مانند خودم هستند کمک بگیرم؟! نه این کار عقلانی نیست. من تنها و تنها از خدای عزیزم از خدای مهربان و محبوبم یاری می جویم و تنها و تنها او را بندگی می کنم و بندۀ رسمی او می شوم.

من اگر با استقامت و جدیت بندۀ رسمی خدا باشم و کس دیگر را جز او شناسم خدای تعالی مرا در کف حمایت خودش حفظ می کند و نمی گذارد شیطان بر من مسلط شود. زیرا خودش به شیطان خطاب فرموده که: «إِنَّ عِبَادِي

لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ.^۱

آری چنانکه گفتیم در قرآن کریم مسأله عبودیت مهمترین هدف از خلقت جنّ و انس بوده که فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۲ ولی واضح است که در حقیقت عبادت به تنهایی نمی تواند اصل هدف در خلقت بشر باشد. بلکه عبادت تنها وسیله رسیدن به هدف خلقت است و هدف خلقت «خليفة الله» شدن و رسیدن به کمالات انسانی و متّصف شدن به صفات الهی است. وقتی انسان به این هدف از خلقت رسید متوجّه می شود که تنها و تنها کسی که ممکن است او را صد درصد کمک کند، خدای تعالی است. لذا می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی تنها تو را عبادت می کنیم و تنها از تو یاری می جوییم.

و همچنین اگر انسان بتواند اعتماد به خدا در تمام امور پیدا کند و از همه مخلوقات سلب اعتماد نماید و تنها از او یاری بجوید و به او متکی شود، سعادت دنیا و آخرت را دریافت کرده و حزن و ترسی از چیزی ندارد و از اولیاء خدامی شود که خدای تعالی در سورۀ یونس آیه ۶۲ می فرماید:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». یعنی آگاه باشید که اولیاء خدا نه ترسی دارند و نه حزنی دارند.

«توضیح اهدنا الصراط المستقیم»

«هدایت» یعنی راهنمایی صحیح و درست، در مقابل ضلالت و

۱ - سورۀ اسراء آیه ۶۵ و سورۀ حجر آیه ۴۲.

۲ - سورۀ ذاریات آیه ۵۶.

گمراهی و راهنمایی دروغ و غیر صحیح که انسان را به مقصد نمی‌رساند. و اگر اضلال به خدای تعالی نسبت داده شد، منظور همان هدایت نکردن و به حال خود وا گذاشتن است.

معنی «اهدنا» این است که خدای تعالی به ما دستوری دهد که در مقام دعا و درخواست حوائج از پروردگار، در مرحلهٔ اوّل هدایت را از او بخواهیم و بگوئیم: خدایا ما را هدایت کن.

«صراط» به معنی راه، جاده و گاهی این کلمه به روش و دین و نحوهٔ زندگی و راه و روش فکری صحیح نیز گفته شده است.

«مستقیم» به معنی راست، بدون اعوجاج، دور از هرگونه افراط و تفریط است.

«هدایت الهی چیست؟»

بدون تردید هدایت الهی به دو بخش تقسیم می‌شود:

اوّل: هدایتی که بوسیلهٔ گفتارها و راهنماییهای لفظی و مانند آن انجام می‌گردد. مثل فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و نازل کردن کتابهای آسمانی و راهنماییهای ظاهری که خدای تعالی همهٔ مردم دنیا را به این وسیله به همهٔ حقایق و سعادت‌ها راهنمایی و هدایت کرده است.

دوّم: هدایتی که خدای تعالی کسانی را که به هدایت قبلی توجّه نموده و جزء مؤمنینی که مورد لطف الهی قرار گرفته‌اند بوده و رحیمیت الهی شامل

آنها شده و باید خدای تعالی بیشتر به آنها لطف کند و آنها را از شرّ راهزنان و شیاطین حفظ نماید، هدایت می‌کند.

ولذا در آیه «اهدنا الصّراط المستقیم» این هدایت منظور است، این همان هدایتی است که خدای تعالی فرموده:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱ یعنی کسی که در

راه ما خود را به مرحله جهاد با نفس برساند و دست خود

را از دست شیطان برهاند و تزکیۀ نفس نماید، ما او را به راه

راست که متعلّق به ما است هدایت می‌کنیم و او را به

کمالات روحی می‌رسانیم.

پس این هدایت که در سورۀ حمد درخواست شده هدایت قسم دوم و هدایت خاصّ است. این هدایت همان هدایتی است که خدای تعالی پس از جهاد با نفس و گذراندن مرحله ششم تزکیۀ نفس که در جای خود ذکر شده است^۲ به انسان عطا می‌کند.

اما «صراط مستقیم» که یکی از مراحل مهمّ تزکیۀ نفس است و در این سوره مبارکه خدای تعالی دستور فرموده که مسلمانان هدایت به آن را از خدای تعالی درخواست کنند، از پراهمیت‌ترین موضوعات زندگی بشر است. زیرا در هر کاری حدّ وسط و درست و بدون افراط و تفریط آن پر ارزش است.

و سپس از همه چیز مهم‌تر و پر ارزش‌تر، دین و عقائد و اخلاق انسان

۱ - سورۀ عنکبوت آیه ۶۹.

۲ - در کتاب «سیر الی الله» توضیح داده شده است.

است که قطعاً و به طریق اولی باید در صراط مستقیم باشد. تعیین این صراط مستقیم از قرآن به آسانی میسر است. زیرا خدای تعالی در سوره یس می فرماید:

«وَأَنۢ أَعۡبُدُونِی هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسۡتَقِیۡمٌ»^۱ یعنی مرا عبادت

کنید این است راه راست.

پس عبادت یعنی انجام واجبات و ترک محرمات، صراط مستقیم است. و این صراط مستقیم باید الگو واسوه داشته باشد. لذا در سوره هود آیه ۵۶ از قول پیامبرانش می فرماید:

«إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُّسۡتَقِیۡمٍ» پروردگارم بر راه راست است.

پس صراط مستقیم در دین در مرحله اول آن چیزی است که خدای تعالی در قرآن و یا بوسیله رسول اکرم ﷺ از معارف و احکام بیان فرموده است. و باز رسولش را چون معصوم است به عنوان الگوی محسوس و چون آنچه خدا به او فرموده بیان می کند، او را صراط مستقیم و گفتارش را به عنوان راه و روش صحیح در سوره «یس» ذکر کرده و فرموده:

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرۡسَلِیۡنَ * عَلَی صِرَاطٍ مُّسۡتَقِیۡمٍ»^۲ یعنی تو از

فرستادگان الهی هستی و بر راه راستی.

یعنی سخنان، اعمال و حتی سکوت الگو واسوه است و باید مردم مسلمان به آنها اقتداء کنند.

۱ - سوره یس آیه ۶۱.

۲ - سوره یس آیه ۳ و ۴.

و نیز در این آیه همه مفسران گفته‌اند که در مرحله سوّم منظور از صراط مستقیم، علی بن ابیطالب و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) اند. زیرا آنها معصوم و بیان‌کننده سخنان خدا و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم) اند.

بنابراین هر عمل و دستور و عقیده و اخلاقی که با این الگو یعنی خدا و پیامبر و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و کلمات و اعمال و عقیده و افکارشان تطبیق نکند از صراط مستقیم خارج است و اگر تطبیق کرد طبعاً او را به مقصد می‌رساند (و ما بحث مفصّلی درباره صراط مستقیم در کتاب «سیر الی الله» چاپ ششم، نموده‌ایم. به آنجا مراجعه نمایید).

«توضیح آیات تا آخر سورۀ حمد»

«نعمت» به معنی داشتن امتیازاتی از جانب پروردگار اعم از معنوی و مادی و ضدّش بؤس و تنگدستی و نداشتن امتیازات مادی و معنوی است.^۱

«غضب» به معنای شدّت داشتن و سخت بودن است. لذا سنگ سخت را «غَضَب» می‌گویند و غضب کردن به معنی سخت گرفتن و شدّت به خرج دادن و ملایمت نشان ندادن و شدّت عمل نشان دادن است.

و «مغضوب» به معنی کسی است که مورد شدّت و سختگیری دیگری واقع شده باشد.

«ضالّ» به معنی گم شده یا هلاک شده است. و معنی «ضالّین» گمشدگان و از راه حق و صراط مستقیم منحرف شدگان است.

«نعمت ولایت»

بدون تردید یکی از نعمتهای الهی که حتّی مایه تکمیل سائر نعمتهای پروردگار است، نعمت ولایت و داشتن امام و فرمانده معصوم و دور از خطا و اشتباه است که او از جانب پروردگار تعیین شده باشد و انسان را به سعادت راهنمایی کند و هیچ گونه اشتباهی نداشته باشد.

و نیز بدون تردید تنها دین مقدّس اسلام است که تا روز قیامت این نعمت را ارائه داده است. و تنها مذهب مقدّس شیعه است که متوجّه این نعمت عظیم الهی بوده و هر چه کسی یا گروهی به این نعمت نزدیکتر شود و از ولایت و امامت بیشتر تبعیّت کند، موفّق تر به سعادت خواهد بود.

لذا در این آیه مبارکه خدای تعالی نحوه دعا کردن را به ما تعلیم می دهد و می فرماید این گونه دعا کنید:

خدایا ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنها نعمت داده ای و آنها را از هرگونه انحراف و افراط و تفریط حفظ نموده ای، نه راه کسانی که به خاطر بی توجهی شان به هدایت عامّه تو، مورد غضب واقع شده اند و نه کسانی که در اثر بی اعتنائی به سعادت خود، گمراه گردیده اند.

کنایه از آنکه اگر کسی بخواهد موفّق به راه راست و تبعیّت از آن گردد

باید حتماً الگو داشته باشد و بدون راهنما و امام نمی تواند موفق شود. لذا باید آن را از خدا بخواهد. و نفس خود را از غضب الهی بترساند. و بداند که اگر پروردگار او را بحال خود واگذار کند، او در میان گرفتاریها و جهالتها و مشکلات یافتن راه راست، حیران و سرگردان خواهد ماند و به هیچ وجه و هیچ وقت روی سعادت رانخواهد دید و مانند یهود و نصاری مورد غضب الهی و انحراف از حقیقت در دنیا و آخرت باقی خواهد ماند.

خدای تعالی در این سورۀ مبارکه که در هر نماز باید خوانده شود دستور داده و بلکه به لسان خود گفته که بشر باید بداند تمام کرنش و خضوع مال خدائی است که مربّی همه است. لازمه تربیت صحیح برای هر مربّی این است که بامهربانی و بخشندگی تربیت را انجام دهد و همچنین لازمه تشویق بندگان به اطاعت و موفقیت به تربیت شدن این است که خدای مهربان با آن سابقه محبت، به بندگان اطمینان دهد که تمام اختیار در دست او است. کسی نمی تواند از او سلب اختیار کند. حتی او به کسی اجازه نمی دهد که از اعمالش سؤال کنند^۱ و چون و چرائی نمایند. پس وقتی که بندگان خدا با مربّی مهربان، با مربّی بخشنده ای مثل خدای تعالی که رحمتش شامل همه می شود، روبرو می گردند و او به آنها اطمینان می دهد که روز پاداش تمام اختیار در دست من است و من به طور کامل اجر و مزد همه را می دهم و تنها صاحب امتیاز آن روز منم، آنهایی که محبت را می فهمند، با کمال اخلاص و از صمیم دل می گویند: ما هم تنها و تنها تو را عبادت می کنیم و صد درصد در

۱ - «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» سورۀ انبیاء آیه ۲۳.

اختیار توئیم. هر چه بفرمائی آن کنیم و بلکه از تو کمک می خواهیم تا ما را یاری نمائی و ما تنها از تو کمک می خواهیم و غیر تو را در بندگی و درخواست کمک نمی شناسیم. دست ما را بگیر و ما را از هرگونه انحراف و افراط و تفریط حفظ کن و در صراط مستقیم قرارمان بده و از هرگونه انحرافی که یهود و نصاری در دین داشته اند، ما را حفظ کن و ما را در سیر و سلوکمان، ما را در راه رسیدن به خودت یاری فرما.

آنچه از ائمه اطهار علیهم السلام درباره این سوره مبارکه در ضمن روایات و سخنان حکیمانه شان نقل شده چند نکته عالمانه و عارفانه است:

«خواص سوره حمد»

اول: درباره فضائل این سوره مبارکه،

امام عسکری علیه السلام فرمود: کسی که این سوره را با اعتقاد به ولایت محمد و آل پاک آن حضرت علیهم السلام بخواند و در مقابل او امرشان انقیاد داشته و به ظاهر این سوره ایمان داشته باشد، خدای تعالی به هر حرفی به او نیکی و خوبی عنایت می کند که آن نیکی بهتر از دنیا و آنچه در دنیا از اموال و خیرات دنیائی است می باشد.

و کسی که بشنود که قرائت کننده ای این سوره را می خواند، برای آن شنونده یک سوّم آنچه برای خواننده از ثواب هست، داده می شود.

سپس امام عسکری علیه السلام فرمود: پس هر یک از شما هر چه بیشتر از این خوبی و نیکی که عنایت شده استفاده کنید. زیرا این بهره‌برداری غنیمت است که اگر غفلت کنید، از دستتان می‌رود که اگر این چنین شود حسرتش در دلتان باقی خواهد ماند.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر سورۀ حمد را هفتاد مرتبه بر مرده‌ای بخوانند و روح او به بدنش برگردد تعجب ندارد.^۲

و فرموده‌اند: سورۀ مبارکۀ حمد هفتاد مرتبه بر دردی خوانده نشده جز آنکه آن درد آرام شده است.^۳

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی را که سورۀ حمد از مرض نجات ندهد هیچ چیز او را شفا نخواهد داد.^۴

در سورۀ حمد دو جمله هست که همان دو جمله ممکن است مایۀ شفای قلب و بدن انسان باشد و آن کلمۀ «رحمن و رحیم» و کلمۀ «ایاک نعبد و ایاک نستعین» است. یعنی اگر مریض هفتاد مرتبه (که شاید منظور کثرت باشد یعنی زیاد) بگوید: خدا رحمن است، بخشنده است. خدای تعالی رحیم است یعنی مهربان است و پروردگار متعال را به این دو صفت و تأکید در

۱ - تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

۲ - تفسیر برهان.

۳ - تفسیر برهان.

۴ - تفسیر برهان.

مهربانی یاد کند، خدای تعالی به او هر که باشد ترحّم می کند. و او را از آن ناراحتی نجات می دهد. و همچنین وقتی مریض روحی یا بدنی مکرّر بگوید: «من تنها بنده تو هستم» و بنده آنچه دارد متعلّق به مولایش می باشد. و مولی قدرتمند باشد، یقیناً او را از ناراحتی نجات می دهد و علاوه وقتی مریض می گوید: خدایا من تنها تو را عبادت می کنم و دیگر بندگی شیطان رانمی کنم و معصیت نمی نمایم، چون همه ناراحتیها در اثر معصیت بوجود می آید خدای تعالی او را می آمرزد و ناراحتیهائی که در اثر معصیت برایش پیش آمده برطرف می کند.

و همچنین وقتی می گوید: «إياك نستعين» یعنی خدایا من تنها از تو یاری می خواهم و خدا را به یاری خود می طلبد و خدای تعالی هم چون او را متکی به خود می بیند و می داند که او ملجأ و پناهی جز خدا ندارد به بنده اش توجّه بیشتری می کند و او را از امراض روحی و بدنی نجات می دهد.

«شکر نعمت»

دوّم: اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فرموده اند: وقتی یک مسلمان سوره حمد را بخصوص در نماز تلاوت می کند، بعد از قرائت آن بگوید: «الحمد لله رب العالمین».

شاید کنایه از آن باشد که انسان در مقابل این نعمت که خدای تعالی به او اجازه داده، دعا کند و بگوید: «اهدنا الصراط المستقیم...» و او را به بزرگترین راز موفقیت که صراط مستقیم است راهنمایی کرده، شاکر باشد و بگوید: «الحمد لله رب العالمین». (چنانکه مستحب است بعد از قرائت سوره حمد در

نماز جماعت مأوم بگوید: «الحمد لله رب العالمين».

«نماز معراج مؤمن است»

سوم: اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فرموده‌اند: نماز معراج مؤمن است.^۱ یعنی نماز انسان را بالامی برد تا او را به خدای رساند و موفق به قرب او می شود و قوام نماز به سورة فاتحة الكتاب است که فرموده‌اند: نمازی که فاتحة الكتاب نداشته باشد نماز نیست. بنابراین فاتحة الكتاب براق و مرکبی است که انسان را به معراج می برد و به خدای تعالی نزدیک می کند.

چهارم: پروردگار متعال در حدیث قدسی فرموده:

«اعطيت لك ولائتك كنزاً من كنوز عرشي فاتحة الكتاب»

یعنی من به تو ای رسول خدا و به امتت گنجی از گنجهای

بهشت که «فاتحة الكتاب» باشد عطا کردم.

این گنج همان ثروت معنوی است که طلیعه قرآن است. و در قرآن بیان همه حقایق شده. و چیزی در آن فروگذار نگردیده است. بنابراین سورة فاتحة الكتاب برای یک فرد مؤمن بهتر از همه گنجهای عالم است.

پنجم: پروردگار متعال در قرآن فرموده: نماز انسان را از فحشاء و منکر نهی می کند شاید این به خاطر آن است که انسان در سورة فاتحة دستور دارد بگوید: «ياك نعبد» یعنی متعهد می شود که تنها خدا را بندگی کند. و از بندگی شیطان و نفس اماره و مردم شیطان سیرت دوری نماید. و کسی که به این تعهد عمل کند به هیچ وجه آلوده به منکرات و فحشاء نمی گردد.

«سورة مبارکه بقره»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْم ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ
فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ

«ذلك» در فارسی به معنی آن است.

«کتاب» به معنی نوشته شده است.

«لاریب فیه» یعنی شکّی، تردیدی در آن کتاب، یا در این قرآن نیست. و هدایت است برای متّقین.

«متّقین» به معنی آنهایی که خود را از گناه و لغزش نگه می‌دارند.

«یؤمنون» یعنی می‌گروند، تصدیق می‌کنند، باور می‌نمایند.

«غیب» یعنی ناپدید، مخفی و گاهی کلمه غیب بر آنچه وجود خارجی ندارد و بوجود خواهد آمد نیز گفته شده است.

زیرا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر کلام خدای تعالی که فرموده: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» (سورة انعام آیه ۷۳) فرمود: «الغیب ما لم یکن والشهادة ما قد کان» یعنی غیب آن چیزی است که وجود خارجی نداشته باشد و شهادت آن چیزی است که وجود داشته باشد. و در تفاسیر و احادیث کلمه غیب بر امام دوازدهم که غیبتش طول می‌کشد نیز گفته شده است.

(عن یحیی بن ابی القاسم قال: سئلت الصادق (علیه السلام) عن قول الله عزوجل «الم ذلك الكتاب لاریب فیه هدی للمتّقین الذّین یؤمنون بالغیب» فقال: المتّقون شیعة علی (علیه السلام) و امّا الغیب فهو الحجة الغائب (علیه السلام). (بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۵۲).

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا
أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِمَّا أُنزِلَ مِنْ

«اقام» به معنی برپا داشتن و راست و معتدل کردن چیزی است.

«صلوة» در اصطلاح دین غالباً به نماز گفته می‌شود ولی در اصل لغت صلوة به معنی دعا و درود و رحمت است. حالا چطور عرب به نماز صلوة گفته است، شاید به خاطر این باشد که چون نماز عبادت است و مغز عبادت دعا است و در نماز دعائی که واجب باشد و به قصد دعا نه به قصد قرآن مثل «اهدنا الصراط المستقیم» خوانده شود جز صلوات بر محمد و آل محمد در تشهد وجود ندارد. و چون هر موجود با اهمیتی را به مغز و حقیقتش نامگذاری می‌کنند و مغز نماز صلوات بر محمد و آل محمد است، لذا اسم این عبادت را صلوة گذاشته‌اند.

«رزق» به معنی روزی و آنچه خدای تعالی از خوراکیها و نعمتها برای رفاه بندگانش خلق فرموده است می‌باشد. و گاهی این کلمه به روزی معنوی هم گفته شده، مثل آنکه می‌گویند: خدا علم و حکمت و معنویت را روزی شما قرار دهد. «رزقکم الله العلم والحکمة».

«انفاق» به معنی نفقه دادن و بخشیدن مال به کسی است یا خرج کردن مال و بلکه خرج کردن علم و حکمت و بذل و بخشش آن به افرادی که به آن نیازمندند می‌باشد.

«انزال» به معنی نازل شدن، فرود آمدن و پائین آمدن است در اینجا معنی «ما أنزل الیک» این است که (متقین ایمان دارند) به آنچه بر تو از جانب پروردگارت رتبتاً پائین آمده است.

قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾
 أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

«قبل» زمانی را می‌گویند که گذشته باشد و در مقابل «بعد» قرار بگیرد و نیز به معنی جلو و اوّل (در مقابل پشت و آخر) و روبرو و اندام جلو نیز آمده است.
 در اینجا معنی «و ما انزل من قبلك» این است که خدای تعالی می‌فرماید: متّقین به آنچه قبل از زمان تو بر پیامبران گذشته نازل شده ایمان دارند.

«آخرت» به معنی روز قیامت، جهان دیگر و زندگی آخرت در مقابل زندگی دنیا است.
 «یقین» به اعتقاد و عقیده‌ای می‌گویند که پس از بررسی و استدلال و برطرف شدن شک و تردید برای انسان حاصل شده باشد. یا آنکه موضوع آن به قدری واضح باشد که از طریق حواس پنجگانه یعنی با دیدن و یا با شنیدن و یا با لمس کردن، انسان بوجود آن یقین پیدا می‌کند. و یقین مراتبی دارد. اوّل آنچه بوسیله تحقیقات علمی بدست می‌آید که آن را «علم‌الیقین» می‌گویند. دوّم آنچه با چشم دیده می‌شود و یا به منزله دیدن است که آن را عین‌الیقین می‌گویند. سوّم آنچه با تمام حواس احساس شود مانند وقتی که انسان دست در آتش گرفته و حرارت آتش را لمس می‌کند، می‌باشد. که آن را حقّ‌الیقین می‌گویند.

در این آیه خدای تعالی می‌فرماید: متّقین کسانی هستند که به آخرت یقین دارند یعنی علم‌الیقین پیدا کرده‌اند.

«مفلحون» یعنی رستگاران، پیروزان، کسانی که به خوبیها موفّق شده‌اند. و غالباً این کلمه را قرآن بر مؤمنینی که از نظر اعتقاد و انتخاب راه صحیح و صراط مستقیم و گذراندن مراحل تزکیه نفس موفّق بوده‌اند، اطلاق فرموده است.

«ترجمه آیات ۱ تا ۵ سورة مبارکه بقره»

«به نام خداوند بخشنده مهربان»

«الم» (۱)

قرآن آن کتاب پراهمیتی است که شکی در آن نیست، مایه هدایت اهل

تقوی است. (۲)

آنهايي که به غیب و پنهانی ها ایمان دارند و نماز را بر پامی دارند و از

نعمتهائی که ما به آنها روزی کرده ایم انفاق می کنند. (۳)

و کسانی که به آنچه بر تو و بر پیامبران قبل از تو نازل گردیده، ایمان دارند.

و روز قیامت را باور کرده و به آن یقین دارند. (۴)

آنها همان کسانی هستند که از جانب پروردگارشان هدایت شده اند و آنها

همان رستگارانند. (۵)

«توضیح آیات ۱ تا ۵ سوره بقره»

«رموزی که بین دو دوست است»

درباره کلمه «الم» و مانند آن که اوائل بعضی از سوره‌های قرآن کریم به نام «فواتح سور» قرار گرفته مطالبی گفته شده که بهترین آنها همان کلامی است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الم» رمز و اشاره‌ای است که بین خدای تعالی و

دوستش حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده که نمی‌خواست کسی از

آن اطلاع پیدا کند و لذا آن اسرار را با حروفی ادا کرده

که از ادراک و فهم دیگران دور باشد.^۱

صاحب تفسیر صافی می فرماید:

این حروف سرّی از اسرار الهی است که بین خدای تعالی و رسولش بوده و دیگران نمی توانند از آن استفاده کنند، مگر با اذن خدای تعالی. مانند راسخین در علم از فرزندان پیغمبر ﷺ و فواتح سور سرّی از اسرار دوست با دوست است بطوری که رقیب نباید مطلع شود.

بین المحبتین سرّ لیس یفشیه قول ولا قلم للخلق یحکيه

یعنی بین دوستان اسراری است که سخن و قلم آن را برای دیگران افشاء نمی کند.

و این معنی در احادیث هم آمده و تأییدی هم دارد و انشاء الله وقتی حضرت بقیة الله روحی فداه ظهور فرمود، پرده از این اسرار برمی دارد. زیرا تمام مردم در آن روزگار اهل سرّ و معنی می شوند و می توانند آن اسرار را بفهمند و از آنها استفاده کنند و آن وقت وجود این حروف برای بقیة مردم بی فائده نخواهد بود.^۲

۱ - قال السيّد في سعد السعود قال ابو عبد الرحمن بن محمد بن الحسن السلمي في حقايق التفسير في قوله تعالى: الم ذلك الكتاب. قال جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام): «الم» رمز و اشارة بينه و بين حبيبه محمد ﷺ اراد ان لا يطلع عليه سواهما بحروف بعدت عن ادراك الاعتبار و ظهر السر بينهما لا غير. (بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۳۸۳).

۲ - قال على (عليه السلام): «يا كميل ما من علم الا و انا افتحه و ما من سرّ الا و القائم (عليه السلام) يختمه». (بحار الانوار جلد ۷۷ صفحه ۲۶۷).

«حقایق قرآن از افکار بشر دور است»

«ذلک» در فارسی به معنی «آن» است ولی در اینجا به قول اخفش که یکی از نحویین است، «ذلک» به معنی «این» است. زیرا قرآن حاضر است و نباید با کلمه «آن» به قرآن اشاره شود.

ولی اگر بگوئیم به خاطر دور بودن حقائق قرآن از اذهان بشر^۱ و یا به خاطر آنکه اکثر حقایق قرآن بعد از گذشت زمان طولانی یعنی در عصر ترقی افکار و بلکه در عصر ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در اختیار بشر قرار می گیرد، پس از افکار انسانهای زمان بعثت رسول اکرم ﷺ زماناً و مقاماً دور است. بنابراین بهتر است که «ذلک» به همان معنی ظاهریش یعنی «آن» باشد و معنی ظاهری خود را از دست ندهد.

«کتاب چیست؟»

«کتاب» به معنی نوشته شده بر روی کاغذ و یا بر روی چیز دیگری است و به معنی واجب و فرض نیز آمده است. چنانکه در قرآن فرموده:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً فبثها في الناس و ضم اليها الحرفين حتى يبيثها سبعة و عشرون حرفاً». (بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۶).

۱ - عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: «ليس ابعد من عقول الرجال من القرآن». (بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۱۱).

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْإِيمَانُ»^۱ یعنی واجب شده است بر شما روزه.

و به معنای ثابت شدن چیزی نیز آمده است. مثل کلام خدا که فرموده: «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ»^۲ یعنی در دل آنها ایمان ثابت شده است.

و به معنی حتمی بودن چیزی نیز آمده است مثل: «كُتِبَ اللَّهُ لَاغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»^۳ یعنی حتماً من و پیامبرانم غلبه خواهیم کرد.

و به معنی لوح محفوظ نیز آمده است مثل: «إِنَّا عَشَرَ شُهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۴ یعنی در لوح محفوظ.

و به معنی قرآن نیز آمده است مثل: «حَمْدٌ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ»^۵ یعنی قرآن. و به معنی هر چیزی که بیان کننده حقایق درونی کسی باشد، مثل آنکه گفته اند انسان و یا عالم خلقت کتاب حق تعالی است و هر ورقش دفتری است معرفت کردگار.

در اینجا کتاب به معنی قرآن است. یعنی آن قرآن که حقیقتش از افکار مردم دور است و نیز به معنی انسان کامل که مظهر صفات و اسماء و علوم پروردگار است، آمده.

مرحوم فیض کاشانی می گوید:

گفتن کلمه «کتاب» به انسان کامل در جمع اهل معرفت و اولیاء خدا و بندگان خالص پروردگار شایع

۱ - سورة بقره آیه ۱۸۳.

۲ - سورة مجادله آیه ۲۲.

۳ - سورة مجادله آیه ۲۱.

۴ - سورة توبه آیه ۳۶.

۵ - سورة زخرف و دخان آیات ۱ و ۲.

است.

علی علیه السلام خطاب به انسان می فرماید:

«وانت الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمّر» یعنی تو

کتاب آشکارای آنچنانه‌ای هستی که به حروفش حقایق

ظاهر می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الصورت الانسانية ... هي الكتاب

الذي كتبه الله بيده» یعنی صورت و سیرت انسان کتابی

است که خدای تعالی به دست خود نوشته است.

و احتمال دارد معنی کتاب همان کتاب علی بن ابیطالب علیه السلام باشد که در

احادیث بسیاری وارد شده که علی بن ابیطالب علیه السلام قرآن را با تفسیر و تأویل و

شان نزولش با انشاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع آوری فرمود و به دست مبارکش آن را

نوشت و آنچنان مطالب و حقایق قرآن در آن تفسیر و تأویل شده که آن قرآن یا

آن کتاب (یعنی کتاب علی علیه السلام) شکّی در آن نیست.

تفسیر عیاشی در این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«کتاب علی لاریب فيه». یعنی کتاب علی بن ابیطالب علیه السلام است که شکّی در آن نیست.

زیرا تمام مسائل علمی و حقایق اعتقادی و احکام و معارف اسلامی در آن کاملاً

توضیح داده شده و حتّی ارش خدش نیز در آن بیان شده است.

«قرآن کتاب با عظمت»

آن کتاب با عظمت، آن کتابی که بیان کننده همه احکام و معارف و حقایق

است، آن کتابی که اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند نمی توانند

مثلش را بیاورند، آن کتابی که تورات و انجیل به نزولش وعده داده اند، آن کتابی که تا روز قیامت هیچ علمی، هیچ کتابی، هیچ حکمت و فلسفه‌ای، آن را باطل نمی‌کند، کتابی که خدای تعالی آن را از تحریفات و دستبردهای خائنین حفظ می‌کند، آن کتابی که حقایق و بطون و تأویل و تفسیرش را جز خدا و کسانی که خدا به آنها وحی کرده کس دیگری نمی‌فهمد، آن کتابی که هیچ شک و ریبی در آن نیست، زیرا هیچ غلطی، اختلافی، مطلبی بر خلاف عقل و علم، خرافه‌ای، موضوع سست و بی‌اساسی، در آن وجود ندارد، آن کتابی که همه کس نمی‌توانند از آن کامل و عمیق استفاده کنند، چون ظرفیت می‌خواهد، پذیرش می‌خواهد، شرح صدر می‌خواهد، تقوی و پاکی می‌خواهد، لذا آن کتاب متّین را کامل و عمیق هدایت می‌کند. بنابراین تا تقوی نباشد، اجتناب از معاصی نباشد، قلب پاک و تزکیه شده نباشد، انسان از حکمت و حقایق قرآن نمی‌تواند کاملاً استفاده کند. پس اگر کسی بخواهد قرآن برای او هدایت و شفای قلب و روح و رحمت و مغفرت باشد، باید تقوی داشته باشد و هر چه مراحل کمالات و تزکیه نفس را بهتر و بیشتر بگذراند بهتر می‌تواند از قرآن استفاده کند.

«انسان کامل کتاب خدا است»

اگر کتاب به معنی انسان کاملی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده باشد بدون تردید منظور علی بن ابیطالب و یازده فرزند معصومش علیّه بوده که آنها

هادی متّین اند.^۱

ابی بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: منظور از کتاب در این آیه شریفه، علی بن ابیطالب است. یعنی آن علی بن ابیطالبی که یدالله است، آن علی بن ابیطالبی که عین الله است، آن علی بن ابیطالبی که لسان الله و جنب الله و اذن الله است، معصوم از گناه و خطا و نسیان و جهل است، او که همه او را به این عناوین می شناسند و شکی در آن ندارند.

همه می گویند که او امام کلّ است زیرا همه به او در مسائل علمی و دینی نیازمندند ولی او جز به خدا به کس دیگری نیاز ندارد.^۲ او عدل قرآن است، او تنها اهل تقوی را که در آیات بعد توصیف می شوند، هدایت کامل می کند. و خدای تعالی او را امام المتّین و یعسوب الدین از زبان رسول اکرم (ص) معرفی فرموده است.

«کتاب علی بن ابیطالب (ع)»

ممکن است منظور از کتاب در این آیه شریفه کتابی باشد که

۱ - عن جابر عن ابي جعفر (ع) قال: الكتاب امير المؤمنين «علي» لاشك فيه انه امام هدى للمتّين. (بحار الانوار جلد ۲۴ صفحه ۳۵۱).

و قال علي بن ابیطالب امير المؤمنين (ع): انا قائد المؤمنين الى الجنة و انا حبل الله المتين و انا عروة الله الوثقى و كلمة التقوى و انا عين الله و لسانه الصدق و يده و انا جنب الله الذى يقول ان تقول يا حسرة على ما فرطت في جنب الله و انا يد الله المبسوطة على عباده بالرحمة والمغفرة. (بحار الانوار جلد ۴ صفحه ۹).

۲ - از خليل بن احمد نقل شده که می گفت: «استغناؤه عن الكلّ و احتياجه الكلّ اليه دليل على انه امام الكلّ». (تأسيس الشيعة لسيد الصدر صفحه ۱۵۰).

علی بن ابیطالب (علیه السلام) در تفسیر و تأویل قرآن از لسان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نوشته و می خواسته در اختیار مردم قرارش دهد که آنها نپذیرفتند و آن حضرت به وصیش امام مجتبی (علیه السلام) مرحمت فرمود. و حضرت امام مجتبی (علیه السلام) به برادرش حضرت سید الشهداء (علیه السلام) به عنوان میراث امامت عنایت فرمود. و این میراث همچنان بین فرزندان معصوم علی بن ابیطالب (علیه السلام) دست به دست منتقل شده تا که امروزه دست حضرت بقیة الله (روحی فداه) رسیده و در اختیار آن حضرت قرار گرفته است.

اگر منظور از «ذلك الكتاب» (یعنی آن کتاب)، کتاب علی (علیه السلام) (باوصاف بالا) باشد که همه علوم در آن نوشته شده و به قطر ران شتر که به طور تخمین صدها جلد کتاب معمولی است، باید با کلمه «آن» (نه با کلمه این) یاد شود. زیرا آن کتاب بعدها خواهد آمد و آن کتاب با قرآن عینیّت دارد و تفسیر و تأویل قرآن است و خدای تعالی آن را تأیید کرده و آن کتاب هدایت کاملی برای متّقیانی که ایمان به امام عصر (روحی فداه) دارند و در زمان ظهور زندگی می کنند، است و یا اگر قبل از ظهور زنده هستند، می توانند از آن کتاب به وسیله سخنانی که اولاد معصوم علی بن ابیطالب (علیه السلام) از آن کتاب نقل کرده اند و به آنها رسیده استفاده کنند که در این صورت منظور از متّقین شیعیان علی بن ابیطالب (علیه السلام) هستند.

«اهمّیت تقوی در قرآن»

بعضی گفته اند: «تقوی» به معنی «وقایه» است، یعنی وسیله نگهداری. بنابراین متّقین کسانی هستند که خود را از گناه نگاه می دارند. این نگاه داشتن

گاهی به خاطر معرفت به خدا و ترس از عذاب او است که طبعاً وسیله نگاه داشتن در اینجا معرفت خدای تعالی است.

وبعضی از مفسّرین معنی تقوی را به بیابان پر خاری که انسان می خواهد از آن عبور کند و نمی خواهد خاری به پایش برود تشبیه کرده اند. در آن بیابان انسان چگونه پرهیز می کند که خاری به پایش نرود همچنین در دنیا متّقین پرهیز می کنند یا خود را نگاه می دارند و مواظبت می کنند که گناهی نکنند.

لذا در آیه سوّم سوره بقره خدای تعالی متّقین را این چنین توصیف می کند: متّقین خاصّ الخاصّ کسانی هستند که ایمان به غیب آورده اند، مردمانی هستند که به نادیده و چیزی که وجود خارجی پیدا نکرده و تنها به خاطر تصدیق و اعتماد به وعده الهی که روزی قرآن و اسلام بر سراسر جهان حاکم خواهد شد ایمان دارند.

متّقین واقعی کسانی هستند که به وجود مقدّس حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام ایمان دارند و او را قطب عالم امکان می دانند، غیبت او ایمان آنها را سست نمی کند و با او در ارتباط روحی هستند.

«مراتب تقوی»

امام صادق علیه السلام فرمود: «التقوى على ثلاثة اوجه: تقوى

بالله فى الله وهى ترك الحلال فضلاً عن الشبهة وهى تقوى خاصّ

الخاصّ وتقوى من الله وهى ترك الشبهات فضلاً عن حرام وهى

تقوى الخاصّ وتقوى من خوف النار والعقاب وهى ترك

الحرام وهو تقوى العام»^۱.

یعنی تقوی به سه نوع است: یکی تقوی به وسیله شناختن خدا در راه خدا و آن ترک حلال است تا چه رسد به چیزهای شبهه‌ناک و این نحوه از تقوی مال افراد خصوصی خصوصی است.

توضیح آنکه گاهی آن چنان ایمان و اعتقاد و توجه انسان به خدای تعالی و خوف او از پروردگار زیاد می شود که می ترسد مبادا به خاطر انجام کاری و یا استفاده از حلالی هوای نفسی در کار باشد. پس آن حلال را ترک می کند و تنها به چیزهایی از حلال اکتفا می کند که خدای تعالی ثواب و اجری در مقابل آن قرار داده باشد و عنوان استحباب بر آن صدق کند. روی این اصل بندگان خاصّ الخاصّ خدا از اهل تقوی کسانی هستند که همه کارهایشان از دو حال خارج نیست یا واجب و یا مستحب است و دیگری تقوی و نگاه داشتن خود از گناه و ترس از خدا است و آن ترک شبهات است تا چه رسد به حرام یعنی بعضی از اهل تقوی علاوه بر آنکه واجبات را انجام می دهند و محرّمات را ترک می کنند از ترس خدای تعالی شبهات را هم ترک می کنند مبادا به گناه و حرام بیفتند ولی در حلال خود را آزاد تصوّر می کنند و ممکن است روی هوای نفس و تنها به خاطر لذت‌های نفسانی از اعمال و چیزهای حلال استفاده کنند و بگویند خدای تعالی ما را آزاد گذاشته چرا از آن استفاده نکنیم. اینها اهل تقوای خاصّ اند و از ابرار محسوب می شوند.

و دیگر تقوایی است که از خوف آتش و عقاب در انسان بوجود می آید و

۱ - بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۲۹۵ نقل از مصباح الشریعة.

آن ترک حرام و نگه داشتن خود از حرام است و آن تقوای عام است. یعنی از اکثر مردم این گونه تقوائی توقع می رود و باید همه مسلمانان این تقوی را لاقفل داشته باشند.

از این حدیث و دهها حدیث دیگر که شاید در همین بخش از کتاب بعضی از آنها نقل شود، استفاده می گردد که معنی تقوی نگاه داشتن انسان خودش را از گناه و یا از مکروه یا از شبهات و یا حداکثر از حلال و بالاخره تقوی همان پرهیزگاری و پرهیز از آنچه ممکن است مورد مؤاخذه و عقاب واقع گردد، می باشد. حالاً گاهی این تقوی به خاطر اعتقاد به جهنم و عذاب بوجود می آید که چون اکثر مردم بخصوص در زمانهای قبل که درک و فهمشان کمتر بوده خدای تعالی می خواسته با ترساندن، آنها را از عذاب و عقاب رام کند، چنانکه در قرآن با آیات عذاب و وعده جهنم آنها را وادار به تقوی کرده و حتی نام مقدّس حضرت رسول اکرم ﷺ را «منذر» یعنی بیم دهنده از خطر گذاشته و فرموده: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ»^۱.

و گاهی تقوی به خاطر اعتقاد بیشتر به خدا و قرآن و پیامبر و قیامت و ترس بیشتری از خدا و عذاب و عقاب الهی است که در این صورت انسان احتیاط بیشتری در نگاه داشتن خود از گناه می کند و ترک شبهات را می نماید و این تقوی به خاطر این است که انسان خود را در محضر پروردگار قادر و قاهر و سخت گیری که «لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (کوچک و بزرگ ریز و درشت را حساب کرده) و در کمین او بوده و عذابهای الهی را برای او مهیّا کرده است مشاهده می کند و لذا از ترس پروردگار و از ترس عذاب

۱ - سوره رعد آیه ۷ و سوره نازعات آیه ۴۵.

قیامت گناه نمی‌کند و تقوی را رعایت می‌کند و حتّی ترک شبهات را هم می‌نماید.

در این دو مورد از متّقین خاص گرفته تا متّقین عام همه برای اجر و ثواب و بهشت و نعمتهای بهشتی و ترس از جهنّم و عقاب الهی کار می‌کنند و اعمالشان مورد رضایت حضرت حقّ واقع می‌شود.

و گاهی تقوی به خاطر محبّتی است که انسان به خدای تعالی دارد و چون او را دوست می‌دارد، خود را از جمیع کارهایی که او دوست نمی‌دارد نگاه می‌دارد، می‌کوشد تا به خدای تعالی لحظه به لحظه نزدیک‌تر شود و اعمالش را طوری تنظیم کند که با هر عملی قدمی به سوی او بردارد. لذا این چنین کسی همه اعمالش برای او و برای قرب به او و روی محبّت به او است و این تقوای خاصّ الخاصّ است و این تقوی مال مخلصین (به فتح لام) است.

«خلاصه مطالب بالا»

بالاخره خدای تعالی در اوّلین صفحات قرآن مجید یعنی آیات اوّل سوره بقره از آن متّقینی که منظور از خلقت بشر، به وجود آمدن آنها بوده است، از آن متّقین خاصّی که گل سر سبد بشریّت اند، از آن متّقینی که با امام و رهبر معصومشان ارتباط روحی دارند و صد درصد از او پیروی می‌کنند و شیعه واقعی او هستند، یاد کرده و آنها را این چنین توصیف می‌کند.

اینها نماز و سایر قوانین الهی را بر پامی دارند، امر به معروف و نهی از

منکرمی کنند، حافظ حدود الهی هستند، زمینه ساز ظهور عدل الهی و ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حکومت واحد جهانی هستند، هوای نفس ندارند و بنده خدایند، دارای تقوائی هستند که پروردگار «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱ به آنها روزی می دهد و برکتی به اموالشان عنایت کرده که می توانند از آنچه خدای تعالی از نعمت فراوان و ثروت و مکتبی که به آنها عنایت کرده انفاق کنند. زیرا اگر چه ثروتمندند و این ثروت را با فعّالیّت خود بدست آورده اند ولی دل به دنیا نبسته اند، محبّت به دنیا ندارند، ایثار می کنند، احسان می کنند و از آنچه خدای تعالی به آنها داده انفاق می نمایند، اینها به آنچه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده که اهمّش قرآن و ولایت و امامت و امارت علی بن ابیطالب علیه السلام است، ایمان دارند. بعلاوه آن قدر این متّقین پاک و مطیع و معتقد به خدا و قرآن اند که به کتابهای انبیاء گذشته از قبیل حضرت موسی و عیسی و تورات و انجیل تنها به خاطر آنکه قرآن، اصل آن کتابها را تصدیق کرده ایمان دارند.

این متّقین با آنکه شاید میلیاردها سال تاقیامت و عالم آخرت باقی است و به تمام معنی روز قیامت برای آنها غیب است، آن چنان یقینی به آن دارند که خدای تعالی به یقینشان شهادت داده و آنها را به این صفت ستوده است. اینها همانهایی هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر محبّت و شوق به آنها

آرزوی دیدارشان را داشت و آنها را برادران خودمی دانست.^۱
 اینها همانهایی هستند که مربّی و راهنماییشان خدا است و از طرف
 پروردگارشان هدایت می شوند.
 اینها همان رستگارانند، اینها به کمال رسیده اند.
 اینها به راهنمایی خدا و پیروی از پیشوایان دین موفق به تزکیه نفس شده و
 از آلودگیهای روحی نجات پیدا کرده اند.

اینها بر هوای نفس و شیاطین جنّی و انسی و وسوسه های آنها پیروز
 شده اند. به طور کلی آنچه پروردگار از بندگانش انتظار دارد این است که آنها
 اهل تقوی باشند تا قرآن، آنها را به حقایق راهنمایی کند. آنها فکر داشته باشند و
 ایمانشان سطحی نباشد و تنها با دیدنیها و محسوسات ایمان نیاورند، بلکه با
 عقل و علم و فکرایمان، خود را آنچنان تقویت کنند که با رغبت کامل و عشق و
 محبّت باطنی نماز بخوانند و انفاق کنند و به حقایقی که در قرآن آمده و یا در
 کتابهای آسمانی قبلی نازل شده ایمان داشته و به قیامت یقین داشته باشند و
 طبیعی است که این کمالات و ایمانها جز با تزکیه نفس و سیرالی الله برای کسی
 میسر نمی شود.

۱ - قال رسول الله ذات يوم: يا ليتني قد لقيت اخواني. فقال له ابوبكر و عمر: اولسنا
 اخوانك، أمّا بك و هاجرنا معك؟ قال: آمنتهم و هاجرتم و يا ليتني لقيت اخواني فاعاد القول
 فقال رسول الله ﷺ: انتم اصحابي ولكن اخواني الذين يأتون من بعدكم يؤمنون بي و
 يحبوني و ينصروني و يصدقوني و مارأوني فيا ليتني قد لقيت اخواني. (بخارالانوار جلد ۵۲
 صفحه ۱۳۲).

«آیات ۶ و ۷ سوره بقره»

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
 أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا
 يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ

«کَفَرُوا» جمع «کَفَرَ» به معنی کسی است که حَقّی را می‌پوشاند و آن را نادیده می‌گیرد و شکر نمی‌کند.

«سَوَاءٌ» به معنای مساوی بودن، تفاوت نداشتن، فرقی نکردن، می‌باشد.

«انذار» یعنی ترس از آیندهٔ مخوف، عاقبت بد داشتن، «اِئذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» یعنی آنها را از آینده خطرناکشان و از عاقبت بدشان چه بترسانی یا نترسانی فرقی نمی‌کند. زیرا آنها یا در خواب عمیقی از غفلت فرو رفته‌اند یا دلشان مرده است.

«ختم» به معنی مُهر، ختم چیزی، پایان و آخر آن را می‌گویند و ختم کتاب و ختم قرآن به معنای پایان کتاب و پایان قرآن است.

و انگشت را از آن جهت خاتم می‌گویند، چون سابقاً روی نگین انگشت نام خود را حک می‌کرده و در پایان نامه یا اسناد می‌زدند. و به این وسیله نامه را پایان می‌دادند. و این به معنی آن بود که اگر چیزی بعد از آن نوشته شود اعتباری ندارد.

و معنی «ختم الله» این است که خدا قلبهای آنها را پایان داده و دیگر ظرفیت پذیرش حقایق را ندارند.

«قلب» به معنی روح است که دارای صفت اقبال و ادبار و زیرو رو شدن است و چون روح با افکار مختلف زیرو رو می‌شود آن را قلب گفته‌اند.

وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾

«سمع» به معنی شنیدن است و «أُذُن» به معنی گوش است «سمعهم» یعنی شنیدن آنها و یا محلّ شنیدن و جای قوّه شنوائی آنها است.

«بَصَر» به معنی دیدن است و «عین» به معنی چشم است. «ابصارهم» به معنی دیدن آنها و یا محلّ دیدن آنها است.

«غشاوه» به معنی پرده، پوشش و چیزی که تمام محلّ را بپوشاند می باشد.
«عذاب» به معنی نکال و مجازات و عقاب است و گاهی به مجازات گناه و یا مطلق ناراحتی گفته شده است.

«عظیم» به معنی بزرگ، با عظمت، سخت و پر ابّهت است.

«ترجمه آیات ۶ و ۷ سوره بقره»

آنهایی که کافر شده یعنی در خواب عمیق غفلت فرو رفته و یا خوابشان به مرگشان منتهی شده است، برایشان فرقی نمی‌کند چه آنها را بترسانی یا نترسانی، بالاخره ایمان نخواهند آورد. (۶)

زیرا خدا به خاطر غفلتشان بر دلها و گوشها و چشمهای آنها پرده‌ای انداخته و به خاطر بی‌توجهیشان به قرآن و آیات الهی برای آنها عذاب بزرگی خواهد بود. (۷)

«توضیح آیات ۶ و ۷ سورة بقره»

«کفار مرده دل»

«کُفر» از جهت آنچه که انسان به آن کافر می شود مراتبی دارد. گاهی او نعمتی را از کسی نادیده می گیرد و به حقّ او بی توجهی می کند، این ادنی مرتبه کفر است. و گاهی ذات مقدّس پروردگار را منکر می شود که این اعلی درجه کفر است. و گاهی بین این دو درجه از حقوق، حقّی را نادیده می گیرد که به مناسبت اهمیّت آن حقّ، مراتب کفر شدّت و ضعف پیدا می کند.

و «کفروا» که در اینجا آمده به معنی کسانی که حقّ را، خدا را، اسلام را، قرآن را، نبوّت رسول اکرم ﷺ را نادیده گرفته و بی اعتنائی کرده اند، می باشد.

خدای تعالی پس از آنکه شرح حالی از متّقین واقعی بیان فرموده، چند کلمه ای هم درباره آنهایی که در مقابل متّقین واقع شده اند، یعنی کفّاری که هر اندازه اهل تقوی محبوب و موفق بوده اند، آنها مبعوض و ناموفق می باشند، سخن گفته است.

خدای تعالی در این دو آیه شرح مختصری از حالات آنهایی که به خاطر روح مرده شان چیزی درک نمی کنند و خواب غفلت آنها منتهی به مرگ روحیشان شده و حاضر نیستند چیزی بفهمند، بیان فرموده است.

آری، تمام کسانی که درباره موفّقیت های معنوی چیزی نوشته اند، معتقدند که مهمترین مراحل سیر و سلوک، یقظه و بیداری از خواب غفلت است. اگر کسی را دیدید که هر چه او را موعظه می کنند. و به او تذکّرات آگاه کننده ای می دهند. او به هیچ وجه تکان نمی خورد و حتّی هشدارهای قرآن و رسول اکرم ﷺ هم او را متوجّه حقیقت نمی کند، باید او را از میان انسانها خارج دانست و او را نه خواب، بلکه مرده تصوّر کرد و او را به حال خودش وا گذاشت و بدترین حالات انسان این حالت است.

بنابراین باید بکوشیم که در مرحله اوّل، غفلت خود را از توجّه به حقایق کم و کمتر کنیم و با تفکّر در آیات و نشانه های پروردگار، روح و عقاید خود را زنده نگه داریم و قدمهای بلندی در راه کمالات روحی برداریم و در مرحله دوّم، لا اقل نگذاریم روحمان آن قدر در خواب غفلت بماند و از رزق معنوی بی بهره باشد که به صورت مرده متعفّنی درآید، تا خدای تعالی، رسول اکرم ﷺ را از هدايتمان مأیوس فرماید و به آن حضرت بگوید: چه آنها را از آینده

هولناکشان بترسانی یا نترسانی ایمان نمی آورند. قلب آنها مُهر خورده است، کردند، گنگ اند، کورند و برای آنها همین حالات بدشان عذاب بزرگی در دنیا بوده و در آخرت عذاب جهنّم مال آنها خواهد بود.

«آیات ۸ تا ۲۰ سوره بقره»

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

«ناس» به معنی مردم، بشر و جنس بنی آدم است. ابن عباس می گوید: به بشر «ناس» گفته اند. زیرا با خدای تعالی عهد بسته و نسیان نموده است و لذا ریشه «ناس» از نسیان گرفته شده است.

و بعضی از دانشمندان، «ناس» را از انس گرفته اند و می گویند به این جهت اسم بشر «ناس» شده که اهل انس با هم منع خود است. و غالباً در قرآن و روایات «ناس» به مردمی که از حق و حقیقت دورند گفته شده است. «من» بر یک نفر و دو نفر و سه نفر و بیشتر اطلاق می شود و در فارسی به معنی «کس» و یا «کسان» است.

«يقول» یعنی می گوید. سخن گفتن غالباً با زبان است، ولی ممکن است گاهی به نوشته و یا به اشاره و یا به علائمی که در جائی برای فهماندن بعضی از مسائل نصب می شود، گفته شود.

«يوم الآخر» یعنی روز دیگر، زمان دیگر، روز بعد، زمان بعد و در اینجا منظور روز قیامت است.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا
يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾
فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا
يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا
مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ إِلَّا أَنْهُمْ هُمُ

«يخادعون» یعنی آنچه را که در دل دارند مخفی می کنند و چیز دیگری را اظهار می نمایند و به اصطلاح فریبکاری می کنند.

«و ما يشعرون» یعنی خودشان را، روحشان را.

«وما يشعرون» یعنی نمی دانند، درکش را ندارند، شعورش را ندارند.

«مرض» یعنی نداشتن صحت و سلامتی و وقتی صفات رذیله بر انسان مسلط می شود، قلب و روح انسان مریض است.

«فزادهم» یعنی زیاد می کند برای آنها، و مرض آنها را بیشتر می نماید.

«كذب» یعنی خلاف واقع گوئی، ضد راستگوئی.

«لا تفسدوا» یعنی خرابکاری نکنید، و مصالح جامعه را بهم نریزید.

«ارض» یعنی زمین، جائی که بشر روی آن زندگی می کند، پائین در مقابل سماء.

«انما» یعنی جز این نیست، تنها همین است. این کلمه را کلمه حصر می گویند.

«نحن» یعنی ما، ما جمعیت. این کلمه را غالباً در جائی که بخواهند خود را بر قدرت و دارای پشتوانه قوی نشان بدهند استعمال می کنند.

«مصلحون» یعنی ما اصلاح کنندگانیم، ما فساد نمی کنیم، ما شایستگی بوجود می آوریم.

الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا كَمَا اٰمَنَ النَّاسُ

قَالُوْا اَنُؤْمِنُ كَمَا اٰمَنَ السُّفَهَاءُ اَلَا

اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿١٣﴾

وَإِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْا اٰمَنَّا وَ

اِذَا خَلَوْا اِلَىٰ شٰیْطٰنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا

مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ ﴿١٤﴾

لِّلّٰهِ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ

«سفهاء» جمع سفيه به معنی بی تحمّل، بی حلم، نادان، احمق است.

«لا يعلمون» یعنی نمی دانند، کسب علم و دانائی نکرده اند.

«لقوا» یعنی دیدار می کنند، ملاقات می نمایند، برخورد می کنند.

«خلوا» یعنی خلوت می کنند، دور از اغیار با هم ملاقات می کنند، در جای خالی از اغیار یکدیگر را می بینند.

«شیاطینهم» یعنی موجودات مودی انحراف دهنده که گاهی بر ابلیس و گاهی بر منافقین و کفار اطلاق می شود.

«مستهزءون» یعنی استهزاءکنندگان، مسخره کنندگان.

وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ
 بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا
 كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ
 الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ
 مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ

«يَمْدُهُمْ» یعنی می‌کشاند آنها را، جذب می‌کند آنها را.
 «طُغْيَانِهِمْ» یعنی از حدّ خود تجاوز کردنشان، و اظهار برتری نمودنشان.
 «يَعْمَهُونَ» سرگردانند و در باطن کورند.
 «اشْتَرُوا» یعنی عوض کردن آنها چیزی را به چیزی، فروختن و خریدنشان را گویند.
 «رَبَحَتِ» یعنی استفاده کرد، ضدّ خسارت و ضرر است.
 «تِجَارَتُهُمْ» یعنی خرید و فروششان، معاوضه‌شان.
 «مَثَلِ» یعنی چیزی که با چیز دیگر مساوی و یا مشابه باشد، عمل اینها با جریانی که گفته می‌شود مساوی است.
 «استوقد» یعنی بیافروزد و شعله‌ور کند.
 «نارًا» یعنی آتشی را، شعله آتشی را.
 «اضاءت» یعنی روشن کرد، روشن کند.
 «حوله» برای «حول» معانی زیادی در لغت وجود دارد ولی در اینجا به معنی اطراف و حوالی و نواحی است.
 «ذهب» یعنی می‌رود، زائل می‌گردد، ولی در اینجا به معنی «می‌برد» است.
 «بنورهم» یعنی به چیزی که خودبخود روشن و روشن‌کننده سایر چیزها است، به روشنایشان.

تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾
 صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾
 أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ
 رَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي
 أَذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ

«ترکهم» یعنی باقی گذاشت آنها را، جا گذاشت آنها را، ترکشان کرد.
 «لا یبصرون» یعنی اشیاء را مشاهده نکنند، آنها را نبینند، آنها را با چشم دل مشاهده نکنند.
 «صم» یعنی گوششان گرفته است، گوششان سنگین است.
 «بکم» یعنی اخرس، گنگ، از مادر گنگ متولد شده و یا کسی که گنگ نیست ولی نمی تواند حرف بزند و یا نمی فهمد که حرف صحیحی بزند.
 «عمی» یعنی کسی که بینائیش را به کلی از دست داده باشد و از هر دو چشم کور باشد.
 «لا یرجعون» یعنی بر نمی گردند، مراجعت نمی کنند.
 «کصیب» یعنی مثل آب خالص و باران کامل و تندی که از آسمان بیاید.
 «رعد» یعنی صدای باران و یا صدائی که از ابرها به گوش می رسد.
 «برق» یعنی نوری که از ابرها بر می خیزد و چون ناگهانی است، چشم را خیره می کند.
 «اصابعهم» یعنی انگشتانشان، و گاهی اصبع به اثر خوبی که از انسان باقی مانده باشد نیز گفته می شود.
 «آذانهم» یعنی گوشهایشان.
 «حذر» یعنی پرهیز از چیزی، ترس از چیزی، فرار از چیزی.

أَلْمُوتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾
 يَكَادُ الْبَرَقُ يُخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ
 كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا
 أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
 لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

«الموت» یعنی مرگ، زنده نبودن، جدا شدن روح از بدن و نیز به زمستان هم این کلمه گفته شده است.

«محیط» یعنی احاطه دارد، مسلط است.

«يخطف» یعنی سریعاً می گیرد.

«مشوا» یعنی می روند، قدم بر می دارند.

«قاموا» یعنی می ایستند و نشسته نیستند و گاهی این کلمه بر حرکت انقلابی نیز گفته می شود.

«شاء الله» یعنی خدا بخواهد، اراده کند.

«قدیر» یعنی بسیار توانا و قدرتمند است.

«ترجمه آیات ۸ تا ۲۰ سوره بقره»

بعضی از مردم کسانی هستند که به زبان می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم و حال آنکه آنها ایمان نیاورده اند. (۸)

می خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند، اینها فقط خودشان را فریب می دهند ولی نمی فهمند. (۹)

در روح و دل اینها مرض است و خدا به خاطر این عمل زشتشان امراض روحی آنها را زیادتر کرد و از برای آنها به خاطر دروغهایی که می گویند عذاب دردناکی خواهد بود. (۱۰)

و وقتی به این دسته از مردم گفته می شود که در روی زمین فساد نکنید، در جواب می گویند: ما فقط نظرمาน اصلاح است و جز اصلاح کار دیگری نمی کنیم. (۱۱)

ولی مردم مسلمان همه بدانند اینها فسادکنندگانند ولی نمی فهمند. (۱۲)
 و وقتی که به آنها گفته می شود که شما هم مثل بقیه مردم که ایمان آورده اند
 ایمان بیاورید، در جواب می گویند: آیا ما همان طوری که مردمان ابله ایمان
 آورده اند ایمان بیاوریم؟ همه بدانید که آنها خودشان ابله اند ولی نمی دانند. (۱۳)
 و زمانی که آنها مؤمنین رامی بینند، می گویند: ما هم ایمان آورده ایم. ولی
 وقتی بادوستان شیطان سیرتشان خلوت می کنند، می گویند: ما با شما نیستیم، ما آنها
 را مسخره می کنیم. (۱۴)

خدا آنها را مسخره خواهد کرد و آنها را به سوی تجاوز و طغیان شان
 می کشاند تا سرگردان شوند. (۱۵)

آنها مردمی هستند که هدایت را در مقابل گمراهی فروخته اند. و این
 تجارت برای آنها سودی ندارد و اینها هیچگاه هدایت نمی شوند. (۱۶)
 مثل آنها، مثل کسی است که آتشی را روشن می کند. وقتی آتش اطراف را
 نورانی کرد، ناگهان طوفانی می آید و خدا نور آن آتش را از بین می برد و آنها را
 در تاریکی که اطرافشان را بنینند باقی می گذارد. (۱۷)

آنها کر و لال و کورند. بنابراین آنها به سوی حقیقت بر نمی گردند. (۱۸)
 یا مثل باران تندی است که در بیابان و شب تاریک همراه بارعد و برق و
 صاعقه از آسمان بر سر جمعی ببارد و آنها از ترس مردن انگشتانشان را در
 گوششان بگذارند تا صدای صاعقه را نشنوند. ولی خدا بر کفار احاطه
 دارد. (۱۹)

برق هر وقت روشن می شود آن چنان شدید است که می خواهد چشمانشان را از حدقه بیرون بیاورد. آنها یک قدم در آن روشنائی راه می روند ولی وقتی تاریک می شود به جای خود می ایستند و اگر خدا بخواهد گوشها و چشمهای آنها را از بین می برد. زیرا خدا بر همه چیز توانا است. (۲۰)

«توضیح آیات ۸ تا ۲۰ سورة بقره»

جمعی از مردم به خاطر تسلط شیطان و فرمان نفس اماره بالسوء گمان می کنند که همه موفقیتها را با زرنگی و کوشش خودشان بدست می آورند، لذا دست به دروغ و دورنگی و نفاق می زنند، غافل از آنکه خدای تعالی در کمین آنهاست و نمی گذارد آنان بر بندگان تسلط پیدا کنند و آنها را اذیت نمایند^۱ و بالاخره آنها را مفتضح می کند.

نمونه این افراد در زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ بسیار بوده اند، لذا خدای تعالی پیامبرش را و بلکه همه مسلمانان را در هر زمان از فساد آنها و پستی منافقان خبر می دهد و به مردم اعلام می کند که وقتی منافقین با

۱ - «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا». سورة حج آیه ۳۸.

خداى تعالى و پيامبر ﷺ خدعه كنند، طبيعتاً به مسلمانان هم نيرنگ مى زنند و مى خواهند آنها را مسخره نمايند و مردم مسلمان را منحرف كنند و به اين وسيله به عذابى كه در اثر بى ايمانى مبتلا هستند آرامش بخشند. ولى اشتباه مى كنند و در حقيقت به خودشان نيرنگ زده اند. لذا مى آيند و مى گويند ما به خدا ايمان آورده و روز قيامت را قبول داريم. ولى همه بدانند كه اينها ايمان نياورده اند، آنان به خاطر انجام ندادن مسأله مهم اسلامى يعنى «تزيه نفس» دلهايشان مريض است و چون به آن مرض راضى هستند و بلكه به گمان خود از آن استفاده مى كنند و به فكر رفع آن مرض روحى نيستند، خداى تعالى مرض روحى و قلبى شان را زياد مى كند و آنها را مفتضح مى نمايد. يعنى در حقيقت آنها را به حال خودشان وامى گذارد و آنها به عذاب دردناكى مبتلا خواهند بود. چه عذابى بدتر از بى ايمانى و نداشتن آرامش روحى كه نصيب آنها شده است. اما مردم مسلمان و مهربان كه با ايمانشان متوجه عاقبت اين نفاق هستند و مى دانند كه بالاخره نفاق انسان را به فساد مى كشاند، به آنها با محبت مى گويند: در روى زمين فساد نكنيد. ولى آنها با غرور و تكبر مى گويند: ما اصلاح كنندگانيم و مى خواهيم زمين را از فساد نجات دهيم. اما خداى تعالى مى فرمايد: همه بدانند كه آنها مفسدند ولى آنها خودشان نمى فهمند و شعور ندارند. زيرا كسى كه زشتى دو روئى و دو رنگى رانداند، چگونه مى تواند اصلاح كننده باشد و چون منافقند حتماً در روى زمين فساد خواهند كرد. باز هم مردم مسلمان با اينكه آنها با تكبر با اينها روبرو شده اند دست از موعظه و مهربانى خود برنمى دارند و به آنها مى گويند: شما هم مثل

سایر مردم ایمان بیاورید و با آنها متحد شوید و نگذارید بزرگترین ارزش جامعه انسانی که همان اتحاد است از بین برود. ولی منافقان زبان به فحاشی که از علائم منافقین است^۱ باز می کنند و می گویند: آیا ما هم مثل این نادانان و احمقها ایمان بیاوریم.

خدای تعالی می فرماید: همه بدانند که خود آنها نادانند. ولی جهل و نادانی خود را در اثر غروری که دارند درک نمی کنند.

منافقان وقتی در جمع مؤمنین و مسلمانها قرار می گیرند، در اثر ضعف و ترس و بی شخصیتی خود را جزء مسلمانان قرار می دهند و می گویند: ما هم ایمان آورده ایم و وقتی با مردمان گمراه کننده و شیطان سیرت که هم جنس خودشان هستند، برخورد می کنند، می گویند: ما در دل و روش با شما هستیم ولی در میان آنها و در جلسات آنها برای استهزاء و خنده و مسخره می رویم. آری کسی که به چیزی ایمان نداشته باشد و در دل آن را باور نکرده باشد، جز برای مسخره کردن، به آن چیز اهمیتی ظاهری نمی دهد ولی او در حقیقت خودش را مسخره کرده و این توهین کردنش به مسلمانها باعث می شود که خدا هم آنها را جدی نگیرد و مسخره شان کند و در زندگی بدون ایمان و بی ارزش و طغیان و تجاوزگری سرگردان شان نماید.

اینها در حقیقت هدایتی را که انبیاء و بخصوص حضرت خاتم الانبیاء ﷺ آورده اند به گمراهی، و نور را به ظلمت فروخته اند و عیناً مانند دیوانگان که تجارت و خرید و فروششان فائده ای ندارد و بلکه ضرر هم می کنند،

۱ - قال المعصوم (علیه السلام): انما المارق المنافق من قال بغير الصواب. (بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۲۷۹).

می باشند^۱ و اینها همیشه در جهل مرکب باقی می مانند و چون هدایت و راه راست را نمی خواهند، هدایت نمی شوند.

اینها مثلشان مانند کسی است که در تاریکی کامل کبریتی، آتشی، شمع می روشن کند که فقط اطرافش دیده شود و گاهی فقط خود را به دیگران بشناساند و بخواهد شخصیت خود را با نور مختصری که در اطراف خود بوجود آورده به دیگران معرفی نماید، ولی ناگهان خدای تعالی که همیشه آبروی منافقین تجاوزگر را می برد، آتش او را خاموش کند و او را در تاریکی کامل که چشم، چشم را نبیند بگذارد.

آری وقتی روح انسان در اثر غفلت و بی توجهی به خدا و فرستادگانش به خواب رفت و خوابش به مرگش منتهی شد و به نفاق و شیطنتش ادامه داد و به هیچ وجه به اولیاء خدا توجه نکرد و از راهنماییهای آنها استفاده ننمود، چنان در مقابل حقایق بی تفاوت می شود که مانند کر و لاله و وقتی صدائی بلند می شود، به هیچ وجه عکس العملی ندارند، یعنی وقتی برای آنها موعظه ای یا سخن و کلام حقّی گفته می شود، ولو از زبان رسول اکرم ﷺ باشد، آنها تکانی به خود نمی دهند.

چشم دل آنها آنچنان نابینا شده که حقایق عالم هستی را با آنکه از خورشید روشن تر است نمی بینند و آنان به هیچ وجه نمی خواهند یا نمی توانند به زندگی انسانی بازگردند. آنها مانند کسی هستند که شب در بیابان پر خطری قرار گرفته و باران تندی می بارد، تاریکی و ظلمت همه جا را

۱ - ان رسول الله ﷺ مرّ بمجنون فقال ما له فقیل انه مجنون فقال بل هو مصاب انما المجنون من اثر الدنيا على الاخرة. (بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۱۶۲).

فراگرفته و حتی روشنائی ستارگان هم نمی تابد و قدم از قدم نمی تواند بردارد. در این میان صدای رعد از نزدیک و یک لحظه روشنائی به وسیله برق دل را می لرزاند و چشم را خیره می کند و نزدیک است که چشم او کور شود. انگشت در گوش می گذارد که مبادا صاعقه جان او را بگیرد، ولی خدای تعالی که بر کفار احاطه دارد و جان آنها در قبضه قدرت او است، نمی گذارد که او بمیرد. او در آن لحظه ای که هوا به وسیله برق روشن شده یک قدم برمی دارد. ولی وقتی که باز تاریک می شود، جرأت نمی کند که حرکتی داشته باشد و یا قدم از قدم بردارد و اگر خدای خواست به خاطر اعمال زشتشان بینائی و شنوائیشان را از آنها می گرفت. زیرا خدای تعالی بر هر چیزی قادر است.

آری بشر به خاطر انحرافش از صراط مستقیم و مخالفتش با راه و روش دین، خود را به خطرهایی که با این مثالها روشن می شود می اندازد. خدای تعالی قرآن و انبیاء و اولیاء علیهم السلام را مانند خورشید تابان برای هدایت بشر قرار داده و بیش از همه به وحدت و صفا و ترک دو رنگی و نفاق سفارش فرموده،^۱ ولی انسان خود را در بیابان تاریک پر خطر نفاق و دو روئی قرار می دهد که هر لحظه ممکن است مرگ ابدی او را فرا گیرد و بلکه او بخواهد یا نخواهد، آنچنان در فشار زندگی به خاطر دلهره ای که از آینده مجهول خود

۱ - عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: خیر المؤمنین من کان مألفاً للمؤمنین ولا خیر فیمن لا یألف ولا یؤلف، قال و سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: شرار الناس من یبغض المؤمنین و سغضه قلوبهم المشائون بالنمیمة المفرقون بین الاحبه الباغون للبراء العیب اولئك لا ینظر الله الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم.

دارد قرار می‌گیرد که ممکن است جاننش را از دست بدهد. بخصوص اگر زنگ خطری مانند رعد و برق به صدا دربیاید و او را تهدید کند که در این موقع چون پناهگاهی ندارد، چون خدائی ندارد، از ترس انگشت در گوش می‌گذارد که صدای خطر را حس نکند و خود را سرگرم دنیا و مواهب دنیایمی‌نماید که آن هم بازی بیهوده‌ای است.

در زمان حیات رسول اکرم ﷺ مردم بیشتر از هر چیز در خصوص خلافت ولایت به نفاق افتادند، زیرا همه مسلمانهای آن موقع اهل تهذیب نفس نبودند بلکه اکثراً ایمانشان ضعیف و شیطان و نفس امّاره بالسوء صفت ریاست طلبی را در آنها زنده کرده بود. آنها روز شماری می‌کردند که پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا برود، تابتوانند لباس خلافت را بر تن کنند. ولی روز غدیر خم وقتی پیامبر اکرم ﷺ در میان انبوه جمعیت مسلمانان صدا زد که ای مردم مرا معرفی کنید. آنها گفتند: شما محمد پسر عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف هستید. فرمود: ای مردم آیا من بر شما اولی از خودتان نیستم؟ همه عرض کردند: چرا، شما اولی هستید. در اینجا پیغمبر اکرم ﷺ به آسمان نگاه کرد و سه مرتبه عرض کرد: خدایا شاهد باش. مردم هم همین کار را کردند یعنی سر بر آسمان بلند کردند و گفتند: خدایا شاهد باش. سپس فرمود: هر کس من مولای اویم این علی مولای او است. سپس عرض کرد: خدایا تو دوست داشته باش و مولای آن کس باش که علی را دوست می‌دارد و او را مولای خود می‌داند، یاری نکن و سرکوب کن کسی را که قصد خذلان علی را دارد. سپس رسول اکرم ﷺ روبه ابی بکر فرمودند و گفتند: از جا برخیز و با لقب «امیر المؤمنین» با علی بن ابیطالب بیعت کن.

ابی بکر از جا برخاست و بیعت کرد. سپس به عمر بن خطاب دستور فرمودند که برخیزد و بالقب «امیرالمؤمنین» با علی بن ابیطالب علیه السلام بیعت کند. او هم اطاعت کرد و با آن حضرت بیعت نمود. سپس به سران مهاجر و انصار دستور دادند که با علی علیه السلام به همین عنوان بیعت کنند و آنها هم همه بیعت کردند. عمر بن خطاب از جا برخاست و روبه علی بن ابیطالب علیه السلام کرد و گفت: «بِخَ لَكَ يَا عَلِيُّ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» سپس مردم متفرق شدند. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه آنها عهد و میثاق گرفت که این بیعت را منکر نشوند و علی بن ابیطالب علیه السلام را تنها نگذارند. ولی جمعی از اصحاب که منافق بودند و اهل تهذیب نفس نبودند و ریاست طلبی و حبّ جاه آنها را مقهور کرده بود، به صورت ظاهر خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شدند و گفتند: برای ریاست و ولایت کسی را بر ما حاکم فرمودی که محبوبترین خلق خدا در نزد خدا و نزد شما و نزد ما است. با این انتساب شما ما را از شرّ ظالمین و قدرتمندان کافر در سیاستشان حفظ فرمودید. ولی خدای تعالی می دانست که در دل اینها خلاف آنچه می گویند هست. لذا خدای تعالی از باطن آنها به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد و می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»^۱.

منافقین در روز غدیر خم به مشکل برخورد کردند زیرا مجبور بودند با علی بن ابیطالب، آن روز بیعت کنند ولی بعد آن بیعت را بشکنند. و قدرت ریاست طلبی آنها به حدّی بود که بالاخره با هر زحمتی که بود نکث بیعت با علی بن ابیطالب نمودند و دسته های مختلفی به نام خوارج و اصحاب جمل

۱ - تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۱۳۵ (سورة بقره آیه ۸).

و ناکثین و قاسطین و مارقین بوجود آوردند و بالاخره همه مذمتی که خدای تعالی در این آیات از منافقین فرموده، به خاطر این است که آنها رذائل اخلاقی خود را از بین نبرده بودند و تزکیه نفس ننموده بودند و در راه دین استقامت نکرده بودند و از صراط مستقیم پیروی نکرده بودند.

«آیات ۲۱ و ۲۲ سورة بقره»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

«خَلَقَ» یعنی از عدم بوجود آورد، «خَلَقَ» یعنی ابداع کردن، احداث کردن و بوجود آوردن بعد از آنکه وجود نداشته و «خالق» و «خلاق» از اسماء پروردگار متعال است و بدون اضافه جایز نیست که بر غیر خدای تعالی اطلاق شود. ولی گاهی «خلق» به ایجاد هیأت و ماهیت اشیاء گفته می شود. چنانکه حضرت عیسی می گوید: «اخلق لكم من الطين كهيفة الطير» یعنی من برای شما از گل، هیأت پرنده را خلق و ایجاد می کنم. و چون به اصل ایجاد اشیاء که کار خدا است و ایجاد هیأت اشیاء که ممکن است مخلوقات خدا هم آن را انجام دهند «خلق» می گویند، قرآن به خدای تعالی از این جهت «احسن الخالقین» یعنی بهترین خالقها گفته است که خالقهای دیگر از بندگان را منظور فرموده باشد. «قبل» یعنی پیش، جلو، ضدّ بعد و گاهی که قبل و بعد را با یکدیگر ذکر می کنند منظور پیش و پس و زمان گذشته بسیار دور و زمان بعد از آن را اگر چه گذشته باشد، است.

تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
 فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
 الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ
 أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

«فراش» به معنی چیزی است که پهن شده و در این آیه منظور زمین است که برای
 بندگان خدا پهن شده و از هرگونه سختی و ناهنجاری حفظ شده است.

«سما» به معنی بالا، سقف، بلندی، آسمان، باران، ابر و در این آیه منظور آنچه در بالا و
 در آسمانها قرار گرفته است، می باشد.

«بناء» به معنی ساختمان و چیزی که بنیانگذاری شده باشد، ضدّ خراب شدن.
 «ماء» به معنی آب، باران و گاهی به علم و ولایت و محبت، مجازاً و شاید هم حقیقتاً
 اطلاق می شود.

«اخرج» به معنی بیرون آورد، ضدّ داخل کرد، است.

«ثمرات» به معنی میوه ها و گاهی این کلمه به فرزند و منافع مالی هم اطلاق می شود.
 «انداد» به معنی اضداد، امثال، خدائی غیر از خدای یکتا را «نِدّ» برای خدای تعالی
 می گویند.

«ترجمه آیات ۲۱ و ۲۲ سورة بقره»

ای مردم، پروردگارتان را بندگی کنید، آن خدائی که شما را خلق کرده، آن خدائی که قبل از شما مردمی را آفریده، شاید شما در اثربندگی، اهل تقوی شوید. (۲۱)

آن خدائی که زمین را برای شما فرش و آسمان را همچون سقف قرار داده. و بر شما از آسمان آب نازل کرده. و به خاطر نزول باران از زمین میوه‌هایی که رزق شماست باشد، خارج کرده است. پس برای خدا صدّ و شریک قرار ندهید با اینکه شما بدی این کار را می‌دانید. (۲۲)

«توضیح آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره»

خدای تعالی پس از آنکه ارزش و ثواب اهل تقوی و ایمان را در اوّل سوره بیان می‌کند، به صورت شکایت و گِلّه، زشتی اعمال کفار و منافقین را توضیح داده و سپس روی سخن را از راه محبّت و لطف به طرف مردم دنیا کرده و با محبّت کامل می‌فرماید:

ای مردم خدائی را که شما و مردم قبل از شما را خلق فرموده، بندگی کنید، شاید اهل تقوی گردید.

بدون شک منظور از بندگی در اینجا و در این آیه، انجام واجبات و ترک محرّمات و رعایت حدود الهی است. زیرا پروردگار متعال نتیجه این بندگی

را تقوی دانسته و خطابش را بوسیله کلمه «یا ایها الناس» شروع فرموده و الا اگر منظور از بندگی ایجاد حقیقت عبودیت که مرحله آخر تزکیه نفس است^۱ و به تقوای خاصّ الخاصّ منتهی می شود می بود، می بایست با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» مطلب را شروع کند.

زیرا مرحله تقوای عام قبل از مرحله عبودیت به معنی خاصّ است و نباید نتیجه عبودیت خاصّ، تقوای عام باشد، بلکه باید نتیجه تقوای عام، ایجاد حقیقت عبودیت باشد.

توضیح آنکه از نظر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تقوای عام همان نگهداری خود از گناه و انجام واجبات است و تقوای خاصّ ترک شبهات و انجام واجبات و عمل کردن به مستحبات است و این تقوی در این مرحله با تصمیم بندگی و اطاعت از فرامین الهی ولو با فشار و مجبور کردن انسان خودش را حاصل می شود، ولی پیدا شدن حقیقت عبودیت و رسیدن به مقام با عظمت تقوای خاصّ الخاصّ باید طبق دستور امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» حاصل شود، زیرا آن حضرت فرمودند:

اگر از آن علمی که خدا به انسان می دهد و در قلب کسی که او را دوست دارد می اندازد، می خواهی، باید اول در دلت حقیقت عبودیت و بندگی را ایجاد کنی، آن وقت طلب علم نمائی بوسیله عمل به آن و از خدا فهمش را بخواهی خدا به تومی همانند.

گفتم: ای شریف. فرمود: بگو ای اباعبدالله. گفتم:

۱ - طبق آنچه ما مراحل تزکیه نفس را تعیین نموده ایم.

یا ابا عبدالله حقیقت بندگی چیست؟ فرمود: سه چیز است. اول اینکه بنده خدا به جایی برسد که برای خود از آنچه خدای تعالی از ملک و خدم و هشم و نعمت به او داده مالکیتی تصوّر نکند. زیرا برای بندگان مالکیتی وجود ندارد. مال را مال خدایم بینند و در همان جایی آن را قرار می دهند که خدا به آنها امر کرده است و هیچ گاه بنده برنامه ای جز آنچه مولایش به او فرمان می دهد، تدبیری نمی کند و تمام شغل و فکرش متوجّه اوامر مولی و نواهی او است.

پس وقتی بنده ای همه نعمتها و آنچه را دارد، برای خود نسبت به آنها مالکیتی تصوّر نکند، انفاق کردن اموال در راه خدا و به امر خدا، برایش آسان می شود و زمانی که تدبیر امور خود را به خدای تعالی که مدبّر او است تفویض کند، مصائب دنیا بر او آسان می شود و زمانی که بنده مشغول به اطاعت اوامر و ترک نواهی الهی باشد، طبعاً فراغتی برای جنگ و جدال و فخر فروشی بر مردم را ندارد. پس وقتی که خدای تعالی بنده اش را به این سه صفت گرامی داشت، دنیا و ابلیس و خلائق برای او بی ارزش می شوند. او دیگر دنیا را برای جمع آوری بیهوده و افتخار بر دیگران طلب نمی کند و از عزّت و برتری دیگران برای خود چیزی نمی خواهد و

ایام عمرش را به بطالت نمی گذراند.

این اولین درجه تقوی است که خدای تعالی در قرآن می فرماید: این خانه آخرت را برای کسانی که در دنیا طالب برتری و فساد نیستند، قرار می دهیم و عاقبت برای اهل تقوی است.^۱

بنابراین بوسیله تقوای عام و بلکه تقوای خاص حقیقت عبودیت بوجود می آید و با پیدا شدن حقیقت عبودیت در انسان، تقوای خاص الخاص بوجود می آید که همان داشتن تقوائی است که انسان با میل قلبی و بدون ناراحتی و فشار ترک گناه کرده و با شوق زیاد و معرفت کامل، عبادات را انجام داده و بنده رسمی الهی می شود و قلبش که با اخلاص به طرف خدا رفته، پر از حکمت می گردد. و شاید حکمت از قلبش به زبانش جاری شود و خدای تعالی ملائکه را بر او نازل می کند و او را از هر خوف و حزنی در دنیا و آخرت ننگه می دارند که فرمود:

۱ _ «فان اردت العلم فاطلب اولاً فی نفسك حقيقة العبودية واطلب العلم باستعماله واستفهم الله يفهمك».

قلت یا شریف فقال: قل یا ابا عبد الله فقلت: یا ابا عبد الله ما حقيقة العبودية؟ قال: ثلاثة اشياء ان لا یر العبد لنفسه فیما حوله الله ملكاً لان العبد لا یكون لهم ملك یرون المال مال الله یضعونه حیث امرهم الله به ولا یدبر العبد لنفسه تدبیراً و جملة اشتغاله فیما امره تعالی به و نهاده عنه فاذا لم یر العبد لنفسه فیما حوله الله تعالی ملكاً هان علیه الانفاق فیما امره الله تعالی ان ینفق فیهِ و اذا فوض العبد تدبیر نفسه علی مدبره هان علیه مصائب الدنیا و اذا اشتغل العبد بما امره الله تعالی و نهاده لا یتفرغ منهما الی المرء والمباهات مع الناس فاذا اکرم الله العبد بهذه الثلاثة هان علیه الدنیا و ابلیس والخلق ولا یطلب الدنیا تکاثراً و تفاخراً ولا یطلب ما عند الناس عزاً و علواً ولا یدع ايامه باطلاً فهذا اول درجة التقی قال الله تعالی تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً و العاقبة للمتقین».

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ

أُولَئِكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»^۱

خدای تعالی در این دو آیه با کمال مهربانی بعد از آنکه نتیجه بندگی را بیان می کند و می فرماید: بندگی کنید شاید به مقام متقین برسید و شما هم اهل تقوی گردید، می فرماید:

آن خدائی را عبادت کنید که زمین را برای راحتی شما مسطح و گسترده قرار داده و آسمان را با آن همه زیبائی و ستارگان را بالای سر شما ساخته و از آسمان برای شما آب باران را فرستاده و از زمین بوسیله باران برای شما میوه هائی را روزی کرده، پس بیایید شما که حقیقت را می دانید برای خدا صدی یا شریکی قرار ندهید.

آری پروردگار مهربان با تذکر نعمتهای خود و با معرفی و توضیح عاقبت متقین و کفار و منافقین، از بندگان خود فقط یک چیز خواسته که برای او شریکی، صدی و همتائی قرار ندهند و به توحید رو بیاورند و خود را به مرحله بندگی که آخرین مرحله تزکیه نفس است، برسانند و او را بندگی کنند.

«آیات ۲۳ و ۲۴ سورة بقره»

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ
عِبْدِنَا فَاتَّبُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ

«کنتم» یعنی می‌باشید، بوده‌اید.

«نَزَّلْنَا» یعنی فرود آوردیم، از بالا به پائین آوردیم، از مقام والائی که داشت پائین آوردیم و در اختیار شما گذاشتیم.

«فَاتَّبُوا» یعنی بیاورید.

«سورة» یعنی قطعه‌ای، خانه‌ای از ساختمانی، چهاردیواری که خانه‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند.

«مِّنْ مِّثْلِهِ» یعنی از مثل قرآن یا بعضی گفته‌اند که ضمیر مثله به رسول اکرم بر می‌گردد، یعنی از مثل رسول خدا با آن شرائطی که او داشت.

وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ
 تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا
 النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

«وَادْعُوا» یعنی بخوانید، دعوت کنید، طلب کنید.

«شُهَدَاءَكُمْ» یعنی نظاره‌گری از شما که هیچ چیز در موضوع مربوطه از نظر او پنهان نیست. و شهید یعنی ناظر، عالم و مطلع از همه چیز.

«مِن دُونِ اللَّهِ» یعنی غیر از خدا. از مردم عاقل و دانائی که به همه علوم و حقایق و معجزه احاطه دارند.

«صَادِقِينَ» یعنی راستگویان، درستگویان.

«لَمْ تَفْعَلُوا» یعنی آن کار را نکرده‌اید.

«لَنْ تَفْعَلُوا» یعنی آن کار را نخواهید کرد.

«وَقُودُهَا» یعنی شعله آن و بعضی به خود آتش نیز «وَقُود» گفته‌اند.

«حِجَارَةً» یعنی سنگ، صخره و به سنگریزه هم حجارة می‌گویند.

«أُعِدَّتْ» یعنی حساب شده، آماده شده، مهیا شده.

«ترجمه آیات ۲۳ و ۲۴ سورة بقره»

اگر درباره آنچه ما بر بنده خود (حضرت محمد ﷺ) نازل کرده ایم در شکید، حداقل یک سوره مانند قرآن را بیاورید و گواهانِ درستی عمل خود را غیر از خدا حاضر کنید و آنها را شاهد بیاورید، اگر راست می گوئید. (۲۳)

اگر این کار را نکردید، که هرگز هم نمی توانید بکنید، پس بپرهیزید از آتشی که هیزم آن بدنهای مردم و سنگها است و آن آتش برای کفار آماده گردیده است. (۲۴)

«توضیح آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره»

پروردگار متعال از اوّل سوره بقره، ابتداء حالات اهل تقوی و اهل یقین را بیان فرموده و سپس از کفّار و منافقین نکوهش کرده و بدی اعمال آنها را بیان فرموده. و بعد مردم را به بندگی که نتیجه تقوی است، راهنمایی فرموده. و سپس روی سخن را به طور کلیّ به همه مردم کرده و می فرماید: اگر درباره قرآن شک دارید که از ناحیه ما است، یک سوره از مثل آن را شما هم بیاورید که در این حدّ از فصاحت و بلاغت و دارای مطالب عمیق علمی و پیشگوئیهای واقعی باشد، آن هم از مثل کسی که درس نخوانده، از کسی چیزی یاد نگرفته و با مردم با فرهنگ و متمدّن بزرگ نشده^۱ باشد و فقط به ادّعا هم اکتفا نکنید. بلکه همان گونه که مردم عاقل و دانشمند به اعجاز

۱ - در مقدّمه این تفسیر مفصّلاً به این مسأله اشاره شده است.

مطالب و آیات قرآن گواهی می دهند، به اعجاز آن سوره ای که شما آورده اید نیز گواهی دهند، ولی همه بدانید که خدای تعالی آنچنان که برای قرآن گواهی می دهد برای آنها گواهی نمی دهد. زیرا خدای تعالی برای حَقَّانیت قرآن و آورنده آن عملاً شهادت داده. یعنی آنچه قرآن پیش بینی کرده خدای تعالی آنها را از تغییر دادن که حقّ پروردگار است و آیه میحوالّه ما یشاء بر این گواه است دور نگه داشته و به آنها لباس واقعیت پوشانده و به دست آورنده آن یعنی رسول اکرم ﷺ معجزاتی صادر نموده و صد درصد او و قرآنش را تأیید فرموده، ولی چون نخواست کتابهای دیگران و مدعیان نبوت دروغگو را تأیید کند، آنها را قطع و تین کرده و به قلم آنها و زبان آنها مطالبی که آنها را مفتضح کند، جاری فرموده و یا لا اقل شهادتی بر حَقَّانیت آنها نداده است. چنانکه اگر به کتب مدعیان نبوت و امامت مراجعه شود به خوبی این موضوع واضح می گردد.

سپس تحدی فرموده، یعنی طرف مقابل را به جلو دعوت کرده و او را عاجز از آوردن حتی یک سوره مثل قرآن از مثل حضرت محمد ﷺ دانسته و می گوید: اگر نکرده اید و نمی کنید، یعنی مثل قرآن را نیاورده اید، بدانید که هرگز نمی توانید آن کار را انجام دهید و بپرهیزید از آتشی که مایه شعله های آن انسانها و سنگهای آتش زاهستند.

ما در مقدمه این کتاب نوشته ایم که اگر بتوانیم اعجاز قرآن را ثابت کنیم (که در همان جا ثابت کرده ایم) به سه نتیجه قابل توجه از این کار می رسیم.

اول: به این وسیله اثبات وجود خدا را نموده ایم، زیرا وقتی جنّ و انس که دودسته عاقل و عالم از میان مخلوقات خدا در کره زمین هستند، نتوانند

این کار را بکنند، طبعاً سائر موجودات که عقل ندارند به طریق اولی نمی توانند این عمل را انجام دهند.

دوم: رسالت رسول اکرم ﷺ نیز ثابت شده، زیرا وقتی خدای تعالی کاری که ساخته و پرداخته خودش است یعنی قرآن را بوسیله پیامبر اسلام ﷺ در اختیار مردم بگذارد و او هم برای مردم تلاوت کند رسالت را انجام داده و به طور کلی رسالت جز همین عمل چیز دیگری نمی تواند باشد.

سوم: باید اعتقاد داشت که محتوای قرآن تمامش حجت و حق است و یک جمله باطل در آن وجود ندارد و طبعاً وقتی این سه موضوع ثابت شد تمام حقایق و معارف و احکام قرآن که در حقیقت همه علوم و معارف و حقایقی است که بشر برای تأمین سعادت دنیا و آخرتش لازم دارد، با خیال راحت در اختیارش قرار می گیرد و معارف قرآن که همه معارف واقعی در آن است، در اختیار بشر واقع می شود و این خود سرمایه بزرگی برای بشر، تنها بوسیله اثبات اعجاز قرآن خواهد بود.

«آیه ۲۵ سورة بقره»

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ

«بَشِّرْ» (با تشدید شین) به معنی خوشحال کن است. و این کلمه در صورتی گفته می‌شود که خبر خوشحال کننده‌ای بخواهند به کسی بدهند، مگر آنکه به طور طعن و یا با قرینه‌ای خبر بدی را بخواهند بگویند. چنانکه قرآن می‌گوید: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سورة توبه آیه ۳) که با این قرینه برای خبر بد و یا به طور طعن گفته شده است.

«عمل» یعنی کار و فعلی که انسان انجام می‌دهد و گاهی به اعمال طبیعت نیز عمل گفته‌اند.

«صالح» به معنی شایسته، شایستگی، صحیح، خوب، ضد فساد، درست، لایق می‌باشد.

عمل صالح یعنی کار خوب و شایسته و صحیح که فساد در آن نیست و مورد تأیید عقل و دین است و صالحات جمع صالح است.

«الجنة» (به فتح جیم) به معنی بهشت و باغی که درختانش زمین آن را پوشانده و بر آن سایه انداخته باشند، است.

«تجری» به معنی جریان دارد، کشیده می‌شود، می‌باشد.

تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ
ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ
قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

«نهر» یعنی محلّ جریان آب و «انهار» به معنی جویهای آب است.

«متشابه» یعنی مثل هم که انسان آنها را با یکدیگر فرقی نمی‌گذارد.

«ازواج» به معنی جفتها، جفت ضدّ فرد است و غالباً این کلمه را به دو چیز که مثل هم باشند می‌گویند، ولی بعضی از اوقات به دو چیزی که با یکدیگر اختلاف داشته باشند نیز گفته‌اند. مثل آنکه زن را زوجه شوهر و مرد را زوج زن می‌گویند و معنی ازواج در این آیه همسران انسانند.

«طاهر» یعنی پاک، بدون صفات رذیله، حلال، پاک از حیض و بول و غایط، پاک از آلودگیهای اخلاقی و اعتقادی. و مطهره یعنی پاک از هر رجس و ناپاکی.

«خلد» یعنی دائم ماندن در خانه یا در جائی از مکانهای دنیا و «بهشت خلد» یعنی بهشتی که انسان دائماً و بدون پایان در آن خواهد ماند.

«ترجمه آیه ۲۵ سورة بقره»

ای پیامبر بشارت بده به کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته نموده‌اند، اینکه برای آنها بهشت‌هایی است که از دامنه‌شان نهرهایی جاری است، هر وقت که آنها از میوه‌های آن باغ‌ها می‌خورند، می‌گویند: این رزقی است که از قبل برای ما آماده شده و میوه‌ها در خوبی همه مانند یکدیگرند و برای این مؤمنین، خدا همسران پاک و پاکیزه‌ای قرار داده و اینها در آن بهشتها، جاودانه و دائمی هستند. (۲۵)

«توضیح آیه ۲۵ سوره بقره»

«مهربانی خدای تعالی»

خدای مهربان، خدای شکور، خدای رحمن و رحیم، هیچگاه اجر بندگان را ضایع نمی‌کند و در مقابل عمل کوچک و محدود خوب آنها به پیامبرش دستور داده که به مؤمنین بشارت و خبر خوش بده که در مقابل کار خوبشان و به خاطر ایمانشان به خدا و قرآن و روز قیامت. و به خاطر تصدیقشان نبوت تو و کلمات تو را. و به خاطر پذیرفتنشان امامت علی بن ابیطالب (علیه السلام) را. و مطیع و منقاد بودن آنها در مقابل اوامر و نواهی تو و اطاعت بی چون و چرا و بالأخره به خاطر اعمال صالحشان، خدای تعالی بهشت‌های پر درختی که از زیر آنها نهرهایی جاری است، به آنها عنایت می‌کند.

آنها وقتی از میوه‌های درختان بهشت می‌خورند، به یاد میوه‌های دنیا می‌افتند و به یکدیگر می‌گویند: آیا این میوه‌ها همانهایی است که ما در قبل می‌خوردیم؟ یا آنکه می‌گویند: خدای تعالی این میوه‌ها را به خاطر اعمال صالحان که در قبل انجام داده‌ایم روزی مافرموده است. و همه میوه‌هایی که برای آنها می‌آورند در خوبی و شیرینی و لطافت و زیبایی با هم یکی هستند و خوب و بد ندارند. زیرا درختان بهشتی آفت ندارند. و چون میوه‌های آنها در مقابل هوای سرد و گرمی قرار نمی‌گیرند، فاسد نمی‌شوند، ریز و درشت ندارند. و بالأخره همه میوه‌ها خوب و همه آنها بهشتی هستند. و برای این عده از معتقدین به خدا و پیامبر و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام، در بهشت همسرانی پاک از رذائل اخلاقی، از اعمال زشت و غیر انسانی، از نجاست شرک و بت پرستی، از زشتی و عدم زیبایی، می‌باشد.

این همسران حیض نمی‌شوند، ناپاکی‌هایی که زنهای دنیائی داشته‌اند آنها ندارند، آنها در بهشت‌هایشان همیشه بدون پایان باقی می‌مانند، مرگ و فنا ندارند و بهشت‌شان همیشه به بقای آنها باقی است.

«آیات ۲۶ و ۲۷ سوره بقره»

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا
مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ

«لايستحيي» یعنی شرم نمی‌کند، باکی ندارد، توقف در کارها نمی‌کند، به خاطر ترس از سرزنش، کاری را ترک نمی‌کند.

«ان يضرب» یعنی اینکه بزند.

«ضرب» به معنی زدن، بیان کردن، در زمین راه رفتن، تجارت کردن. و بالأخره در هر کاری ریسک کردن و دل به دریا زدن می‌باشد.

مثلاً می‌گویند: «بزن برویم» و «علی الله بزن به این کار یک طوری می‌شود».

«بعوضة» یعنی پشه، پشه کوچک، پشه خاکی.

«فوقها» فوق به معنی بالا در مقابل تحت و زیر می‌باشد و گاهی به معنی زیر و پائین‌تر نیز می‌آید. و احتمالاً در اینجا به معنی پائین‌تر باشد چنانکه المیزان این چنین معنی کرده است.

«فأما» حرف تفصیل است و آن را برای جدا کردن چیزی از چیزی در کلام می‌آورند.

«الذين» یعنی کسانی که.

«حق» به معنی راست، درست و غیر باطل است.

أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ
 اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
 وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا
 الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ
 اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ

«يقولون» یعنی می‌گویند، با زبان یا اشاره یا با نوشتن مطلبی را اظهار می‌نمایند.

«ماذا» یعنی چه، چه چیز، چیست این.

«اراد» یعنی خواست و اراده خدا. یعنی کاری را انجام داد و یا چیزی را ایجاد کرد.

«کثیر» یعنی زیاد، در مقابل قلیل و کم است.

«فاسقین» جمع فاسق و فاسق کسی است که ترک اوامر الهی را می‌کند و از فرمان پروردگار سرپیچی می‌نماید و کسانی را که دائماً به گناه مشغول‌اند فاسق می‌گویند.

فاسق کسی است که صفات رذیله‌اش او را دائماً وادار به ترک اوامر الهی و معصیت می‌کند و الاً به کسی که به ندرت گناهی انجام می‌دهد فاسق نمی‌گویند.

«نقض» به معنی بهم زدن و شکستن عهد و یا عقد قرارداد است و نیز به خراب کردن ساختمان و پاره کردن ریسمان هم نقض گفته‌اند و در اینجا یعنی آنها عهد خدا را می‌شکنند.

«عهد الله» یعنی پیمان و قرارداد با خدا.

«ميثاق» به معنی عهد و قرارداد بین دو نفر است.

«قطع» به معنی جدا کردن جزئی از چیز است. و نیز به معنی جدا شدن از بندگی خدا است و به طور کلی به معنی جدا کردن است.

مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ

فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

«امر» به معنی دستوری است که از عالی به دانی و از شخص بالاتر به فرد پائین تر می رسد. و «امر الله» یعنی خدای تعالی دستور داده است.

«وصل» به معنی چسبیدن و قطع نشدن و بین چیزی با چیز دیگر اتصال داشتن است.

«خسارت» به معنی ضرر بردن، به هلاکت رسیدن و گمراه شدن است.

«ترجمه آیات ۲۶ و ۲۷ سورة بقره»

خدا در این قرآن از اینکه به موجودات کوچکی مانند پشه و بالاتر از پشه مثال بزند باکی ندارد، اما کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آنچه در این قرآن هست از طرف پروردگارشان بوده و حقّ است. ولی کسانی که کافرند، می گویند: منظور خدا از این مثلها چیست؟

خدا جمعی را بوسیله این مثلها گمراه و جمعی را هدایت می کند، ولی واضح است که تنها فاسقین را با آنها گمراه خواهد فرمود. (۲۶)

فاسقان کسانی هستند که عهد و پیمان خدا را با آنکه محکم بوده، نقض می کنند. و آنچه را که خدا امر کرده که باید وصل کنند آن را قطع می کنند. و روی زمین فساد می کنند. آنها خسارت دیده اند. (۲۷)

«توضیح آیات ۲۶ و ۲۷ سوره بقره»

«مثالهای خوب خدا»

این دو آیه شریفه در حقیقت در بیان تفاوت بین برخورد مردم با ایمان با آیات خدای تعالی و برخورد فاسقین با آنها است.

مردم مسلمان و با ایمان وقتی با مثالهای خوب برخوردگار روبرو می شوند و از این راه به حقایق معانی قرآن می رسند، می گوید: این مثالها حق است، بجا است. و از طرف برخوردگار است. بنابراین به خاطر آنکه حقایق قرآن برای مردم با ایمان نازل شده و باید برای متقین هدایت باشد، خدای تعالی باکی ندارد که به هرگونه مثالی به خاطر توضیح مطالب خود ولو به مثل پشه و یا کوچکتر و یا بزرگتر از آن بسپرد. بگذار کفار هر چه می خواهند بگویند. آنها

چون کور و کردند و دل‌هایشان درک و فهم ندارد، حتی از مثال‌های به این واضحی به حقایق عمیق و علمی قرآن نمی‌رسند و نمی‌فهمند که قرآن را خدای تعالی برای همهٔ افراد بشر نازل فرموده و باید مطالب آن را با مثال‌های واضح بیان کند، لذا می‌گویند: خدا از این مثال‌ها چه می‌خواهد بکند؟! و این مثال‌ها را چرا می‌زند؟! آنها چون به حقایق قرآن نمی‌رسند این مثال‌ها بیشتر سبب گمراهی شان می‌گردد. ولی همه بدانند که جز فسّاق و آدم‌های بدسیرت کس دیگری گمراه نمی‌شود.

آری اگر انسان عقائدش را درست نکرده باشد، اگر فطرت پاک خدا دادیش را محفوظ نگه نداشته باشد و دست به فسق و فجور بزند و جزء فاسقین گردد، همین قرآن، همین مثال‌های واضح و هدایت‌کننده او را گمراه می‌کند و او را از حقایق دور می‌نماید. زیرا این قرآن در صورتی شفا و رحمت است که قرائت‌کننده و یا استماع‌کننده مؤمن باشد و ایمانش او را به حقایق آن راهنمایی کند.

«پیمان شکنی»

و بالأخره در اینجا خدای تعالی به صفات ضررکشیدگان و هلاک شدگان پرداخته و یکی از بزرگترین علل ضرر کردن و هلاکت را پیمان شکنی دانسته است. زیرا اگر انسان به عنوان پیمان شکن در بین مردم معرفی شد از اعتبار لازم ساقط می‌شود. و کسی که در بین مردم اعتباری نداشته باشد، نمی‌تواند نفعی از کمک مردم ببرد. و اگر خدائی که از ارادهٔ قلبی همه کس مطلع است دانست که او به پیمانش پایبند نیست، از امتیازاتی که به متّقین عنایت

می فرماید به او نخواهد داد. و این میثاقی که در این آیات نام برده شده به احتمال قوی همان عهد و پیمانی است که خدای تعالی در عالم میثاق ازینی آدم گرفته که آن بندگی خدا و ترک پیروی از شیطان است. زیرا در سوره «یس» می فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».^۱

«وصل شدن به اهل بیت عصمت علیهم السلام»

دوّمین صفت زشتی که مایه خسارت و زیان و ضررمی باشد، جدا شدن از آنچه خدای تعالی امر کرده که باید همه مردم به آن وصل باشند، است. زیرا پروردگار متعال دانا به مصالح و مفاسد است. او هیچگاه به بندگان ظلم نمی کند و محبت زیادی به بندگان دارد. او رحمن و رحیم است. لذا هر چه را خدای تعالی دستور داده که باید بشر با او باشد و از او جدا نشود به نفع او بوده است. و اگر از آن جدا شود در مرحله اوّل فاسق است، زیرا از اوامر الهی سرپیچی کرده و در مرحله دوّم خاسر است، زیرا از منافع خود دوری نموده است.

در اینجا مهمّترین مسأله ای که خدای تعالی متصل بودن به آن را دستور فرموده، ولایت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است. زیرا پیروی از اهل بیت علیهم السلام و متصل بودن به آنها شامل کلیه منافع دنیوی و اخروی بشرمی شود و کسی که از آنها قطع شود و ارتباطی با آنها نداشته باشد و اوامر آنها را عمل نکند، فاسق و خاسر است.

«فساد در زمین»

سومین صفتی که انسان را به ضررهای مادی و معنوی مبتلا می‌کند، فساد در زمین است. یعنی اگر انسان یا خود بانی فساد شود و یا با فسادکنندگان همکاری کند، این شخص دنیا و آخرت را از دست داده و ضرر زیادی کرده است. زیرا معنی فساد، بهم ریختن و خراب کردن است و اگر کسی سبب خرابی آبادیها و از بین بردن نظام جوامع بشری و تفرقه بین مردم شد هم فاسق است، زیرا خدای تعالی از تفرقه و خرابی و بهم ریختن نظام اجتماع نهی کرده و هم خاسر است زیرا او در دنیا و آخرت مورد غضب مردم و خدای تعالی قرار گرفته و از ثوابها و رحمت خدا و محبت مردم محروم است.

«آیات ۲۸ و ۲۹ سوره بقره»

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا
فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ مِيتَكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا

«موت» به معنی بدنی است که روح نداشته باشد و به صورت جماد افتاده باشد و به معنی مرگ است. و گاهی به کسی که با بدبختی زندگی می‌کند و تحرّکی به سوی سعادت و خوشبختی ندارد، میّت می‌گویند. و نیز به منحرفینی که تحت تأثیر نصایح نصیحت‌کنندگان قرار نمی‌گیرند، میّت گفته‌اند. همچنین به زمین که در زمستان گیاهانش از رشد افتاده‌اند، میّت می‌گویند.

«حیات» ضدّ مرگ است و به چیزی که تحرّک داشته باشد حیّ می‌گویند.
«رجوع» به معنی برگشتن است و در اینجا ترجعون به معنی برگشتن شما به سوی خدا است.

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى
السَّمَاءِ فَسَوَّيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ
هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

«سوی» به چیزی که با چیز دیگر مساوی باشد می‌گویند و در اینجا استوی به معنی قصد، خلقت متعادل و مساوی و بدون نقص و عیب است. یعنی خدای تعالی پس از خلقت زمین و آنچه در زمین است قصد خلقت کامل و صحیح آسمانها را فرمود. «سبع» به معنی عدد هفت است. هفت آسمان احتمال دارد که منظور منظومه شمسی باشد.

«کَلَّ» به معنی جمیع اجزاء چیزی که دارای اجزاء زیادی است، می‌باشد. «علیم» به معنی عالم و دانا و کلمه علیم از صفات خدای تعالی است. زیرا او عالم به غیب و شهادت و عالم به آنچه بوده و هست می‌باشد و همیشه او عالم بوده و خواهد بود و بر او چیزی مخفی نیست و او بر همه چیز احاطه دارد.

«ترجمه آیات ۲۸ و ۲۹ سوره بقره»

چگونه به خدا کافر می شوید و حال آنکه شما مرده بودید، خدا زنده تان کرد، دوباره شما رامی میراند باز زنده تان می کند، سپس به سوی او برمی گردید. (۲۸)

او خدائی است که برای شما همه آنچه را که در زمین است خلق فرموده، سپس به کار آسمان پرداخته و آنها را به هفت آسمان ترتیب داده و او بر همه چیز دانا است. (۲۹)

«توضیح آیات ۲۸ و ۲۹ سورة بقره»

«نفوذ قدرت الهی در زندگی بشر»

پروردگار متعال در آیات فوق در مرحلهٔ اوّل به تحولاتی که برای بشر در مدّت خلقتش شده و خواهد شد اشاره فرموده. و او را تحت قدرت کامل خود معرفی نموده و مرگ و حیات که اهمّ مسائل زندگی او است را تحت ارادهٔ خود قرار داده و بشر را به نفوذ ارادهٔ خدایش متوجّه فرموده است. لذا با کمال صراحت می‌گوید:

اینها چگونه خدا را نادیده می‌گیرند و به او کفر می‌ورزند و حال آنکه شما مرده‌ای بودید، جان نداشتید، حرکتی نداشتید، مانند جمادی در

لابلای سنگ و خاک قرارداداشتید، نطفه‌بی مقداری که فطرت انسان از آن نفرت داشت بودید، خدای تعالی شما را زنده کرد، جان داد، روح در شما دمید، قوه درآکاهای به شما داد که اگر میلیاردها سال بدون از بین بردن وقت مشغول تحصیل علوم مختلف شوید، می‌پذیرد، روحی که قابل برای دریافت اسماء الله و صفات حسنه پروردگار است در شما ایجاد کرد، نفسی که لوازمه، راضیه، مرضیه، مطمئنه است به شما عنایت کرد. و سپس با قدرت کامله خود و بدون آنکه با شما مشورت کند و رضایت شما را در نظر بگیرد^۱ و بلکه حتی با کراهتی که اکثر شماها به مرگ دارید، جان شما را گرفت. و مانند اول مثل جمادی بلکه مثل لاشه‌گندیده‌ای که انسان حتی از نگاه به آن تنفر داشت قرارتان داد و روح شما را از بدنتان جدا کرد. پس از مدتی دوباره روح را به بدنتان برمی‌گرداند و زنده‌تان می‌کند و در قبر روح را برای سؤال قبر به بدن وارد می‌نماید. و شما را برای رجعت و برگشت به دنیا و برای جزای اعمال دنیائیتان زنده می‌کند و سپس شما را برای قیامت و ارتباط مستقیم با خودش و حساب‌رسی در روز جزا حاضر می‌فرماید. پس در هیچ یک از این مراحل به شما اختیار نداده و بلکه با کمال قدرت آنچه را که می‌خواهد انجام می‌دهد و شما که متوجه این نفوذ قدرتید، چگونه به خدای تعالی کافر می‌شوید؟

سپس پروردگار متعال بعد از آنکه نفوذ قدرت خود را در زندگی بشر بیان می‌فرماید، در مقام اظهار محبت به او می‌گوید: این خدا آن پروردگاری است که هر چه در زمین است برای شما. و به خاطر منافع شما. و برای

۱ - الا در مورد مؤمنین که این کار را با عنایت خود می‌کند.

سعادت و خوشبختی شما. و برای استراحت و آسودگی شما. و برای رشد و نمو شما. و برای رفع امراض و ناراحتیهای شما. و برای تغذیه و آشامیدن شما خلق فرموده. و با این جمله به عظمت خلقت انسان و محبوبیت او در نزد خدا اشاره فرموده که آنچه در زمین است برای او و به خاطر او بوجود آورده است. سپس آسمانهای هفتگانه را با توجه به اهمیت آن برای منافع بشر با نظم خاص و متعادل خلق فرمود و آنها را در هفت مدار قرار داد و در آخر می فرماید: او به هر چیزی دانا است.

یعنی بشر با این عظمت و این کرامتی که خدای تعالی برای او منظور فرموده حتماً به خاطر فطرت و غریزه خدا دادیش که طالب علم و دانش است. و اینکه طبعاً بشر مایل است از علم و دانش واقعی تری بهره مند شود، لذا او باید بداند که همه عمل و دانش واقعی نزد خدا است و او به هر چیزی دانا است. پس باید انسان از قرآن و کلمات معصومین علیهم السلام که شعاع علم الهی هستند، پیروی کند و از آنها کسب معارف و حقایق و حکمت را بنماید.

«آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره»

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ
جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا

«ملائکه» جمع ملک است و به معنی رسول و فرستاده شده است. ملائکه موجودات خدمتگزار هستند و برای انجام اوامر الهی خلق شده‌اند. آنها خلقتشان از نور است، چنانکه جنّ از آتش و آدم از گِل و خاک است.

«جعل» به معنی قرار دادن است و لازمه‌اش این است که چیزی را خدای تعالی خلق کند و بعد آن را بر جایی یا در زمانی قرار دهد.

«خلف» به معنی پس و پشت است و خلیفه به معنی نائب و جانشین و کسی که پس از دیگری در جای او قرار می‌گیرد و کار او را می‌کند، می‌باشد.

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ
 الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ
 نُقَدِّسُ لَكَ قُلْ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا
 لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
 كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
 فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ
 لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ

«سَفَك» به معنی ریختن خون و یا ریختن هر چیز دیگری که مایع باشد، است.
 «دم» به معنی خون است و بیشتر خونها پاک اند ولی حرام اند و تنها خون جهنده نجس
 است.

«سبح» یعنی منزه، پاک، شنا کردن در آب، تلاش و کوشش، حرکت سریع در آب و هوا و
 تسبیح یعنی منزه کردن خدا از هر بدی و آنچه نالایق مقام ربوبی است.
 «قدس» یعنی پاک، طاهر، در اینجا به معنی این است که ملائکه گفتند ما با توصیف
 درست تو، تو را از هر عیب و نقص، پاک معرفی می کنیم.

«عرض» به معنی آشکار کردن، ظهور و اظهار کردن، وسعت، در معرض قرار گرفتن و در
 مقابل طول است. اما در این جا به معنی آشکار کردن اسماء برای ملائکه است.

«نبا» به معنی خبر مهم، خبر بزرگ، خبر پر فائده و گاهی به مطلق خبر نیز گفته شده است
 و در اینجا به معنی این است که خدای تعالی به ملائکه فرمود: به من خبر بزرگ و مهم و
 پر فائده تان را از نشانه های این گروه بگوئید.

الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ
 بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاعْلَمُ مَا
 تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾
 وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
 فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

«حکم» به معنی قضاوت و مانع شدن از فساد و اصلاح، محکم کردن و پابرجا نمودن است. و «حکیم» به معنی همه این موارد می آید یعنی خدا قاضی و اصلاح کننده و پابرجا و استوارکننده همه چیزها است.

و «حکمة» به معنی علم به حقایق اشیاء است به شرط آنکه از طریق وحی باشد به خلاف فلسفه که علم به حقایق اشیاء از طریق افکار بشری است. و در بیست موردی که این کلمه در قرآن ذکر شد به همین معنی آمده است.

«بدو» به معنی ظهور و بروز کرد می باشد و تبدون یعنی آنچه ظاهر می کنید و به معنی مسافر که ظاهر می شود نیز گفته شده است.

«کتّم» به معنی مخفی کردن، پنهان نمودن و در اینجا «تکتّمون» به معنی پنهان می کردید، می باشد.

«بلس» به معنی از رحمت خدا مأیوس شدن است. و این صفت برای آن موجود نامرئی و فریبکار به نام ابلیس که با سجده نکردن به آدم از رحمت خدا دور و مأیوس شد و نامش شیطان عزازیل (کان اسمہ بالعبرانیة عزازیل و بالعربیة الحارث. بحارالانوار جلد ۶۳ صفحه ۳۰۷) یا حارث است گفته شده است.

اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِیْنَ ﴿۳۴﴾
 وَ قُلْنَا یَا اٰدَمُ اَسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ
 الْجَنَّةَ وَ كُلَّا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا
 وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ
 الظَّالِمِیْنَ ﴿۳۵﴾ فَازْلَمَهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا
 فَآخَرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا

«ابی» به معنی ابا کردن و شدیداً خودداری نمودن است و در اینجا به معنی این است که ابلیس از سجده به آدم شدیداً خودداری نمود.

«کبر» یکی از صفات رذیله انسانی است. تکبر، بزرگی به خود بستن است و خودبینی را نیز می‌گویند و استکبار به معنی اظهار بزرگی کردن است و در اینجا خدای تعالی درباره شیطان می‌فرماید: اظهار بزرگی کرد.

«سکن» یعنی سکونت، آرامش، آرام گرفتن، آرامش باطن، محل آرامش، مایه آرامش، در اینجا «اسکن» به معنی این است که به آدم خدای تعالی فرمود: بهشت را محل آرامش و سکونت خود قرار بده.

«رغد» به معنی پاکیزه، پهناور و وسعت عیش و خوشی و در اینجا به معنی این است که به آدم فرمود: از بهشت هر چه که خواستید به طور فراوان بخورید.

«حیث» به معنی مکانی که، زمانی که است.

«شاء» به معنی خواستن، اراده کردن، در اینجا «حیث شئتما» به معنی هر کجا خواستید و اراده کردید، می‌باشد.

«زَلَّ» یعنی لغزیدن، سر خوردن. در اینجا «فأزْلَمَهُمَا» به معنی این است که شیطان آنها را از بهشت سر داد و بیرون کرد.

فِيهِ وَ قُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
 عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ
 مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾ فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ
 رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ
 التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾ قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا
 جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ

«هبط» یعنی پائین آمدن، حرکت از بالا به پائین، در اینجا به معنی این است که خدای تعالی به آدم و حوا و شیطان فرمود: پائین بیایید.

«بعض» به معنی قسمتی از کل است، جزء چیزی را گویند.

«عدو» به معنی دشمن تجاوزگر و به دونده هم عدو گفته‌اند و نیز به کسی که رعایت عدالت و میانه‌روی را نکند عدو می‌گویند.

«قر» به معنی ثبات و آرام گرفتن است. در اینجا «مستقر» به معنی این است که شما زمین را برای خود محلّ قرار و ثبات و آرامش قرار دهید.

«متع» به معنی لذّت و ارتفاع است. متاع از چیزی لذّت بردن است اینکه مال دنیا و وسائل خانه را متاع می‌گویند، به خاطر این است که از آنها لذّت برده می‌شود.

«حین» به معنی وقت، رسیدن وقت و حصول شیء است.

«کلم» به معنی اثر است. «کلمه»، هم بر اثر ظاهری مثل وارد کردن زخم بر بدن دیگری اطلاق می‌شود. و هم بر اثر باطنی و معنوی.

سخن را از آن جهت کلام می‌گویند که در طرف مقابل اثر می‌گذارد و به قرآن و حضرت عیسی از آن جهت کلمة الله گفته‌اند که آثار واضحی از طرف پروردگار آید.

«توب» و توبه به معنی برگشتن و رجوع است چه از معصیت به اطاعت باشد و یا نباشد، فرقی نمی‌کند.

هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

«جمع» به معنی همه، قرار گرفتن همه و اجزاء چیزی گرد یکدیگر است.
 «اما» با فتح اوّل برای تفصیل و جدا کردن چیزی از چیزی است. و با کسر پنج معنی دارد:
 اوّل شک دوّم اباحه سوّم تخییر چهارم ابهام پنجم تفصیل.
 «انی» به معنی آمدن است و «بأتینکم» به معنی می آید برای شما است.
 «من» به معنی کس، هر کس، چه کس و چه چیز است.
 «تبع» به معنی پیروی در امور معنوی، پشت سر دیگری حرکت کردن است.
 «خوف» به معنی ترس است و علامت ضعف می باشد. مانند جبن و اما خوف از خدا
 علامت محبت است که آن را خشیت هم می گویند.
 «حزن» به معنی اندوه و زمین سخت است.

«ترجمه آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره»

وقتی که پروردگارت به ملائکه فرمود: من روی زمین جانشینی قرار خواهم داد، ملائکه گفتند: آیا همان کسی را که در زمین فساد و خونریزی خواهد کرد، قرار می دهی؟ و حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را می کنیم و تو را پاک معرفی می نمائیم.

پروردگار فرمود: من حقیقتی را می دانم که شما نمی دانید. (۳۰)
سپس خدا تمام نامها و نشانه ها را به آدم تعلیم داد. و بعد آنها را در معرض دید ملائکه قرار داد. و فرمود: شما از نامهای این جمع به من خبر بدهید، اگر راست می گوئید. (۳۱)

ملائکه گفتند: تو پاکی، ما چیزی نمی دانیم جز آنچه که تو به ما یاد داده ای. تو دانا و حکیمی. (۳۲)

خدا فرمود: ای آدم به ملائکه از نامها و نشانه‌های این گروه خبر بده، وقتی که آدم آنها را از این نامها و نشانه‌ها آگاه نمود و علم خود را ظاهر کرد، خداوند به ملائکه فرمود: مگر من به شما نگفتم که من پنهانیهای آسمان و زمین را می دانم و می دانم آنچه را که شما ظاهر می کنید و آنچه را که پنهان نگه می دارید؟ (۳۳)

و آن وقتی که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که ایبا و خودداری کرد و تکبر نمود و از کافرین بود. (۳۴)

ما به آدم گفتیم: تو و زنت در بهشت مسکن کنید و از همه خوردنیهای بهشت از هر کجای آن که مایلید بخورید، گوارایتان باشد ولی به این درخت نزدیک نشوید که اگر این کار را بکنید از ظالمین خواهید بود. (۳۵)

ولی شیطان سبب گمراهی و لغزش آنها شد و آنها را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. ما به آنها گفتیم: همه تان از بهشت پائین بیایید در حالی که با یکدیگر دشمن خواهید بود و زمین تا مدتی برای شما محل آرامش و بهره‌مندی خواهد بود. (۳۶)

آدم از پروردگار خود سخنانی یاد گرفت که به خاطر گفتن آن کلمات خدا بامحبت به سوی آدم برگشت و به او مهربانی خود را برگرداند، زیرا او تواب و رحیم است. (۳۷)

ما به آدم و همسرش و شیطان گفتیم: از بهشت همه تان پائین بیایید و اگر هدایت و راهنمایی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند خوف و حزنی برای آنها در دنیا و آخرت نخواهد بود. (۳۸)

«توضیح آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره»

«قضیه خلقت حضرت آدم علیه السلام»

خدای تعالی پس از آنکه شرح کوتاهی از حالات متّقین و کفّار و منافقین بیان فرموده و تعدادی از نعمتهای بزرگ خود را تذکّر داده و به اهمیت وجود بشر اشاره فرموده. آنگاه به نحوه خلقت انسان و اهمیت او در مقابل ملائکه و بلکه همه موجودات عالم خلقت پرداخته و می فرماید: آن زمانی که پروردگارت به ملائکه گفت: من اراده کرده‌ام که روی زمین خلیفه‌ای، مظهر صفات و اسمائی، نماینده‌ای از خود، جانشینی برای خود، موجود لایقی که بتواند مظهر اعمال و صفات من باشد، انسانی که بتواند با من مستقیماً انس داشته باشد، بشری که بتواند با اختیار خود بنده حقیقی من باشد، قرار دهم. ملائکه به خاطر آنکه این حقایق را از کلمه «خلیفه» که خدا گفته بود

می خواهیم در زمین خلیفه ای قرار دهیم، درک نکردند و فکرشان به سابقه اینگونه مخلوقی که قبلاً خدا خلق کرده بود رفته و آنهایی دانستند که انسانها با این فکر واستعداد حتماً در مقام تعارض و نزاع با یکدیگر برای منافع مشترکشان قرار می گیرند و طبعاً فساد کرده و خون یکدیگر را می ریزند، لذا گفتند: آیا کسی را که فساد می کند و خونریزی می کند می خواهی در روی زمین قرار دهی؟

در احادیث آمده که خدای تعالی دهها بار انسان را در روی زمین خلق کرده و چون آنها با فکرشان می فهمیدند که نیازمندند و نیازشان تنها با داشتن امکانات و قدرت رفع می شود، در پی قدرت هر چه بیشتر حرکت می کردند و چون در نهایت امام معصومی که با قدرت کامل الهی آنها را راهنمایی کند و مجبورشان نماید که زیر بار عدل و داد بروند و هرکسی زیر سایه او به حق خود قانع باشند داشتند، (آنچنان که امروز یعنی در زمان غیبت کبری ما به ظاهر آن امام معصوم را نداریم)، طغیان می کردند، دست به فساد می زدند، و از قدرت «اتم» استفاده می نمودند و خون یکدیگر را می ریختند. لذا ملائکه با آن سابقه و با توجه به مخلوق بودنشان و آنکه جنبه الهی بشر را نمی دیدند و متوجه عاقبت کار یعنی ظهور حضرت بقیه الله (روحی فداه) و پر از عدل و داد شدن دنیا نبودند، اعتراض را کردند. ولی پروردگار متعال فرمود: من با شما فرق دارم، من حقایق را می دانم، من جنبه خلیفه اللهی بشر را می بینم، من انس او را با خودم عالمم، ولی شما به جنبه ظاهری او نگاه می کنید، او را یک بشر تزکیه نشده که دائماً به فکر فساد و جلب منافع شخصی و جهل و خودخواهی است، می بینید و حقیقت را نمی دانید. لذا رب الارباب، خدای

مهربان، حضرت آدم را آن گونه که می خواست تربیت کرد و علم و معرفت نشانه های خودش را به او تعلیم فرمود. یعنی روح دراک حضرت آدم را که مانند آینه بود درمقابل سیمای صفات حضرت خاتم انبیاء ﷺ و ائمه اطهار ﷺ که آیات اعظم الهی هستند، قرارداد.^۱ او آن حضرات را شناخت و صفات آنها را که الگو و اسوه خوبی برای همه افراد بشر بودند^۲، در خود منعکس کرد و یا آنکه بگوئیم، خدای تعالی حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار ﷺ را که نشانه و مظهر صفات کمالیه حضرت حقّاند به حضرت آدم معرفی فرمود و حضرت آدم را آینه تمام نمای آنها قرارداد. او با دریافت این علوم و معارف و حقایق آنچنان عظمتی پیدا کرد که وقتی در معرض دید ملائکه قرار گرفت، همه را مبهوت نمود و بخصوص وقتی خدای تعالی به آنها فرمود: اگر شما راست می گوئید از حقیقت صفات این بزرگان که حضرت آدم مظهر صفات آنها است، به من خبر دهید، ملائکه گفتند: ما جز آنچه تو به ما یاد داده ای چیزی رانمی دانیم. آنها درست می گفتند، زیرا محدود به آنچه خدا به آنها یاد می داد بودند، ولی حضرت آدم روحش استعداد دریافت علوم بی نهایتی را داشت که خدا به او تعلیم می داد. لذا می توانست مظهر صفات کلمه الاهی که اگر دریاها مرکب شوند و درختان قلم گردند نمی توانند آنها را بنویسند^۳ باشد. و مهمتر از اینها فرزندان او بودند که امروز حضرت آدم

۱ - فی الاحادیث اسماء انبیاء الله و اسماء محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الطیبین من آلهمما و اسماء اخیار شیعتهم. (تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۳۶۸).

۲ - «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ» سورة احزاب آیه ۲۱.

۳ - «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِزَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي». سورة كهف آیه ۱۰۹.

مظهر علوم و معارف و صفات آنها شده بود. آنها به قدری با عظمت بودند که اگر به فرض محال خدای تعالی می خواست در قالب بشری درآید همینها می شد و هر یک از آنها بخصوص حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله می توانستند عالم خلقت^۱ را تحت قدرت و نفوذ عدل و داد درآورند ولی مردم زمان آنها آمادگی پذیرش این همه علم و دانش و عدالت را نداشتند ولی ملائکه دیدند که آخرین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یعنی حضرت حجة بن الحسن علیه السلام بالأخره این کار را می کند. و عاقبت و پایان این دوره از خلقت بشر بر خلاف گذشته ها به زندگی سالم و پر از عدل و داد منتهی می شود و بالأخره یک روز آن وجود مقدس ظهور می کند و دنیا را بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می نماید.

ملائکه می گفتند: ما تو را تسبیح می کنیم، ما حمد تو را می گوئیم، ما تو را از همه بدیها پاک معرفی می کنیم. خدای تعالی تنها اینها را نمی خواست، بلکه دوست داشت معرفی شود، مردم و ملائکه خدا را بشناسند و این کار جز با معرفی نشانه های کاملش که رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام باشند میسر نمی شد.^۲ لذا خدای تعالی با تعلیم دادن معارف معصومین علیهم السلام به حضرت آدم او را بر ملائکه برتری داد و او را خلیفه خود در روی زمین قرارداد.

۱ - «الحمد لله الذی منّ علینا بحکام یقومون مقامه لو کان حاضراً فی المكان». (بحار الانوار جلد ۱۰۲ صفحه ۱۱۵).

۲ - عن ابی جعفر علیه السلام یقول: «بنا عبد الله و بنا عرف الله».

(بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۰۲).

سپس به حضرت آدم فرمود: ای آدم برای بالا بردن معارف و علوم ملائکه آن گروه را با نشانه هایشان که همان صفات و نشانه های خدا است به ملائکه معرفی کن. حضرت آدم مانند استادی که بر کرسی درس بنشیند و ملائکه مانند شاگردان او در پای درس او نشستند و حضرت آدم از علوم، از عصمت، از معرفت، از اخلاق، از نحوه زندگی پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام سخن گفت و آنها را به این معارف آشنا کرد. آنها از درس او لذتهائی بردند و استفاده هائی کردند. آنها آن روز فهمیدند که امام زمان علیه السلام نمی گذارد پایان دنیا به فساد و خونریزی منتهی شود. بلکه دنیا را پر از عدل و داد می کند و حکومت الهی را بر جهان مستقر می فرماید و دنیا را چون بهشت، بدون فساد و خونریزی می سازد. اینجا بود که خدای تعالی با مباحثات فرمود: من به شما نگفتم که من عالم به پنهانیهای آسمانها و زمینم و تمام آنچه را که شما اظهار می کنید و آنچه را که مخفی می نمائید، همه را می دانم.

ملائکه با سکوت و ابراز خضوع، تسلیم در مقابل خدا، تأیید او را اظهار داشتند و اینجا بود که خدای تعالی به آنها فرمود: آدم را سجده کنید و در مقابل استادان که به شما همه چیز داده کرنش نمائید. زیرا او مانند قبله برای ستایش خدای تعالی،^۱ مانند آینه برای شناختن خدای تعالی، مانند عینک برای دیدن خدای تعالی، مانند بلندگو برای بیان کلمات خدای تعالی، بود.

۱ - «عن الامام ابی محمد العسکری علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال لم یکن سجودهم لآدم علیه السلام انما کان آدم قبله لهم یسجدون نحوه لله عزوجل». (تفسیر برهان جلد ۱ صفحه ۸۱).

ملائکه بدون معطلی به سجده افتادند زیرا او را شناخته بودند، روح او را از روح خدا و معرفت اسمائی را که اومی دانست معرفت خدلمی دانستند، ولی در این میان ابلیس که جاهل بود، ابلیس که متکبر بود، ابلیس که کافر بود، سجده نکرد و خود را در زمره کافران قرارداد.

او مانند لکه سیاهی در میان انوار ملائکه که همه در سجده بودند، خود را نشان می داد. سیاه بود به خاطر آنکه گناه و سرپیچی از فرمان الهی تاریکی می آورد و مکلف را در ملکوت عالم هستی سیاه نشان می دهد.^۱

شیطان پس از گفتگوئی با خدای تعالی بنای اغوا و گمراه کردن بشر را گذاشت. ولی خدای تعالی او را فعلاً به حال خودش وا گذاشته بود و به حضرت آدم و زنش فرمود شما در بهشت و باغی که برای شما ساخته ام مسکن کنید و تمام جاها و درختان آن باغ را به آنها نشان داد و معرفی کرد و فرمود شما در این باغ به هیچ وجه محدودیتی ندارید از هر چه می خواهید بخورید و در هر کجای که می پسندید زندگی کنید، ولی یک درخت و یا بوته ای را به آنها نشان داد و فرمود: به این درخت نزدیک نشوید که اگر نافرمانی کردید، از ظلم کنندگان به نفس خود محسوب می شوید. می خواست آنها با فکر خود بفهمند که این باغ موقتاً به آنها داده شده تا مقداری بتوانند با زندگی عادی و معمولی دنیا آشنا شوند.

در اینجا شیطان دست به کار شد و آن قدر با آنها حرف زد و قسم خورد

۱ - قال رسول الله ﷺ اياكم والظلم فان الظلم عند الله هو الظلمات يوم القيامة. (بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۳۰۳)

و قال اما لظلمات فالکفر و اما النور فهو الايمان. (بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۲۱۵)

که راست می‌گویم، تا آنها را لغزند و از همه آن نعمتها محرومشان کرد و سبب شد که خدا آنها را از بهشت بیرون کند. زیرا از آن درختی که فرموده بود نخورید، به اغواء شیطان خوردند. و خدا در اینجا به آنها فرمود: حالا که نافرمانی کردید از آن مقام و ارزش خود فرود آیید و بدون محافظ با یکدیگر دشمن خواهید بود و در زمین تا پایان عمر مستقر خواهید شد و امید است از زندگی در دنیا تا آخر کار لذت ببرید و بهره‌برداری کنید. ولی چیزی نگذشت که حضرت آدم از کرده خود پشیمان شد و توبه کرد. خدای مهربان، خدای تواب و رحیم، خدای محبوب و عزیز، وقتی این را دید بوسیله جبرئیل و یا بوسیله مربی او یعنی کسی که او را در همه مشکلات مواظبت می‌کرد، کلماتی به او یاد داد و او یاد گرفت که آنها را بگوید و خدا توبه‌اش را قبول فرمود.

اول آنکه بگویند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ

تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱.

دوم آنکه بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ

أَنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ أَنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَا رَحْمَنِي إِنَّكَ خَيْرُ

الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ رَبِّ أَنِّي ظَلَمْتُ

نَفْسِي فَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

سوم بگویند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ

أكبر».

ابن مسعود می گوید: محبوبترین کلمات نزد خدای تعالی همان کلماتی است که پدرمان حضرت آدم در زمان قبولی توبه اش به زبان جاری کرد که گفت:

«سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك لا اله

الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت».

اهل بیت عصمت علیهم السلام فرموده اند که حضرت آدم اسماء خمسۀ طیبه (حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را وسیله قرارداد و قبولی توبۀ خود را بوسیله آنها از خدای تعالی درخواست نمود.

بالآخره خدای تعالی توبۀ حضرت آدم را قبول فرمود ولی در عین حال به آنها گفت: همه تان به سوی زمین پائین بروید ولی مواظب باشید که اگر از طرف من راهنمایی، امامی، پیامبری آمد و خواست شما را هدایت کند، این را بدانید کسی که از هدایت کنندگان پیروی نماید، به مقام اولیاء خدای رسد که آنها از کسی و یا از چیزی خوفی ندارند و هیچ کسر و نقص و ناراحتی آنها را محزون نمی کند.

آری آرامش و اطمینان و ایمان اولیاء خدا به حدی است که از قدرتهای مادی پوشالی و از فقر و ناتوانی نمی ترسند، از هجوم بلاها با داشتن محبت الهی. و از دنیای پرافت با پشتیبانی قدرت الهی، از هیچ خطری، از هیچ فشاری، از هیچ ضرری محزون نمی شوند، زیرا آنها می گویند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۱ زیرا آنها می گویند: «مَا شَاءَ اللَّهُ لِقُوَّةِ الْإِلَهِ»^۲ زیرا آنها همه امور خود

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۷۳.

۲ - سورة كهف آیه ۳۹.

را به خدا تفویض نموده و می‌گویند: «وَأَفَوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱ پس
خوفی و حزنی آنها را تهدید نمی‌کند و آنها از هیچ چیز نمی‌ترسند جز خدا و
هیچ چیز آنها را محزون نمی‌کند.

«آیه ۳۹ سورة بقره»

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
 أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾

«ایاتنا» آیه به معنی نشانه و علامت است و گاهی به معنی معجزه هم آمده است.
 «اصحاب» صاحب به معنی رفیق، ملازم و همراه و همنشین است.
 «خالدون» خلد به معنی همیشه باقی بودن، یا بودن طولانی در مکانی و یا در زمانی است.

«ترجمه آیه ۳۹ سوره بقره»

ولی کسانی که کافر شدند و نشانه‌های ما را
تکذیب کردند آنها در آتش همیشه خواهند
بود. (۳۹)

«توضیح آیه ۳۹ سورة بقره»

«ناسپاسی و حق‌نشناسی»

بدون تردید کسی که نشانه‌های بارز وجود خدای تعالی را ندیده بگیرد و آنها را دروغ تصوّر کند، بی‌فکرترین انسانها است و طبعاً افراد کم‌درک و بی‌فکر نمی‌توانند خوشبخت باشند. این افراد همیشه در آتش جهل و لجبازی و فرومایگی می‌سوزند. و به طور کلی «کُفر» که به معنی نادیده گرفتن حقّ و یا حقوق دیگران است، از زشت‌ترین رذائل اخلاقی است. و حتی اهل معنی می‌گویند که فرق بین انسان و سائر حیوانات در این است که انسان حق‌شناس است. ولی سائر حیوانات حق‌شناس نیستند. پس کسی که کافر است یعنی سرچشمه تمام حقایق را منکر گردیده و خدای تعالی را ندیده گرفته، نعمتهای او را منظور نکرده، از آیات و نشانه‌های او چشم‌پوشی

نموده، اگر وجدان انسانی او هنوز زنده باشد در آتش سوزنده‌ای در همین دنیا مخلّد است.

و بدتر از کافر، آن انسانی است که علاوه بر کفرش آیات الهی را هم تکذیب می‌کند.

توضیح آنکه بعضی از افراد تنها به کفر و ندیده گرفتن نشانه‌های الهی اکتفا می‌کنند و خود را بی تفاوت در مقابل آن همه حقایق نشان می‌دهند. ولی بعضی از افراد علاوه بر آنکه کافر و ناسپاس اند حقوق الهی را در میان مردم منکر می‌شوند و کفر و ناسپاسی را اشاعه می‌دهند. و یا در عمل و گفتار نشانه‌های الهی را تکذیب می‌کنند و مردم را از توجه به حقایق و نشانه‌های خدای تعالی باز می‌دارند.

اینها در دنیا و آخرت ملازم و همراه آتش جهل و بدبختی هستند و جز در جهنّم جایگاهی ندارند.

آیا هیچ فکر کرده‌اید که انسان اگر حق‌شناس و ناسپاس و بدبین به همه چیز باشد، در چه وضعی قرار می‌گیرد. او با خدا که مهربان‌ترین مهربانهاست، با پروردگارش که قاضی الحاجات است، با خالقش که محتاج به او است و باید همه چیز را از او درخواست کند و بگیرد ارتباطی نداشته و از همه خوبیها و اطمینانها و آرامشها محروم بوده و تنهای تنها در وادی بی پایان ضعف و جهل بدون هیچ سرپناهی باید بسوزد و بسازد و هیچگاه آرامش نداشته باشد.

این جهنّم دنیای او است که با آن شب و روز مصاحب و همراه است و در آخرت هم این چنین کسی که در دنیا همراه آتش معنوی و روحی بوده جز

در جهنم قیامت جای دیگر نمی تواند باشد و یا با آن مصاحب و یا در آن مخلد باشد. و لذا فرموده است اینها همراه با آتش اند و اینها در آن آتش همیشه می مانند.

«بیائیم ناسپاس نباشیم»

پس ای عزیزان بیائیم حق الهی را، حدود الهی را، آیات و نشانه های الهی را، نعمتها و محبت های الهی را شکرگزار باشیم و آنها را سپاس بگذاریم و در آیات الهی فکر کنیم و خدای تعالی را با چشم دل همه جاببینیم و تزکیه نفس کنیم تا رذیله کفر و ناسپاسی را از روح خود پاک نمائیم و نگذاریم روح و بدنمان در آتش عذاب الهی که بوسیله خودمان برافروخته شده است بسوزد و نگذاریم روزی برسد که نتوانیم از آن آتش بیرون بیائیم و همیشه در آن بمانیم و مخلد باشیم.

«آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره»

يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ
 الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا
 بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ
 فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَأَمِنُوا بِمَا
 أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ
 وَلَا تَكُونُوا
 أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا

«بنی اسرائیل» یعنی پسران و فرزندان و ذریه حضرت یعقوب که اسرائیل لقب گرفته بود و در کتاب «قاموس کتاب مقدس» می‌گوید: اسرائیل یعنی کسی که بر خدا مظفر گشت و این معنی، جریانی دارد که شاید در توضیح نقل شود.

و در روایات آمده که اسرائیل یعنی بنده خدا و یا قدرت خدا.

«اذکروا» یعنی به یاد بیاورید.

«اوفوا» یعنی وفا کنید، متعهد باشید.

«فارهبون» رهب یعنی پرهیز و فرار از روی ترس و در اینجا به معنی این است که از عذاب و غضب الهی بترسید و دوری کنید.

«اول» یعنی موجودی که در ابتداء اعداد قرار گرفته است.

«ثمن» به معنی قیمت و ارزش و پولی که در مقابل متاع خریداری شده، داده می‌شود.

قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا
 الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ
 أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ
 آتُوا الزَّكَاةَ وَأَرْكَعُوا مَعَ
 الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ
 وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَتْلُونَ
 الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾

«قليلًا» یعنی کم و ناچیز.

«تلبسوا» یعنی پوشاندن لباس و یا آن را مخفی کردن و حقیقت را به نحوه دیگر نشان دادن است.

«بالباطل» یعنی خلاف حق و چیزی که ناپایدار است.

«الزکوة» یعنی نمو و نیز به معنی پاکی و طهارت آمده است.

«ارکعوا» یعنی به قصد خضوع در مقابل پروردگار از کمر خم شوید و رکوع به معنی خم شدن و سر پائین آوردن است.

«بالبر» به معنی نیکی و خوبی.

«تسنون» به معنی فراموش کردن خودتان و نیز نسیان به معنی اهمال و بی اعتنائی هم آمده.

«تتلون» به معنی می خوانید و پیروی می کنید است.

«افلا تعقلون» به معنی تعقل نکردن و عقل را به کار نینداختن است.

«ترجمه آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره»

ای بنی اسرائیل به یاد بیاورید نعمتی را که من
 به شما داده‌ام و به عهد من وفا کنید تا من هم به
 عهدم وفا کنم و تنها از من بترسید. (۴۰)

و ایمان بیاورید به آنچه من نازل نموده‌ام که با
 کتب شما که با شما هست مطابقت دارد و آنها را
 تصدیق می‌کند و اوّل کافر به آن نباشید و آیات مرا
 به قیمت کم نفروشید و تنها از من بپرهیزید. (۴۱)

و حقّ را به باطل نپوشانید و حقّ را کتمان
 نکنید با آنکه شما حقیقت را می‌دانید. (۴۲)

نماز را بپا بدارید و زکات را بدهید و با
 رکوع کنندگان رکوع کنید. (۴۳)

آیا شما مردم را به خوبی امر می کنید ولی خود
 را فراموش نموده اید و حال آنکه شما کتاب را
 می خوانید؟ پس چرا عقلمندان را به کار
 نمی اندازید؟! (۴۴)

«توضیح آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره»

«لجبازی و کفر بنی اسرائیل»

در زمان بعثت رسول اکرم ﷺ بزرگترین مانعی که برای پیشرفت اسلام وجود داشت یهود و بالأخص بنی اسرائیل بودند. زیرا آنها در گذشته لجبازی و کفر خود را در مقابل عظمت و معنویت حضرت عیسی علیه السلام که وجودش توأم با معجزات و معنویت بود نشان داده بودند. آنها با پیامبری که از لحظه اول تولد سخن گفته و کتاب داشته و سر تا پا حکمت بوده و خدای تعالی او را «روح الله» و «کلمة الله» و «عیسی بن مریم» نام گذاشته، مخالفت کرده و حتی کمر به قتل او بستند و به اعتقاد خود،^۱ او را به دار آویختند.

۱ — مصلوب شدن حضرت عیسی توهمی بود که یهود می کردند والا قرآن می فرماید: او را نه کشتند و نه مصلوبش کردند.

آنها با آنکه حضرت عیسی علیه السلام با نشانه‌های الهی و معجزات زیاد مانند مرده زنده کردن و فلج شفادادن، آمده بود به او ایمان نیاوردند و یهودی باقی ماندند. و نژادپرستی را از دست ندادند. لذا پروردگار متعال بیشتر از هر جمعیتی به بنی اسرائیل خطاب کرده و چون مهربان است نخواسته حتی آنها در گمراهی بمانند.

در اینجا آنها را به یاد نعمتهائی که به آنان داده، انداخته. و از آنها وفاداری به عهدی که با خدای تعالی بسته‌اند، خواسته است.

«وفای به عهد»

ضمناً تذکر این نکته لازم است که وفای به عهد یکی از بزرگترین صفات حمیده انسانی است که باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود، یعنی انسان باید با خدای تعالی و با خلق و حتی با خودش وفادار باشد.

ما در عالم میثاق با خدای تعالی عهد بسته‌ایم که نسبت به آنچه او با ما در آن عالم قرار گذاشته است متعهد باشیم. مثلاً بندگی خدا را بکنیم، از اطاعت شیطان بر حذر باشیم. و از ما خواسته که بر قراردادهای بین خودمان پای بند باشیم. و هیچگاه از وعده‌های خود تخلف نکنیم. بخصوص که پروردگار در همین آیات می‌فرماید:

به عهدی که من با شما دارم وفادار باشید تا من هم به عهدی که با شما دارم وفادار باشم.

یعنی اگر من گفته‌ام دعا کنید تا من اجابت کنم در صورتی من به این قرارداد وفادارم که شما بندگی مرا فراموش ننمائید، به یاد من باشید که این

جزء قرارداد ما است.

لذا خدای تعالی با خطاب به بنی اسرائیل همین مطلب را خواسته و فرموده:

ای پسران اسرائیل، به یاد بیاورید نعمتهائی را که به

شما داده‌ام. و به عهدی که در عالم میثاق با شما بسته‌ام

وفادار باشید تا من هم به عهدی که با شما دارم وفادار

باشم. و از عذاب و عقوبت من بترسید.

ضمناً کلمه «ایای فارهبون» یعنی تنها از من بترسید نه از غیر من زیرا هر که

باشد، هر چه باشد از تحت قدرت پروردگار خارج نیست پس آنها قدرتی

ندارند. و شما ای بنی اسرائیل نباید به خاطر قدرت ظاهریشان از آنها بترسید.

بلکه باید از قدرت اصلی که مال خدا است فرار کنید و بترسید. (آیه ۴۰)

«اثرات ایمان»

ایمان از چیزهائی است که برای سعادت بشر و زندگی آرام او و آرامش

روح او بسیار لازم است.

ایمان بوسیله تفکر در حقایق و ارزش و فوائد چیزی و در ضمن یقین به

آن فوائد بدست می‌آید.

ایمان شدت و ضعف دارد و اگر ضعیف آن را به پلهٔ اول نردبان تشبیه کنیم

پلهٔ دهم آن ایمان کامل است.

ایمان، به خدا و کتاب خدا و قوانین الهی انسان را از سرگردانی و

بی‌نظمی و بی‌بندوباری نجات می‌دهد.

ایمان، به انسان زندگی پاک و پاکیزه عنایت می‌کند و مانند کسی که در راه راست به سوی مقصد معلومی حرکت کرده بدون دغدغه و ناآرامی دنیای خود را می‌گذراند.

و به طور کلی باید انسان عاقل هر کار و هر عقیده و هر تصمیمی را که می‌گیرد، اول کوشش کند که نسبت به آن در خود ایمان ایجاد نماید و سپس شروع به آن کار بکند تا به آرامی و اطمینان و راحتی به مقصد برسد و فوائد آن را دریافت نماید.

خدای تعالی در قرآن مکرّر به بندگان سفارش کرده که ایمان بیاورند و حتی به مؤمنین که در مراحل ضعیف ایمان‌اند، تأکید می‌کند که ایمان خود را تقویت کنند. زیرا هر چه ایمان انسان قوی‌تر باشد آرامشش، بصیرتش و پیشرفت کارش بیشتر است.

در این آیه شریفه خدای تعالی به بنی اسرائیل سفارش فرموده که ایمان بیاورید. یعنی در خود ایمان قوی ایجاد کنید. یعنی فکر کنید در کتابی که خدای تعالی نازل کرده به نام قرآن. و از خصوصیاتش این است توراتی را که در نزد شماست تصدیق می‌کند. یعنی آنچه تورات می‌گوید: قرآن هم همان را گفته است. آیا همین یکنواختی و وحدت کلمه دلیل بر حقانیت قرآن و کتاب خدا نیست؟

ای بنی اسرائیل، بکوشید مبادا در ندیده گرفتن حقانیت قرآن پیشقدم باشید و به آن کافر گردید.

«قدم اوّل در انحراف»

ضمناً این مطلب باید توضیح داده شود کسی که قدم اوّل را در انحراف مسأله‌ای بردارد تمام مفاسد انحرافی بعدی آن مسأله به عهده او است و یا لااقل شریک در آن مفاسد است.

شیطان بیشتر، از آن جهت رجیم و رانده درگاه الهی شده که او اوّلین مخالفت را با دستورات الهی انجام داد و بر آدم سجده نکرد و به بنی آدم نشان داد که می‌شود با خدای عظیم مخالفت نمود.

بنی اسرائیل اوّلین دسته‌ای از کفار بودند که حَقّانیت قرآن را ندیده گرفته و آن را تکذیب کردند و خدای تعالی با لطف و عنایت خود آنها را موعظه فرمود که این گونه نباشید و اوّل جمعیتی نباشید که به قرآن کافر می‌شوید.

«تسامح در آیات الهی»

مطلب دیگری که در آیه چهل و یکم سوره بقره به چشم می‌خورد و خدای تعالی بنی اسرائیل را از آن بر حذر داشته این است که فرموده: «وَلَا تَسْتُرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلاً» یعنی آیات مرا به قیمت کم نفروشید.

این کاری بود که بنی اسرائیل می‌کردند. یعنی به ارزانی نشانه‌های الهی را، به آسانی نشانه‌های الهی را، بابتی اعتنائی نشانه‌های الهی را از دست می‌دادند و نسبت به آنها تسامح می‌کردند.

معنی آیه این نیست که نشانه‌های الهی را به قیمت کم نفروشید، بلکه گرانتر می‌توانید بفروشید! زیرا به هیچ وجه نباید به نشانه‌های الهی بی‌توجه بود و آن را به قیمت کم یا زیاد فروخت، بلکه باید به آنها توجه کاملی داشته

و از آن نشانه‌ها برای سعادت خود، برای موفقیت خود، برای رسیدن به مقصد و هدف خلقت کمال استفاده رانمود.

و به طور کلی باید انسان هر چیزی را به قدر ارزشش، قدردانی کند و ارزش هر چیز به مقدار فائده آن است. مثلاً سلامت بدن بسیار پر ارزش است ولی سلامت روح از آن پر ارزش‌تر است. زیرا سلامتی روح هم برای دنیا و هم برای آخرت انسان مفید است ولی سلامتی بدن تنها برای دنیا مفید است. پس بنابراین آیات الهی که بیشتر به معالجه روح پرداخته و سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین کرده، از هر چیزی پر ارزش‌تر است و نباید آن را دست کم گرفت و به آن بی‌اعتنائی نمود و خدای تعالی در آخر آیه فرموده است: «وایای فاتقون» یعنی و تنها از من و از قهر من بپرهیزید.

توضیح آنکه تنها چیزی که انسان را از گناه و انحراف نگه می‌دارد معرفت خدا و شناختن عظمت و هیبت خدای تعالی است. و اگر از رسول اکرم و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) می‌ترسیم به خاطر این است که آنها عین الله‌اند و در همه حال ناظر اعمال ما هستند پس به خاطر آنکه تنها خدا در همه حال ما را می‌بیند و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و مالک همه چیز است، باید با این معرفت تنها از خدا ترسید و عظمت و هیبت او را منظور نمود و خود را از مخالفت با او و انحراف از راه او حفظ کرد که این است معنی تقوی الله. (آیه ۴۱)

«پوشاندن حق»

گاهی انسانهای ناپاک و کسانی که تزکیه نفس نکرده‌اند با وسوسه شیطان

می خواهند حق و حقیقت را بپوشانند و دوست دارند روی سیمای حقایق پرده ای از باطل بکشند.

این صفت از رذیله حسادت و بخل و شیطان سیرتی برمی خیزد و انسان را از چشم خدا و خلق ساقط می کند.

کتمان حق مخصوصاً اگر مربوط به دین و معنویت و صراط مستقیم باشد، خیانتی است که انسان به همנו عیش می کند و آنها را از رسیدن به حقایق دور می سازد.

علمای بنی اسرائیل با آنکه حَقَّانیت دین مقدس اسلام رامی دانستند و در تورات نام مقدس رسول اکرم و ائمه اطهار (علیهم السلام) را دیده بودند و متوجه بودند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر حق است. در عین حال بوسیله تهمت های بیهوده و باطل این حقیقت رامی پوشاندند و نمی گذاشتند مردم به طرف حق و واقعیت بروند.

آنها می دانستند که حضرت موسی (علیه السلام) در تورات نام و خصوصیات پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را آورده و دقیقاً آنچه را که او گفته با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تطبیق می کند. ولی آنها به خاطر جاه طلبی و بخل و حسادت تورات را تحریف کردند و پرده باطل بر آن حقایق انداختند و تا به امروز یهود و بنی اسرائیل را از سعادت باز داشتند.

به طور کلی اسلام از آن جهت بیشتر از هر چیز به تهذیب نفس برای بشر اهمیت داده که اگر انسان دارای صفات رذیله باشد و اهل تهذیب نفس نباشد، آن صفات رذیله علم و دانش او را، انسانیت او را و وجدان او را تحت الشعاع قرار می دهد و او را از وجدان انسانی دور می کند.

در آیه ۴۲ سورة بقره خدای تعالی با اینکه بنی اسرائیل را به داشتن علم در این مورد متّصف کرده و فرموده: «وانتم تعلمون» ولی در عین حال آنها به خاطر نداشتن قلب سلیم و پاک، حقایق را کتمان کردند و نور پر فروغ رسول گرامی اسلام ﷺ را ندیده گرفتند.

غلبه صفات رذیله بر علم و عقل به این خاطر است که شیطان با تمام نیرو برای بدبخت کردن بشر کمک می کند و از این راه انسان را اغواء می نماید و بر عقل و علم او غالب می شود.

روزی با یکی از اولیاء خدا روبرو شدم، از او توصیه ای برای رسیدن به کمالات خواستم. به من گفت: هر کاری را که می دانی خوب است بکن و هر کاری را که می دانی بد است ترک کن. من اوّل فکر کردم که او مرا رد کرده و نمی خواسته جواب کاملی به من بدهد. ولی بعدها که فکر کردم و متوجّه شدم که او کاملترین جواب را به من داده و چیزی کم نگذاشته است. زیرا اگر کسی به همین نکته توجّه داشته باشد و به آنچه می داند عمل کند و حقّ را نبوشاند و آنچه حقّ است به دیگران بگوید و آنچه صحیح نیست و حرام است و یا فعل بدی است عمل نکند و این مسأله را جدّی بگیرد به کمال می رسد. (آیه ۴۲)

«نتیجه ایمان به خدای تعالی»

بدون تردید نتیجه ایمان به خدا و قبول نمودن آنچه در کتاب آسمانی آمده چه در قرآن و چه در تورات این است که سه چیز را که اساس دین است باید انجام داد. یکی عبادت فردی برای اصلاح روح که در مرحله اوّل واقع

شده و مظهر اتم آن اقامه نماز است. نماز از آن جهت از نظر دین اسلام و بلکه همه ادیان جهان، اهمیت دارد که روح را جلا می دهد، بندگی را کامل می کند، صفات رذیله را از انسان پاک می کند، انسان را به خدا نزدیک می کند، انسان را از فحشا و منکرات نهی می کند، انسان را به کمالات روحی می رساند و او را به معراج می برد. لذا اگر چه منظور از «اقیموا الصلاة» خواندن نماز با ارکان و حدود و شرائط خاصی است که در هر دینی دستور داده شده و در اسلام پیامبر اکرم ﷺ از طریق وحی به نحو خاصی با ارکان و اذکار مخصوص آن را مشخص کرده است. و شاید هم در میان اعمال عبادی که صد درصد برای تزکیه نفس مفید است نماز بهترین و شاخص ترین آنها باشد. ولی با کلمه «اقیموا الصلاة» اشاره به کلیه عباداتی که روح را از امراض روحی پاک کرده و به سلامتی کامل می رساند، فرموده و به این وسیله اهمیت معالجه روح و تزکیه نفس را با داروی نماز بیان نموده است. و نیز از کلمه «اقیموا» (که از باب افعال است) استفاده می شود که نماز را کامل و نماز را مداوم و آن را در میان مردم با تبلیغاتمان بر پا و پا برجا کنیم. و آن را وسیله تزکیه نفس در جامعه مان قرار دهیم.

و اگر بنی اسرائیل کتمان حق نمی کردند و آنچنان که بعضی از آنها ایمان آوردند همه آنها یا لا اقل اکثریت آنها ایمان می آوردند، لازم بود که نماز را با خلوص و مداوم و کامل بخوانند.

دوم عبادت اجتماعی و آن عبارت است از دادن زکات، انسان با این عبادت می تواند آبادانی در مملکت بوجود بیاورد. فقرا و مساکین را دستگیری کند. دشمنان را با خود مهربان کند. گرفتارها و مقروضین را نجات

دهد. ورشکستگان و در راه ماندگان را از مشکلات برهاند. و بالأخره ممالک دنیا را آباد و گرفتاریها را رفع نماید. و جامعه را به سوی سعادت و مدینه فاضله بکشاند.

در آیه ۴۳ سورة بقره خدای تعالی به بنی اسرائیل و بلکه به هر قوم و جمعیتی که به آن عمل کنند، پس از عبادتی که روح آنها را پاک می کند دستور عبادتی راداده که جامعه شان را بسازد و آنها را از مشکلات دور نماید.

و بعلاوه با دادن زکات و صدقه، اموالشان و بلکه جانشان پاک می شود. و بوسیله آن پیغمبر ﷺ و بلکه هر خیرخواهی که می بیند کارها بوسیله دادن زکات روبراه شده برای زکات دهنده دعای می کند و از نیروی الهی برای آرامش آن افراد، برای امنیت و سلامت آن جمعیت کمک می گیرد.^۱

سوم هماهنگی با جامعه اسلامی است. در دین یهود نمازی که خوانده می شد فاقد رکوع بود. لذا به آنها دستور داده شد که اگر شما به کتاب خودتان عمل کنید او به شما می گوید که مسلمان شوید. و آنگونه که مسلمانها نماز می خوانند شما هم بخوانید. و با رکوع کنندگان که مسلمانها باشند، شما هم رکوع کنید.

به طور کلی یکی از مسائل مهم اسلامی و بلکه همه ادیان جهان این است که بین بندگان خدا هماهنگی و وحدت وجود داشته باشد. اتحاد و دوستی، مودت و صمیمیت بین اقوام و ملل ایجاد شود. و آنها از هرگونه تفرقه و تشتت و جدائی دوری کنند.

۱ - مضمون آیه ۱۰۲ سورة توبه.

وظیفه هر مسلمانی این است که دست محبت به طرف هم‌کیشان و هم‌فکران و بلکه یهود و نصاری بر سر کلمه واحدی که با هم مشترک‌اند دراز کند و نگذارد حتی المقدور تفرقه بین آنان بوجود آید. لذا خدای تعالی در آیه ۴۳ سوره بقره پس از آنکه بنی اسرائیل را دعوت به قرآن و ایمان می‌کند، آنها را به فوائد گرویدن به اسلام و بهره بردن از اسلام به طور اشاره راهنمایی فرموده و اول داروی شفابخش روحی را که نماز باشد، گوشزد آنان کرده و سپس به داروی شفادهنده گرفتاریهای اجتماعی که زکات باشد اشاره فرموده. و پس از آن با کلمه «وَارْكَعُوا مَعَ الزَّاكِعِينَ» به این موضوع مهم انسانی یعنی هماهنگی جامعه در عمل و وحدت بین ملل جهان حتی در عبادتهای شخصی مثل نماز، مردم را راهنمایی فرموده است. (آیه ۴۳)

«بدترین چیزها علم بی عمل است»

شاید مبالغه نباشد که بگوئیم بی ارزش ترین انسانها آن کسی است که خوبیها را بداند ولی به آن عمل نکند.

مردم را به کارهای خوب امر کند ولی خودش را فراموش نماید. او مانند مریضی است که داروی معالج خود را می‌داند و در مقام طبابت آن را برای دیگران تجویز می‌کند ولی خودش از آن استفاده نمی‌نماید. بلکه این شخص آن قدر به بی ارزشی خود معتقد است که معالجه خود را فراموش کرده است و به آن اهمیتی نمی‌دهد. این گونه افراد در جامعه ما بسیار هستند.

اینها را باید بی عقل دانست، بی فکر دانست، در دستورات سعادت بخش اسلام امر به معروف و نهی از منکر واجب است و این طور

نیست که اگر مسلمانی خواست امر به معروف و نهی از منکر کند باید حتماً عادل باشد و فاسق نباشد. زیرا امر به معروف و نهی از منکر مستقلاً واجب است. ولی اگر کسی خواست امر به معروف و نهی از منکر کند و این واجب را صحیح انجام دهد، باید خودش به دستورات دین عامل باشد. ما مسلمانها اگر چه قصه «رطب خورده منع رطب چون کند» را قبول نداریم ولی تا حدی این مطلب بی تأثیر نیست. یعنی اگر کسی ببیند که امر به معروف کننده خودش آن معروف را ترک کرده در انجام آن معروف نود درصد تضعیف می شود. و از همین جهت است که می گوئیم: باید انبیاء علیهم السلام معصوم از گناه و معصیت باشند. زیرا اگر پیروان آنها از آنان گناهی ببینند نسبت به انجام قوانین آن دین بی اعتنا می شوند. پس باید امر به معروف و نهی از منکر خودش به آنچه به دیگران می گوید عمل کند تا کلامش بیشتر تأثیر نماید.

و به طور کلی کسی که قرآن و یا سائر کتابهای آسمانی رامی خواند و مردم را به سوی سعادت و حقایق آن کتابها دعوت می کند. اگر خودش عامل به آن حقایق و معارف نباشد بی عقل و یا لا اقل عقلش را به کار نینداخته است. لذا خدای تعالی در آیه ۴۴ سورة بقره می گوید: «اَفَلَا تَعْقِلُونَ» یعنی چرا عقلتان را به کار نمی اندازید و از عقلتان استفاده لازم رانمی کنید.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که مبلّغین و گویندگان و ائمه جمعه و جماعات و بلکه هر که می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، باید بکوشد که بیش از گفتار، عملاً تبلیغ دین نماید زیرا ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند: مردم را با عملتان به اسلام دعوت کنید. یا فرموده اند: مردم را با غیر زبانتان به اسلام دعوت کنید و برای ما اعمال و اخلاقتان زینت باشد.

زیرا اگر یک مبلّغ به نحو ضعیفی متجاهر به معصیت بود، مردم با قدرت هر چه تمامتر و شدیدتر به معصیت می پردازند. اگر مبلّغ خدای نکرده گناه صغیره ای کند طبع قضیه این است و بلکه از نظر روانی مسلّم است که مردم گناهان کبیره می کنند و از قدیم گفته اند که:

اگر زیباغ رعیتِ مَلِک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ
در قرآن این گونه افراد را به الاغی که بر او کتاب بار کرده باشند مثال زده
است. (۴۴)

«آیات ۴۵ و ۴۶ سورة بقره»

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا
لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾

«الصبر» یعنی تحمل مشقات در راه رسیدن به هدف.
«انها» در آیه به معنی نماز و روزه است. و بعضی گفته‌اند که ضمیر «انها» به نماز بر
می‌گردد.

«لکبيرة» یعنی بزرگ، سخت، سنگین.
«الخاشعين» یعنی کسانی که تزکیه نفس کرده و از روی محبت به خدا از او می‌ترسند.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ
وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾

«يَظُنُّونَ» یعنی گمان می کنند و به معنی یقین نیز آمده است.

«ترجمه آیات ۴۵ و ۴۶ سورة بقره»

از تحمل مشقات و نماز در راه رسیدن به
اهداف عالیه کمک بگیرید و این کار جز برای
کسانی که در مقابل خدا خاشع اند بزرگ و سنگین
است. (۴۵)

خاشعین آن کسانی هستند که یقین می دانند با
خدا ملاقات می کنند و آنها به نزد پروردگارشان بر
می گردند. (۴۶)

«توضیح آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره»

«کمک گرفتن از نماز و صبر»

با آنکه در هر نماز می‌گوئیم: «ایاک نستعین» که باید تنها کمک و مدد از پروردگار بخواهیم. و باید از غیر او کمک نخواهیم. در عین حال اینجا خدای تعالی به ما امر کرده که از صبر و نماز کمک بخواهیم. آیا این دستور با آن آیه و دستور منافات ندارد؟

در جواب می‌گوئیم: طبیعی است که در هر موضوعی باید از خدای تعالی کمک خواست و همان گونه که در سوره حمد آمده باید در دل و عقیده بپذیریم که یار و مددکار ما تنها خدا است. ولی ضمناً هم می‌دانیم که خدای تعالی در هر موضوعی بوسیله چیزی به ما کمک می‌کند. یعنی دنیا، دار

اسباب است و باید هر کمکی که پروردگار به مامی کند بوسیله اسباب خاص خودش باشد. مثلاً وقتی گرسنه می شویم خدای تعالی بوسیله اغذیه ای که برای ما خلق کرده ما را سیر می کند. و وقتی مریض می شویم خدای تعالی ما را بوسیله داروهائی که خلق فرموده شفامی دهد. و همچنین در سائر چیزها بوسیله اسباب خاص خودش ما را کمک می کند. تا آنکه می رسیم به اصل خلقت هستی که همه اشیاء را بوسیله روح القدس یا روح پاک حضرت رسول اکرم و اهل بیتش علیهم السلام خلق فرموده. و بوسیله همین روح، انبیاء علیهم السلام را کمک نموده و بلکه همه پاکان عالم را هدایت فرموده و به کمالات رسانده و بلکه نبوت و رسالت، انبیاء را یاری فرموده است. همه اینها و همه یاریها و کمکها بوسیله اسباب با کلمه «**ایاک نستعین**» منافات نداشته و بلکه در حقیقت همه یاریها از خدا است که بوسیله این اسباب، یاری الهی انجام می شود.

در این آیه هم خدای تعالی به ما دستور داده که بوسیله صبر و نماز از خدای تعالی کمک بخواهیم، زیرا اگر خدای تعالی کمک نکند ما کجامی توانیم در مقابل بلاهائی که دنیا به آن پیچیده شده است، در مقابل فشارهائی که از ناحیه انجام واجبات و ترک محرمات بر نفس سرکش و امّاره بالسوء وارد می شود. و از همه بالاتر در مقابل خدعه های شیطان و اغواهای او، طاقت بیاوریم؟ لذا در عین آنکه ما باید بدانیم که در همه چیز و در همه کار باید از خدای تعالی کمک بگیریم، باید صبر و بردباری و استقامت را هم در مقابل فشارهای دنیا پیشه کنیم و از این صفت خوب انسانی کمک بگیریم.

آری باید در تمرین تربیت روحمان کارهائی که صبر را تقویت می کند

انجام دهیم. مثلاً یکی از چیزهایی که موجب فائق آمدن بر کم صبری است نرسیدن از غیر خدا است. زیرا اگر کسی ترس در وجودش حاکم بود و از هر چیزی ترسید طبعاً صبر و بردباری را از دست می دهد و نمی تواند مشقات راه رسیدن به مقصد را تحمل کند.

و یکی دیگر از چیزهایی که باید برای بوجود آوردن صبر و یاری گرفتن از آن در خود بوجود آورد تکیه نکردن به غیر خدا است. یعنی انسان تازمانی که به این و آن متکی است و برای خود ارزشی قائل نیست. و خود را مانند همج رعاع سست و متکی به هر بادی می داند که او را این طرف و آن طرف ببرد، نمی تواند از صبر و استقامت کمک بگیرد و تازمانی که خود را سازد و اعتماد به نفس پیدا نکند و این قدم پر ارزش را بر ندارد، خدای تعالی هم به او کمک نمی کند و «ایاک نستعین» را بیهوده و فقط به زبان گفته است.

و یکی دیگر از مسائل مهمی که در وجود انسان صبر را ایجاد می کند «روزه» است زیرا روزه به انسان قدرت می دهد که تصمیم بگیرد. یک ماه هر روز صبح تا غروب چیزی نخورد. تشنگی را تحمل کند. و بلکه از جمیع آنچه روزه را باطل می کند پرهیز نماید. این تمرین به انسان صبر و استقامت می دهد و وقتی صبر و استقامت در وجود انسان ایجاد شد، انسان از روزه کمک گرفته است. لذا بعضی از مفسرین فرموده اند که منظور از صبر، روزه است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده:

منظور از صبر، روزه است. و فرمود: هر زمان بر

شخصی مشکله ای فرود آمد روزه بگیرد تا آن

مشکله و آن سختی حل شود.^۱

حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام) به خاطر شفای فرزندانشان روزه نذر می کنند و وقتی آنها شفای یابند سه روز روزه می گیرند.^۲
بنابراین برای فائق آمدن بر مشکلات عملاً و معنأً باید از صبر و روزه کمک گرفت.

و سپس از نماز یعنی همین ارکان مخصوصه که برای همه مسلمانها کیفیتش واضح و روشن است، باید انسان در مشکلات از آن کمک بگیرد و نماز را یکی دیگر از وسائل موفقیّت در رفع سختیها و فشارها قرار دهد.
اولیاء خدا هر وقت به مشکلی برخورد می کردند به نماز رومی آوردند و از نماز برای رفع مشکلات خود کمکی خواستند.

«چند دستور برای کمک گرفتن از نماز»

روش حضرت صادق (علیه السلام) این گونه بود که هر وقت خطری متوجّهش می شد به نماز رومی آورد و سپس همین آیه را برای آنهایی که ناظر اعمالش بودند تلاوت می فرمود.^۳

به «مسمع» که یکی از اصحاب آن حضرت است، می فرماید:

ای مسمع شما را چه چیز مانع می شود که وقتی هم و غمی دارید وضو نمی گیرید و به محلّ عبادت

۱ - تفسیر برهان ذیل همین آیه.

۲ - تفسیر برهان در تفسیر سورة دهر.

۳ - تفسیر برهان ذیل همین آیه.

خود نمی‌روید و دو رکعت نماز نمی‌خوانید و از خدای

تعالی رفع مشکلاتان را طلب نمی‌کنید؟ مگر نشنیده‌اید که

خدای تعالی می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ».

یک روز امام سجّاد علیه السلام دیدند که مردی درب خانه یکی از ظلمه نشسته و

انتظاری از او دارد که او را کمک کند. امام علیه السلام به او فرمودند:

چرا درب منزل این ظالم نشسته‌ای؟ عرض کرد: به

خاطر آنکه شاید او به من کمکی بکند و من از محنت و

سختی نجات پیدا کنم.

امام علیه السلام فرمودند: از اینجا برخیز و با من بیا تا تو را به

درب خانه‌ای که بهتر از درب خانه او است راهنمائی کنم.

او اطاعت کرد و از جا برخاست و به خدمت امام علیه السلام رفت

و آن حضرت دست او را گرفتند و به طرف مسجد رسول

اکرم صلی الله علیه و آله بردند. وقتی داخل مسجد شدند به او فرمودند:

رو به قبله بایست و دو رکعت نماز بخوان و خدای تعالی را

مدح و ثنا بگو و بر پیغمبر و آلش صلوات بفرست و آیه

آخر سوره حشر و شش آیه از اوّل سوره حدید و دو آیه از

سوره آل عمران بخوان سپس حاجت خود را از خدا

بخواه، خدا حاجتت را خواهد داد.

مرحوم راوندی و مرحوم علامه مجلسی فرموده‌اند: شاید دو آیه سوره آل

عمران اینها باشند:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
 الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
 وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتُزْزِقُ مَنْ
 تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

و در کتب ادعیه نمازهای بسیاری برای رفع مشکلات و سختیها و رفع
 امراض و رفع دلتنگی و وسعت رزق و اداء دیون نقل شده که ذکر آنها در اینجا
 به طول می انجامد ولی از مجموع آنها استفاده می شود که ائمه اطهار (علیهم السلام) هر
 زمان مشکلی خودشان یا دوستانشان داشته اند از خواندن نماز طلب یاری و
 استعانت می کرده اند. و حوائج خود را با این وسیله از خدای تعالی
 می خواسته اند.

و بالاخره در احادیث زیادی فرموده اند:

«الصلوة خير موضوع فمن شاء استقل و من شاء استكثر»^۲

یعنی نماز بهترین موضوعات است هر کس می خواهد
 زیاد بخواند و هر کس می خواهد کم بخواند.

«نماز برای همه سنگینی است جز برای خاشعین»

حالا چرا این نماز برای همه، بزرگ و سخت و سنگین است مگر بر
 خاشعین؟

۱ - سورة آل عمران آیات ۲۶ و ۲۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۸۲ صفحه ۳۰۸.

باید بگوئیم که خاشعین کسانی هستند که مراحل تزکیه نفس را گذرانده و برای لقاء پروردگار آماده شده و معرفت او را بدست آورده‌اند. و حالت خشوع و خضوع به آنها داده شده و در مقام انس با پروردگار قرار گرفته و می‌دانند که بالأخره به سوی او برمی‌گردند. برای اینها نماز خواندن علاوه بر آنکه مشکل نیست، نور چشم است، حلاوت دارد، آرزوی رسیدن وقت آن را دارند. موفق شدن به اداء آن در اولین فرصت آرزوی آنهاست.

روزی شخصی از من سؤال کرد که چرا خدای تعالی به زنها فشار بیشتری آورده و آنها را زودتر مکلف کرده و مردها را بیشتر مهلت داده است و دیرتر به انجام وظائف مکلف فرموده است؟

در جواب گفتم: خدای تعالی به زنها از نظر اهل معنی و حقیقت بیشتر لطف کرده و زودتر آنها را به بندگی و لقاء خودش فراخوانده و آنها را جلوتر برای رسیدن به کمالات مکلف فرموده است. آیا اگر دو نفر برای ملاقات بزرگی که محبوب است بروند و آن بزرگ یکی از آنها را زودتر بپذیرد و ملاقات بدهد و نامش را در زمره بندگان و کارمندان زودتر ثبت کند، مورد اعتراض است و او به این نفر ظلم کرده است.

آری همه ما باید درباره نماز و روزه به عنوان ملاقات با پروردگار فکر کنیم. به عنوان موفقیت در ثبت نام در زمره کارمندان و بندگان الهی فکر کنیم. تا از آنها با شوق و شغف کامل استقبال نمائیم نه آنکه نماز یا روزه بر ما سخت باشد، سنگین باشد، بزرگ باشد.

شیخ طبرسی درباره «انها الکبیره» فرموده: هر چه بر نفس سخت و سنگین باشد کلمه «کبیره» به آن گفته می‌شود. لذا نماز و روزه بر انسان سخت و سنگین است و چون خاشعین به آن عادت کرده‌اند سنگینی را

تحمّل می کنند.

ما عرض می کنیم: درست است، برای کسانی که تزکیه نفس نکرده اند و تنها به خاطر آنکه مسلمانند نماز می خوانند نماز سنگین است، روزه سنگین تر است ولی برای کسانی که می دانند نماز و روزه نردبان و داروی شفابخش و وسیله رسیدن به کمالات و مایه انس با پروردگار و ملاقات با او است، هیچگاه سخت نیست، هیچگاه بزرگ نیست، آنها از خضوع و خشوع و رکوع و سجودشان در مقابل محبوبشان لذت می برند. بلکه بهترین و آسانترین کارها برای آنها نماز و روزه است. زیرا با شوق آن را انجام می دهند.

(ضمناً ضمیر «انها» به نماز و روزه یعنی هر دو ممکن است برگردد).

«ملاقات با پروردگار»

ملاقات با خدا در دنیا و آخرت صورت می پذیرد. و کسانی که تزکیه نفس کرده و با عشق نماز و روزه را با کمال راحتی انجام داده و یا بوسیله کمک گرفتن از نوافل مثل نماز و روزه مستحبی خود را به مقام انس با پروردگار رسانده اند، می توانند خدا را ملاقات کنند. و حتی او را با چشم دل ببینند.

در حدیث قدسی است که فرمود:

بنده من اطاعت کن تا تو را مثل و مانند خودم در

صفات افعال قرار دهی. من وقتی به چیزی می گویم

باش، می باشد و تو هم وقتی به چیزی می گوئی باش، باشد.

خاشعین: این انتظار و این گمان را از لطف الهی دارند که خدای تعالی به آنها ملاقات بدهد. به دیدار خود سرافرازشان کند. ولی وقتی انسان به بی لیاقتی خود توجه می کند و می داند که «مَالِئُ الرَّابِّ وَرَبُّ الْأَرْبابِ» خاک کجا و خدای با عظمت کجا، نمی تواند مطمئن شود که این ملاقات حتماً صورت بگیرد. لذا خدای تعالی وقتی حالات خاشعین را بیان می کند با کلمه «يُظَنُّونَ» آنها را توصیف می فرماید. یعنی انتظار دارند، گمان دارند. به خود وعده ملاقات می دهند که با پروردگارشان، با مربی شان دیدار کنند. زیرا امام متقین امام خاشعین آنکه همه موحدین و مخلصین باید خود را به او برسانند یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من خدائی را که نبینم عبادت نمی کنم.^۱

آیا این دیدار چگونه است؟ آیا این دیدار همان دیداری نیست که جوابش «لَنْ تَرَانِي»^۲ است؟

آیا دیدن با چشم ملکی منظور است؟ آیا دیدار عاشق دلباخته ای که به کمال معرفت رسیده با دیدن یک فرد عادی یکی است؟
جواب همه این مطالب یک جمله است و آن این است که تا انسان چشم دل نداشته باشد دلدار و محبوب و خالق جهان رانمی بیند.
چشم معرفت، چشم حقیقت بین، چشم خدا بین با چشم سر بسیار فرق دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

این چشمهای خاکی او رانمی بینند ولی چشم دل با حقایق ایمان و معرفت او راهمیشه درهمه جا

۱ - بحار الانوار کتاب توحید. «قال: لم اعبد ربّاً لم اره».

۲ - سوره اعراف آیه ۱۴۳.

می بیند. او با حواس ظاهر درک نمی شود ولی با عقل و دیدن آثارش درک می شود. کور باد چشم دلی که او را مراقب خود نبیند، او را در کمین خود نبیند و او را از رگ گردن به خود نزدیکتر نبیند.

همه سالکین الی الله تنها و تنها آرزویشان لقاء الله است. دیدار با محبوب است. زیرا دنیا و آخرتشان او است و به سوی او حرکت می کنند و به طرف او بر می گردند. این است هدف و مقصد سالکین الی الله و خاشعین در مقابل خدا و این است معنی لقاء الله و ملاقات با خدا و مقام عظیم انس با پروردگار متعال.

«آیات ۴۷ و ۴۸ سوره بقره»

يَا بَنِي إِسْرَٰءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ
 الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ
 عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا
 تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا

«فضلتکم» یعنی برتری دادیم شما را.

«لا تجزی» یعنی مکافات داده نمی شود، پاداش داده نمی شود.

«شیئاً» به معنی چیزی است.

وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ

مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿٤٨﴾

«لا يقبل» یعنی پذیرفته نمی شود.

«شفاعة» یعنی متصل شدن، جفت شدن.

«لا يؤخذ» یعنی گرفته نمی شود.

«عدل» یعنی برابری و فدیة.

«ينصرون» یعنی یاری می کنند، کمک می کنند.

«ترجمه آیات ۴۷ و ۴۸ سوره بقره»

ای بنی اسرائیل نعمتی را که به شما داده ایم به
یاد بیاورید و نیز به یاد بیاورید که من شما را بر
اهل جهان برتری داده ام. (۴۷)

و برسید از آن روزی که کسی چیزی از
مجازات دیگری رانمی پذیرد و شفاعت کسی از
کسی پذیرفته نمی شود و غرامت از او قبول
نخواهد شد و آنها را کسی کمک نخواهد
کرد. (۴۸)

«توضیح آیات ۴۷ و ۴۸ سورة بقره»

«چرا یعقوب را اسرائیل نامیده‌اند؟»

در کتاب «قاموس کتاب مقدس» که لغات کتاب تورات و انجیل را توضیح

می‌دهد، می‌گوید:

معنی اسرائیل این است که او بر خدا مظفر گشت و

سپس جریانی را در تورات برای اثبات مظفر شدن یعقوب

بر خدا و دریافت این لقب نقل می‌کنند که شنیدنی است.

خلاصه‌اش این است: یعقوب با خدای تعالی کشتی گرفت و او را به زمین

زد و صبحگاه از روی سینه او بر نمی‌خواست تا او را برکت دهد و خدا او را

برکت داد از این جهت نام او برکت یافته که به زبان عبری «اسرائیل»

می شود، گردید.

طبیعی است این مطلب به هیچ وجه صحیح نیست زیرا نه حضرت موسی این عقیده را داشته و نه قرآن حضرت یعقوب و خدای تعالی را این گونه معرفی می کند بلکه آنچه در بالا آمده از تخیلات نویسندگان و تحریف کنندگان تورات سرچشمه می گیرد و معنی اسرائیل این است که حضرت یعقوب چون بنده خدا بود و دارای قدرت زیادی بود او را اسرائیل نامیده اند.

«چرا بنی اسرائیل بر مردم زمان خود برتری داشته اند؟»

به خاطر آنکه بنی اسرائیل فرزندان پیامبران الهی بخصوص حضرت ابراهیم خلیل بوده اند. و علاوه رنج و زحمت زیادی به همین خاطر از فرعون دیده بودند، خدای تعالی اهمیت زیادی برای هدایت آنها قائل بوده است.

روی این اصل پروردگار متعال در زمان حضرت موسی و هم در زمانهای قبل و بعد برای آنها معجزات زیاد و نعمتهای فراوانی منظور فرموده بود.

برای آنها مائده آسمانی نازل کرده و پیامبران زیادی از آنها و برای آنها مبعوث نموده و دشمنانشان را در دریا غرق فرموده و آنها را به این خاطر بر همه مردم دنیا در آن زمان برتری داده بود.

در مقابل، بنی اسرائیل در خواب غفلت عجیبی فرو رفته بودند و شاید هم اکثراً خوابشان به مرگشان منتهی شده بود.

لذا در زمان بعثت رسول اکرم ﷺ و ظهور دین مقدس اسلام آنها با غرور می گفتند: ما برتریم و از همه مردم دنیا بالاتریم و با غفلت از رسیدن به

حقایق و لقاء خدای تعالی و معرفت او از تسلیم در مقابل پیغمبر اسلام ﷺ خودداری کردند.

لذا آن خدای مهربانی که از هدایت فرعون و تابعینش با آن همه ظلمهائی که بر بندگان مظلومش کرده بود، نمی‌گذرد و حضرت موسی (ع) را نزد او می‌فرستد تا شاید او هدایت شود! چگونه از هدایت بنی اسرائیل صرف نظر کند و آنها را به هروسیله‌ای که ممکن است هدایت و دستگیری نکند؟

لذا در قرآن کریم محبت‌های خود را به آنها در گذشته تذکر می‌دهد و در حقیقت به آنها می‌گوید: من شما را آن قدر دوست داشته‌ام که نعمت‌های فراوانی به شما داده و شما را بر همه مردم دنیا در آن زمان برتری و فضیلت بخشیده‌ام. ابن عباس می‌گوید: منظور از فضیلت آنها، برتری

آنها بر اهل زمان خودشان بود. زیرا بدون تردید مردم مسلمان بالاترین و با فضیلت‌ترین مردم دنیا از گذشته و آینده بوده‌اند. زیرا پروردگار متعال در قرآن فرموده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۱ یعنی شما ای مسلمانان بهترین امتی بوده‌اید که بر مردم نمودار شده‌اید.

آیا این عمل الهی و این اظهار محبت پروردگار به بنی اسرائیل و این فضیلت دادن آنها را بر دیگران، به خاطر آباء و اجدادشان امتیاز نژادی محسوب نمی‌شود؟

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۱۰.

در جواب می‌گوئیم: خدای تعالی در قرآن برای دودسته از مردم احترام قائل شده، یکی از آنها علماء و دیگری اهل تقوی هستند. این احترام به خاطر این است که آنها امر الهی را اطاعت کرده و تحصیل علم نموده و تقوی پیشه نموده‌اند و اگر برای علماء و متّقین ارزشی قائل نبود و آنها را با سائرین مساوی می‌دانست، مردم به علم و تقوی تشویق نمی‌شدند و بلکه به جهل و بی‌تقوائی رومی آوردند.

بنابراین خدای تعالی حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف را که از علم و تقوای فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند و در امتحانات الهی به مقام خلوص رسیده بودند. و بنده واقعی پروردگار شده بودند، اکرام فرموده و آنها را محترم شمرده است. و چون حضرت ابراهیم برای سعادت فرزندانش دعا کرد. و چون احترام هر کسی و حفظ نام او بوسیله احترام به فرزندانش انجام می‌شود. و چون فرموده‌اند: دوستیتان را نسبت به هر کسی در احترام به فرزندانش حفظ کنید. و چون در قصه حضرت موسی و خضر علیه السلام به خاطر آنکه پدر آن دو یتیمی که دیوارشان مشرف به خرابی بود و ممکن بود گنج آنها هدر برود، صالح بود، خدای تعالی به دو پیامبرش دستور ساختن دیوار راداد و گنج آنها را تنها به خاطر صالح بودن پدرشان حفظ کرد. به علاوه فرزندان مردان پاک و صالح به خاطر علم و تقوای پدرانشان احترام می‌شدند و اکرام اهل تقوی و اهل علم بعد از آنها جز با این کار به نحوه دیگری میسر نخواهد بود. لذا خدای تعالی بنی اسرائیل را به خاطر پدرانشان که پیامبران خوب خدا بودند بر دیگران فضیلت داده است. (۴۷)

«روز قیامت یا روز مرگ»

روز قیامت مردم به سه دسته تقسیم می شوند: جمعی بی حساب وارد بهشت می گردند که آنها اصحاب یمین و مخلصین اند. و جمعی بی حساب به جهنم می روند که آنها کفار و معاندین اند. و جمعی در روز قیامت پای میز محاکمه و بررسی اعمال و رفتارشان در دنیا کشیده می شوند که آنها بیشترین خواسته شان این است که کسی را پیدا کنند کمکشان کند که خدای تعالی فرموده: کسی به کار کسی کاری ندارد. و وزیر و بال کسی به عهده دیگری نخواهد بود. و کسی نمی تواند حقوقی را که دیگران بر او دارند ادا کند. گاهی وقتی انسان در محکمه قضاوت صد درصد از کمک مالی یا عملی دیگران مأیوس می شود، مایل است لا اقل آبرومندی پیدا شود و نزد رئیس محکمه از آبرویش برای رفع جرائمش استفاده کند و او را شفاعت نماید. این هم در قیامت بدون اذن الهی قبول نمی شود و تنها حاکمیت آن روز به عهده خدا است. و کسی جرأت شفاعت بدون اذن الهی را ندارد. و گاهی انسان حاضر است در محکمه هر چه جریمه و فداء بخواهند بدهد تا نجات پیدا کند.

خدای تعالی آن را هم قبول نمی کند و از آنها فداء نمی گیرد و بالأخره آنها به هیچ وجه از هیچ کس و هیچ چیز کمک نمی گیرند. (۴۸)

«در وقت سكرات موت»

احتمال دارد و بلکه شاید قطعی باشد که منظور از آن روز که در آیه شریفه اشاره شده، روز رفتن از این دنیا و جدا شدن روح از بدن و سكرات

مرگ باشد.

امام عسگری علیه السلام در توضیح آیه ۴۸ سوره بقره فرمود:

بترسید، برحذر باشید، از روزی که در حال جان
کندن کسی عذابى را که مستحق آن بوده‌اید از شما دفع
نمی‌کند. و کسی نمی‌تواند در تأخیر مرگشان شفاعتشان را
بکند و به هیچ وجه فدائی یعنی کسی که بتواند به جای او
بمیرد و او نمیرد، قبول نمی‌شود و هیچ کس آنها را یاری
نمی‌کند.^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند:

منظور از «روز» که در این آیه مبارکه آمده، روز مرگ
است. در آن روز است که شفاعت و فدائی بکار نمی‌آید و
کسی را اینها بی‌نیاز نمی‌کند ولی در روز قیامت من و
خاندان عصمت علیهم السلام برای شفاعت به تمام معنی مجازیم.
در ارتفاعات اعراف که بین بهشت و جهنم قرار دارد
حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و
فرزندان پاکشان ایستاده‌ایم. اگر ببینیم که بعضی از
شیعیانمان در آنجا تقصیر کرده‌اند و در فشار آن روز قرار
گرفته‌اند، فوراً شیعیان بهترمان را مثل سلمان و مقداد و
ابی ذر و عمار و دیگرانی که مانند آنها در آن زمان و بلکه
شیعیان خوبمان در هر زمان تا روز قیامت

۱ - تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام.

که باشند می فرستیم و آنها را نجات می دهیم و وارد بهشتشان می کنیم و مادوستانمان و شیعیانمان را می فرستیم و آنها مانند کبوتری که دانه را از زمین جمع می کند شیعیان گرفتار و معصیتکارمان را از عرصات قیامت نجات می دهند و در حضور ما به بهشت منتقلشان می کنند و ممکن است در مقابل یک نفر از شیعیان که در اعمال عبادی و در تقیه و حق برادرانش کوتاهی کرده ولی دارای ولایت بوده صد نفر تا صد هزار نفر از ناصبیه را فداء بدهند و بگویند اینها فدای تو، اینها به جهنم بروند ولی تو به جهنم نروی و این مؤمنین مقصر را به بهشت ببرند.

و چون در روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه ۴۸ سورة بقره فرمود: «منظور روز قیامت است»، باید معتقد بود که این آیه شریفه دو معنی ممکن است داشته یکی منظور روز مرگ باشد که به آن هم گاهی قیامت گفته می شود. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات فقد قامت قیامته» کسی که بمیرد قیامتش برپا شده است. و دیگری روز قیامت است که ما در بالا شرح دادیم که اگر روز قیامت منظور باشد باید بگوئیم که شفاعت بدون اذن پروردگار قبول نخواهد شد. والا با اذن الهی و رضایت خدای تعالی به صریح قرآن شفاعت پذیرفته خواهد شد.

و احتمال دارد که چون مرگ مثل خواب است و زمان بر انسان معلوم نمی شود و عالم برزخ مورد توجه واقع نمی گردد و کسی که می میرد خیال

می‌کند یک لحظه بعد در صحرای قیامت حاضر شده و مرگ و قیامت را بدون فاصله در کنار یکدیگر تصوّر می‌کند، این آیه شریفه به هر دوی آنها اشاره باشد و هم روز مرگ و هم روز قیامت را منظور نموده باشد. (۴۸)

«آیات ۴۹ و ۵۰ سورة بقره»

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ
 يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي

«نَجَّيْنَاكُمْ» یعنی رهائیتان دادیم، نجاتتان دادیم.

«آلِ فِرْعَوْنَ» یعنی اطرافیان و طرفداران و ذریّه فرعون.

«يَسُومُونَكُمْ» یعنی وادار می کردند شما را مجبور تان می کردند.

«سُوءَ» یعنی بد و قبیح.

«يُدَبِّحُونَ» یعنی سر می بریدند و چهار رگ گردن را قطع می کردند.

«أَبْنَاءَكُمْ» یعنی فرزندان تان.

«نِسَاءَكُمْ» یعنی زنهایتان.

ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَإِذْ
فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَآغْرَقْنَا
الْأَفْرَعُونَ ﴿٥٠﴾

«بلاء» یعنی کهنه شدن و امتحان شدن و مبتلا شدن.

«فرقنا» یعنی جدا کردیم.

«البحر» یعنی دریا.

«آغرقنا» یعنی فرو بردیم، غرق نمودیم.

«تنظرون» یعنی نگاه می کردید، نظاره می کردید.

«ترجمه آیات ۴۹ و ۵۰ سورة بقره»

و نیز به یاد بیاورید زمانی را که ما شما را از
 فرعونیان نجات دادیم. آنها شما را به بدترین
 صورت عذاب می کردند، پسرانتان را سر
 می بریدند و زنانتان را زنده نگه می داشتند و این
 آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برایتان بود.
 (۴۹)

و نیز به یاد بیاورید آن وقتی که دریا را برای
 شما از هم جدا کردیم و شکافی در آن برای شما به
 وجود آوردیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را
 غرق نمودیم و حال آنکه شما به آنها نگاه
 می کردید. (۵۰)

«توضیح آیات ۴۹ و ۵۰ سوره بقره»

«نعمت امنیت و عافیت»

یکی از نعمتهائی که پروردگار به بنی اسرائیل عنایت فرمود، این بود که وقتی آنها به عذاب بدی از طرف آل فرعون مبتلا بودند خدای تعالی نجاتشان داد.

فرعونیان پسران بنی اسرائیل را ذبح می کردند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند و این برای آنها بلای خانمانسوزی بود.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «نعمتان مکفورتان الامن

والعافیه» یعنی امنیت و عافیت دو نعمتی هستند که کفران

می شوند.

یا در کلام دیگری فرمودند: آنها دو نعمتی هستند که

اکثر مردم قدرش را نمی دانند.

بالآخره همه می دانیم که نعمت امنیّت از بزرگترین نعمتهای الهی است و اگر کسی قدرش را نداند و یا کفران کند آن نعمت از دستش می رود.

خدای تعالی بنی اسرائیل را و یا هر کسی که مانند آنها باشد، توبیخ و سرزنش فرموده و می گوید: ما شما را از چنگال آل فرعون نجات دادیم. آنها امنیّت شما را با اعمال زشتشان از شما گرفته بودند. شما را به بدترین عذاب گرفتار نموده بودند. زیرا انسان از همه کس و همه چیز بیشتر به فرزند نوزاد پسرش علاقه مند است. آنها این کودکان را به مجرّد تولّد، در مقابل چشم پدر و مادرشان سرمی بریدند. و دخترها را برای کنیزی و خدمتکاری زنده نگه می داشتند. و این نحوه از زندگی بلای بزرگی بود که به خاطر کفران نعمتهائی که کرده بودید خدای تعالی مبتلاتان کرده بود ولی در عین حال خدا شما را نجات داد و از دست فرعونیان بی رحم شما را رها نمود و بلکه به خاطر اکرام شما، به خاطر احترام به شما، دریا را شکافت و شما با آرامش کامل از دریا گذشتید ولی پشت سر شما که فرعونیان آمدند و وارد دریا شدند، خدا آنها را در مقابل چشمتان غرق فرمود و شما به آنها نگاه می کردید.

در این دو آیه توضیحاتی هست که باید واضح شود:

«۱»

«ابتلاء به عذاب به خاطر قضاوت الهی»

گاهی خدای تعالی انسان را به خاطر گناه و معصیتی که کرده مبتلا به عذابی می کند و بلکه برای او عذابی قرار می دهد که فوق العاده

ناراحت کننده است ولی در حقیقت این ناراحتی نتیجه اعمال خود انسان است. زیرا مثلاً اگر یک قاضی عادل برای جنایتکاری محکومی را قضاوت کند، هیچ کس نمی گوید قاضی ظلم کرده، بلکه همه می گویند: این محکومیت مربوط به جنایتی بوده که جانی انجام داده است.

خدای تعالی هم قاضی است. همه عذابها را او برای بندگان قرار می دهد ولی نه بی جهت بلکه به خاطر گناهانی که آنها انجام داده اند و معنی «قضاء» که غالباً در کنار «قدر» قرار گرفته است همین است.

در آیه ۴۹ سوره بقره وقتی که خدای تعالی بنی اسرائیل را به عذابهای سخت مبتلا می کند به خاطر نافرمانیهای که در مقابل انبیاء الهی و پروردگارشان داشته و به قوانین الهی توجه نمی کرده اند بوده و قضای الهی ایجاب می کرده که آنها را بوسیله آن عذابها تنبیه کند.

«۲»

«بدترین عذابها»

از آیه ۴۹ سوره بقره استفاده می شود که بدترین عذاب برای بنی اسرائیل و بلکه برای همه مردم مرگ فرزند خردسال است. بخصوص اگر که او را کشته باشند و یا برای افراد شریف و غیرتمند بدترین عذابها این است که دخترانشان را برای کنیزی و خدمتگزاری آن هم در خانه دشمن ببرند. و این مسأله در طول تاریخ مکرر اتفاق افتاده که طاغوتهای هر زمان برای افکار واهی و ناصحیح خود دست به قتل کودکان شیرخوار می زدند و آنها را بدون هیچ دلیلی می کشتند. در اینجا فرعونیان هم به خاطر یک فکر ناصحیح اینچنین عملی را انجام دادند و بنی اسرائیل را به آن عذاب سخت

مبتلا کردند که مشروح قضیه از این قرار بود:

روزی کاهنی نزد فرعون رفت و گفت: کودکی در بنی اسرائیل متولد می شود که سلطنت تو به دست او از بین می رود. فرعون از شنیدن این خبر سخت عصبانی شد و بر معصیت و طغیان خود بیفزود او از روی جهل و دشمنی پسران تازه متولد شده بنی اسرائیل را سر می برید و دختران آنها را نگه می داشت تا بتواند از زنده ماندن آن نوزادی که می خواهد تخت و تاج فرعون را از بین ببرد جلوگیری کند ولی قدرت پروردگار تدبیر آنها را درهم شکست و اراده فرمود که سلطنت و قدرت آن ستمگر جبّار را به دست کودکی که در خانه خودش تربیت خواهد یافت، از بین ببرد و کشور شام را بدست بنی اسرائیل بسپارد و به فرعون و هامان و لشگریانشان از آنچه آنها می ترسیدند به آنها نشان دهد و گرفتارشان نماید و در تاریخ تا زمان مامسائل مهمتری نیز اتفاق افتاده که نشان می دهد، چقدر بعضی از قدرتمندان ظالم و سنگ دل بوده اند که از همه اینها بالاتر و مهمتر کشتن طفل شیرخوار حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) علی اصغر (علیه السلام) بوده است. زیرا آن کودک تشنه بود، رنگ از صورتش پریده بود، سرش به طرف شانه اش خم شده بود. حضرت سید الشهداء (علیه السلام) فرمود: اگر به من رحم نمی کنید، به من مهربانی نمی کنید، به این شیرخوار رحم کنید. ولی او را هدف قرار دادند و با تیر سه شعبه زهرآلود کشتند!

«۳»

«کرامت و معجزه»

خدای تعالی اگر بخواهد بنده ای یا جمعی از بندگانش را اکرام و احترام

کند، کرامتها و کارهای خارق العاده ای به دست آنها برایشان انجام می دهد و از همین جهت است که نام این گونه از امور خارق العاده را کرامت می گویند و شخص کرامت کننده غالباً خودش نمی داند چگونه این کار خارق العاده از او صادر شده است.

بالآخره کرامت یعنی خدای تعالی اولیائش را اکرام کرده و در میان مردم آنها را آبرو مند قرار داده و آنها را در میان مردم دارای کرامت معرفی فرموده است و لذا کرامت که شبیه به معجزه است کار خدا است و اگر کسی آن را به خود نسبت دهد و از این راه بخواهد خود را با ارزش معرفی کند، اشتباه کرده و خدای تعالی او را ذلیل و پست می کند.

در آیه ۵۰ سوره بقره پروردگار متعال برای اکرام بنی اسرائیل می فرماید: ما دریا را برای شما شکافتیم و شما را از غرق شدن نجات دادیم ولی آل فرعون را در مقابل چشمتان غرق کردیم. این کرامتی بود که خدای تعالی به بنی اسرائیل نمود.

«۴»

«خدای تعالی طرفدار ضعفاء است»

پروردگار متعال همیشه طرفدار ضعفاء و مظلومین است و قدرتمندان ظالم و ستمگر را خوار و ذلیل می کند و این علامت عدل الهی است که در عالم ساری و جاری است و در طول تاریخ صدها نفر از مردم ضعیف بوده اند که خدای تعالی آنها را بردشمنانشان غالب کرده و آنها را از ضعف نجات داده است. نهایت، شرط اولش این است که آنها با اعمال خود ضعف را بوجود نیاورده باشند و شرط دومش این است که قدرتمند ظالم باشد ولی

اگر ضعف را خودشان بوجود آورده باشند و شکنجه و ظلم را مستحق باشند
 عدل الهی ایجاب نمی‌کند که آنها را از آن ظلم نجات دهد و همچنین اگر
 قدرتمند عادل باشد و ضعفاء را اذیت نکند باز دلیلی ندارد که خدای تعالی
 قدرت را از او بگیرد و او را ذلیل کند.

در آیه ۵۰ سورة بقره خدای تعالی بنی اسرائیل را که در مقابل فرعون
 ضعیف بودند، قدرتمند معرفی فرموده و آنها را بر فرعونیان غلبه داده و این
 قضیه را یک نمونه از اعمال قدرت خود در طرفداری از ضعفاء قرار داده است.

«آیات ۵۱ و ۵۲ سورہ بقرہ»

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰٓ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ

«واعدنا» یعنی وعدہ گرفتیم، دعوت کردیم، او را خواندیم.

«ازبعین» یعنی چهل.

«ليلة» یعنی شب.

«اتخذتم» یعنی گرفتید.

«العجل» یعنی گوسالہ.

ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ
ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

«بعده» ضدّ قبل و به معنی پسین او.

«ظالمون» یعنی ستمکاران.

«عفونا» یعنی گذشت کردیم، ندیده گرفتیم.

«لعلکم» یعنی شاید شما.

«تشکرون» شکر کنید، سپاسگزار باشید.

«ترجمه آیات ۵۱ و ۵۲ سوره بقره»

و نیز به یاد بیاورید وقتی که ما موسی را چهل
شب نزد خود دعوت نمودیم. شما بعد از او
گوساله را برای خود در حالی که ظالم به خود
بودید، انتخاب کردید. (۵۱)

ولی ما بعد از آن از سر تقصیرات شما
گذشتیم و عفوتان کردیم شاید شما شاکر
باشید. (۵۲)

«توضیح آیات ۵۱ و ۵۲ سورة بقره»

چون مفصل جریان دعوت خدای تعالی حضرت موسی عليه السلام را در قرآن در سورة «اعراف» ذکر شده و در اینجا با اشاره آن را یادآوری کرده است، ما هم به مختصر و خلاصه آن در توضیح آیه شریفه اکتفا می کنیم.

در اینجا پروردگار متعال در مقام تذکر نعمت است. لذا مختصرأ می فرماید: «ووقتی که ما چهل شب موسی را دعوت کردیم ولی شما گوساله را پرستیدید و شما ظالم بودید».

«شرک به خدا بزرگترین اهانت است»

یکی از چیزهایی که بسیار خدای تعالی را به غضب در می آورد شرک است. زیرا اگر انسان در مقابل خدای تعالی هر چه را پرستد اهانت بزرگ و

ظلم عظیمی به خدا کرده است. و اگر رسول اکرم ﷺ که شخص اوّل خلقت است یا علی بن ابیطالب (علیه السلام) که مانند او است در مقابل خدای تعالی پرستیده شوند، چون آنها مخلوق و محدودند و خدای تعالی خالق و نامحدود است، به خدای تعالی از آن جهت اهانت شده که محدود را به جای نامحدود پرستیده اند. و اگر این موجود خورشید و ماه و ستاره باشند اهانت به خدای تعالی بیشتر خواهد بود. زیرا رسول اکرم و علی بن ابیطالب (علیه السلام) اگر چه در مقابل خدای غنی، فقیرند ولی مستجمع جمیع صفات افعال الهی هستند. و از نظر صفات فعل مظهر پروردگارند و بالأخره سنخیت صفاتی بین آنها وجود دارد. ولی ماه و خورشید که دو جماداند چگونه ممکن است به جای خدا پرستیده شوند و به خدای تعالی اهانت نباشد؟ و باز گوساله که یک حیوان کم درک و کوچکی است و در مقابل خورشید و ماه با عظمت اگر پرستیده شود طبعاً اهانت بیشتر و بالاتری به خدای تعالی است، لذا پروردگار متعال در مقام گله از بنی اسرائیل می فرماید: شما دست به چنین کار زشت و اهانت بزرگی زدید و گوساله را به عنوان پرستش گرفته و پرستیده اید، پس شما ظالمید. ولی ما عفو تان کردیم شاید شما شکرگزار باشید. (۵۱)

«مواعده خدای تعالی با حضرت موسی»

حضرت موسی و بنی اسرائیل پس از خلاصی از فشارهای فرعون و فرعونیان زندگی اجتماعی خوبی داشتند. لذا برای تعیین حدود و قوانین زندگی ساز خود نیاز مبرمی به قوانین و احکامی از طرف پروردگار احساس

می کردند. حضرت موسی از خدای تعالی درخواست کرد که آن قوانین را به آنها بدهد تا با عمل کردن به احکام و قوانینش دینشان و زندگیشان دستخوش هرج و مرج نگردد. لذا خدای تعالی حضرت موسی را چهل روز در طور سینا نگه داشت تا او را پاک و پاکیزه سازد و صد درصد تزکیه نفس کامل کند. آن وقت کتاب خود را به او تحویل دهد، در این مدّت خدای تعالی سرپرستی قوم موسی را به عهده حضرت هارون برادرش گذاشت ولی چون قوم موسی مدّت چند قرن تحت نفوذ بت پرستان مصری واقع شده و بابت پرستی و گاوپرستی خو گرفته بودند و گاه گاهی این خوی زشت از آنها ظاهر می شد، با دور شدن حضرت موسی سامری فرصت را غنیمت شمرد و از این ضعف روحی آنها سوء استفاده کرد و بنی اسرائیل را به گوساله پرستی وادار نمود.

«دعوت الهی و ارتباط با او»

یکی از مسائل مهمی که شاید در عالم دنیا چیزی به پایه آن از نظراهمیت برای بشر نرسد، ارتباط با پروردگار است بخصوص که دعوت کننده خدای تعالی باشد. آری اگر خدای عظیم و قدیر کسی را ولو برای یک لحظه به حضور دعوت کند بزرگترین افتخار را به او داده است. چه جای آنکه او را چهل شب «خصوصی» یعنی تنها به مکان خاصی دعوت نماید.

و در مدّت چهل شب کاری جز مناجات و سخن گفتن و یاد گرفتن حکمت از خدای تعالی نداشته باشد. و انس کاملی با پروردگار متعال داشته باشد، که بالاترین افتخار را پیدا کرده است.

حضرت موسی علیه السلام در ابتدای شب به میقات و محل ارتباط و گفتگوی با پروردگار متعال دعوت شده بود. ولی خدای تعالی در حقیقت می دانست که حضرت موسی در میقات آن قدر از خود لیاقت نشان خواهد داد که ده شب دیگر بر آن اضافه شود. ولی پروردگار متعال به او این بشارت را قبلاً نداده بود. زیرا اضافه شدن این مدّت مربوط به نشان دادن لیاقت و عملی که حضرت موسی علیه السلام به اختیار خود در میقات انجام می داد بود. لذا وقتی حضرت موسی علیه السلام مطلع از اضافه شدن این امتیاز گردید برای او آنچه غیب و پنهان بود و به هیچ وجه برای او راهی برای کسب اطلاع از آن نبود، واضح شد. لذا در اینجا که پروردگار فرموده: ما حضرت موسی را چهل شب دعوت کردیم منظور همان مدّتی است که در علم الهی از این دعوت بوده و در سوره اعراف که می فرماید: ماموسی راسی شب دعوت کردیم منظور همان تعیین مدّت اولیه و آنچه از نظر طبیعی می بایست انجام شود که بین حضرت موسی و خدای تعالی قرار گذاشته شده بود، می باشد.

عیاشی از محمد بن مسلم نقل می کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه فرمود:

مدّت میقات حضرت موسی در علم و تقدیر الهی سی شب بود (منظور از «علم» آن چیزی است که شرائط طبیعی ایجاب می کند و منظور از «تقدیر» اندازه و لیاقت حضرت موسی قبل از رفتن به میقات است) ولی برای خدا در عمل ظاهر شد آنچه را که در عالم غیب می دانست از اینکه حضرت موسی از خود لیاقت نشان

می دهد که لیاقت نشان داد و آن امتیاز برای حضرت موسی هم روشن شد و خدای تعالی ده روزی که در علم غیبش جزء دعوت بود به حضرت موسی اعلام فرمود و لذا دعوت خدای تعالی از حضرت موسی به چهل شب منتهی گردید و پایان یافت.

حالا اینکه چرا شب را برای ملاقات با محبوب و میقات تعیین فرموده و نام برده است، خود فلسفه ای دارد و آن این است که شب اثرات فوق العاده ای در انس با محبوب دارا است، اثرات بسیاری در مناجات با معبود دارد. میقات از نظر مکان خلوتگاه دوست با دوست است ولی شب از نظر زمان خلوتگاه محبوب با محبوب است.

یک انسان مانند حضرت موسی در خلوت شب در میقات الهی با محبوبش، با معبودش، با خدای قادر و حکیم، با پروردگار عزیز، با کسی که همه چیز و همه قدرتها و عظمتها مال او است، نشسته و گرم گفتگو و انس با او گردیده است ولی انسانهای دیگری در همان زمان عقب گوساله سامری افتاده و انس با آن حیوان بی عقل و درک را آرزو می کنند. اینها به خودشان ظلم کرده یعنی آن قدر مقام شامخ انسانیت را پائین آورده اند که گوساله را از خود برتر و بالاتر و بلکه به عنوان معبود مورد پرستش قرار داده اند. چقدر انسان صعود و نزول دارد! و چقدر انسان ممکن است به خود ظلم کند!

بکشیم تا خود را از افکار مادی و دنیا پرستی و آلودگیهای روحی و امراض نفسانی نجات دهیم و تزکیه نفس کنیم و خود را به لقاء الهی موفق

نمائیم. باشد که شاید ما هم راه و روش انبیاء عظام علیهم السلام را در پیش گرفته و از هرگونه ظلم و ستم به خود و به پروردگارمان دوری نمائیم. (۵۱)

«عفو پروردگار»

مسأله عفو الهی که در آیه ۵۲ سوره بقره مورد توجه واقع شده و مردم بنی اسرائیل از آن برخوردار گردیده اند، به خاطر این بوده که آنها شاکر نعمتهای الهی باشند، زیرا برای یک گناهکاری که در مقابل انس با خدا پرستیدن گوساله را انتخاب کرده و بعد پشیمان شده، نعمتی پر ارزش تر و بالاتر از عفو الهی و چشم پوشی از آن گناه بزرگ وجود ندارد.

عفو الهی آرزوی همه بندگان خوب خدا است. انسان هر که باشد و در هر مقامی که باشد چون فقیر است، چون ناقص است، چون مخلوق است، در وضع خود خطا کار و معصیتکار است. و تنها چیزی که خطاها را جبران می کند تا بتواند به سوی ملکوت و لقاء پروردگار پربکشد، عفو الهی است. زیرا عفو، محو کردن خطاها و آنها را ندیده گرفتن است. اگر پروردگار مهربان خطاها را عفو نکند، محو نکند، آنها مانند غل و زنجیرهایی که دست و پای انسان را بسته باشند و او را به زمین میخکوب نموده باشند و او به هیچ وجه در این صورت نمی تواند کوچکترین حرکتی به سوی کمالات بکند، می باشد. عفو الهی را باید با درخواست و تضرع و زاری از پروردگار طلب نمود که دعاها و مناجاتهای بسیاری در این باره از ناحیه مقدسه خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده که گوشه ای از آنها را به اختصار نقل می کنیم:

۱ - دردعائی که در مسجد زید در کوفه با آن شور و نشاط می خوانیم، می گوئیم:

«عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك يا كريم»

یعنی پروردگارا گناه از بنده ات بزرگ و عظیم است ولی عفو و گذشت از تو نیکو است.

و سپس صد مرتبه گفتن «العفو» در سجده پس از این دعا بسیار جلب توجه می کند. آری تلخی گناه را جز شیرینی عفو پروردگار برای بندگان و عارفان الهی چیز دیگری جبران نمی کند.

۲ - دعای حزین که اگر بنده ای از بندگان الهی بخواهد خود را مورد عفو پروردگارش قرار دهد این دعا را آن چنانکه در «مصابح متهجد» نوشته، بعد از نماز شب بخواند.^۱

«أَنَابِكَ يَا مَوْجُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي فَقَدْ

عَظُمَ جُزْئِي وَقَلَّ حَيَاتِي. مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَيُّ الْأَهْوَالِ أَتَذَكَّرُ وَأَيُّهَا

أَنْسَى وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا أَلَمُوتُ لَكُنِي كَيْفَ وَمَا بَعْدَ أَلَمُوتٍ أَعْظَمُ وَ

أَذْهَى مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ حَتَّى مَتَى وَ إِلَى مَتَى أَقُولُ لَكَ أَعْتَبَنِي مَرَّةً

بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُ عَبْدِي صِدْقًا وَلَا وِفَاءً فَيَا غَوْثَاهُ ثُمَّ وَاغَوْثَاهُ بِكَ

يَا اللَّهُ مِنْ هَوَى قَدْ غَلَبَنِي وَ مِنْ عَدُوٍّ قَدْ اسْتَكَلَبَ عَلَيَّ وَ مِنْ

دُئْيَا قَدْ تَزَيَّيْتُ لِي وَ مِنْ نَفْسٍ أَمَارَةٍ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ إِنْ كُنْتُ رَحِمْتُ مِثْلِي فَارْحَمْنِي وَإِنْ كُنْتُ

قَبِلْتُ مِثْلِي فَقَبِّلْنِي يَا قَابِلَ السَّحَرَةِ أَقْبَلْنِي يَا مَنْ لَمْ أَزَلْ أَعْرِفُ

مِنْهُ الْحُسْنَىٰ يَا مَنْ يُغَذِّبُنِي بِالنِّعَمِ صَبَاحًا وَمَسَاءً اِزْحَمْنِي يَوْمَ آتِيكَ
 فَرْدًا شَاحِصًا إِلَيْكَ بَصَرِي مُقَلِّدًا عَمَلِي قَدْ تَبَرَّءَ جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنِّي نَعَمْ
 وَآبِي وَآمِي وَمَنْ كَانَ لَهُ كَبْدِي وَسَعْيِي فَإِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي فَمَنْ
 يَرْحَمُنِي وَمَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي وَمَنْ يُنْطِقُ لِسَانِي إِذَا خَلَوْتُ
 بِعَمَلِي وَسَأَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنْ قُلْتَ نَعَمْ فَأَيْنَ الْمَهْرَبُ
 مِنْ عَذَابِكَ وَإِنْ قُلْتَ لَمْ أَفْعَلْ قُلْتَ أَلَمْ أَكُنِ الشَّاهِدَ عَلَيْكَ فَعَفْوُكَ
 عَفْوُكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ سَرَابِيلِ الْقَطْرِ اِنْ عَفْوُكَ عَفْوُكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ
 جَهَنَّمَ وَالنَّيْزَانِ عَفْوُكَ عَفْوُكَ يَا مَوْلَايَ قَبْلَ أَنْ تُثَقِّلَ الْأُنْبِيَاءَ إِلَى
 الْأَغْنَاقِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَخَيْرَ الْغَافِرِينَ».

ای موجودی که در هر مکانی موجودی، من با تو
 مناجات می‌کنم شاید صدای مرایشنوی، جریمم بزرگ
 است و حیاء من کم است.

آقای من، آی مولای من، کدام حالتی را یادآور شوم و
 کدام را فراموش کنم، اگر مرگ و عذاب بعد از آن هم نبود
 همین سرگردانی مرا کفایت می‌کرد تا چه رسد که بعد از
 مرگ این بدبختیها بزرگتر و عظیم تر خواهد بود.

آقای من، آی مولای من، تا کی و تا چقدر بگویم: تو
 می‌توانی مرا پشت سر هم سرزنش کنی ولی نزد من نه
 راستی و نه درستی و نه وفائی بیایی. پس پناه و ای پناه از
 هوای نفسی که بر من غلبه کرده. و از دشمنی که

مثل سگ به من حمله ور گردیده. و از دنیائی که خود را برای من زینت کرده. و از نفس اماره بالسّوئی که فقط مگر خدا رحم کند و مرا از شرّش نجات دهد.

آقای من، آی مولای من، اگر به مثل منی مهربانی و ترحم نموده‌ای. به من هم مهربانی و ترحم کن. و اگر مثل منی را قبول کرده‌ای مرا هم قبول کن. ای خدائی که ساحران را قبول کردی^۱ مرا هم قبول کن. ای خدائی که جز خوبی از تو چیزی نمی‌شناسم. ای خدائی که صبح و شام مرا غذا داده‌ای، در وقتی که تنها به خدمت مشرف می‌شوم و چشم به تو دوخته‌ام. اعمال بدم مثل قلاّده به گردنم افتاده. همه مردم از من دوری می‌کنند. بله حتی پدر و مادر و کسانی که من برای راحتی آنها امروز زحمت می‌کشم و سعی می‌کنم، آنها هم دوری می‌کنند. در آن روز اگر تو به من رحم نکنی پس چه کسی به من رحم خواهد کرد؟ چه کسی در قبر مونس من از وحشتم خواهد بود؟ چه کسی زبان مرا گویا خواهد نمود وقتی که من با عملم تنها بمانم و تو از من سؤال کنی آنچه را که از من بهتر می‌دانی؟ من در آنجا اگر بگویم: بله این کارهای گناه را انجام داده‌ام. آن وقت چگونه از عدالت تو

۱ - منظور ساحرانی هستند که با حضرت موسی به مقابله برخاستند ولی بعد که معجزه حضرت موسی را دیدند توبه کردند و خدای تعالی توبه آنها را قبول فرمود.

می توانم فرار کنم. و اگر بگویم نه من این کارها را نکرده‌ام

تومی گوئی: مگر من براعمال گواه نبوده‌ام؟

پس تنها راه نجات من، ای مولای من، عفو تو است،

عفو تو قبل از آنکه من بمیرم، عفو تو، عفو تو است ای

مولای من قبل از جهنم و آتش، عفو تو است، عفو تو ای

مولای من، قبل از آنکه دستها به گردنها غل شود، ای

مهربانترین مهربانها و ای بهترین آمرزندگان.

پس از آنکه دعای عفو را خواندیم و عفو الهی را بدست آوردیم می توانیم

بسوی کمالات حرکت کنیم و یاری خدای تعالی را بدست بیاوریم و شاکر

نعمتهای پروردگار گردیم. آنچنان که بنی اسرائیل پس از این عفو، نعمتهای الهی

را شکر کردند و خدای تعالی هم باز به آنها ابراز لطف فرمود.

«آیه ۵۳ سورة بقره»

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

«آئینا» یعنی ما دادیم و عطا کردیم.

«موسی» یعنی از آب گرفته شده و این لفظ به زبان عبری است و اسم سومین پیامبر اولوالعزم است و ۱۳۶ بار اسم آن بزرگوار در قرآن ذکر شده است.

«فرقان» چیزی که بین حق و باطل را جدا می‌کند.

«ترجمه آیه ۵۳ سوره بقره»

و به یاد بیاورید وقتی را که به موسی کتاب و
چیزی که مایه تشخیص حقیقت بود برای
رستگاری شما دادیم. شاید شما هدایت
شوید. (۵۳)

«توضیح آیه ۵۳ سورة بقره»

«کتاب تورات راهنمای بشر بود»

یکی از بزرگترین وسائل هدایت هر قوم و جمعیتی کتاب الهی است که در مرحله اول مردم را راهنمایی می کند و سپس آنها را بر محور صحیحی اداره می نماید.

کتاب تورات با آن خصوصیتی که درباره اش گفته شده از بزرگترین کتابهای آسمانی بوده و هادی بشر قبل از کتاب انجیل بوده است. این کتاب با عظمت راخدای تعالی بوسیله حضرت موسی علیه السلام نازل فرمود. عبارات کتاب تورات و الفاظ و ترکیب حروف آن با تعیین خدای تعالی

نبود. یعنی درحقیقت تورات همان معانی و حقایقی بودند که اگر کسی آنها را می فهمید می توانست با هر لفظی آنها را بیان کند و اگر کتاب تورات به هر زبانی ترجمه می شد و با هر عبارتی ادامی شد فرقی نمی کرد. به خلاف قرآن که هم ترکیب حروف و الفاظش به زبان عربی با همان خصوصیتی که هست و هم حقایق و معانی قرآن است و ترجمه و توضیح و تفسیر قرآن اگر چه توانسته باشد همه حقایق قرآن را بیان کند ولی به عربی نباشد و همان کلمات و الفاظ نیامده باشد، قرآن محسوب نمی شود. مثلاً دست بی وضو می توان به این نوشته ها زد ولی خود قرآن را با آن الفاظ و کلمات مخصوص که در آن هست و به عربی است نمی شود بی وضو مس کرد.

بنابراین کتاب تورات که تعالیم عقائد حقّه و معارف صحیحه را عهده دار بود. و مطالب حق را از باطل جدا می کرد و راهنمای بنی اسرائیل بود. و آنها را به حیات طیّبه و تهذیب نفس هدایت می کرد، خدای تعالی بوسیله حضرت موسی به مردم بنی اسرائیل عطا فرمود. شاید آنها به آن عمل کنند و هدایت شوند که اگر این کار را می کردند امروز با مسلمانها وحدت داشتند و آنها هم مسلمان بودند.

«یکی از اهداف بزرگ الهی وحدت بوده است»

تردیدی نیست که یکی از اهداف بزرگ پروردگار از فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتابهای آسمانی ایجاد وحدت و هماهنگی بین مردم دنیا بوده است. مردم اگر با هم محبّت و صمیمیت پیدا کنند و همدیگر را دوست داشته باشند و در راه یکدیگر ایثار نموده و گذشت داشته باشند و عدل و داد

در بین آنها وجود آید و بین حق و باطل فرق بگذارند و دل و روح خود را برای کسب کمالات و صفات رحمانی آماده کنند، هدف انبیاء ﷺ و کتب آسمانی عملی شده است.

و چون انسان دارای اختیار است. پروردگار متعال نازل کردن تورات را علت تامه برای هدایت بشر ندانسته بلکه هدایت را منوط به انتخاب خود انسان قرار داده و با کلمه «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی شاید شما هدایت شوید، این معنی را صریحاً بیان فرموده است. (۵۳)

«آیه ۵۴ سوره بقره»

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ
 اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ
 الْاَعْمَلِ فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا

«لقومه» یعنی به جماعت مردان و زنان، اگر چه گاهی کلمه قوم تنها به جماعت مردان اطلاق شده است.

«باتخاذکم» یعنی به گرفتن شما.

«بارئکم» یعنی آفریننده شما.

«فاقتلوا» یعنی بکشید و ازاله روح کنید.

أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ
فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

«ترجمه آیه ۵۴ سوره بقره»

و به یاد بیاورید زمانی را که موسی به قومش
گفت: ای قوم، شما به خاطر اینکه گوساله را برای
پرستیدن انتخاب کرده‌اید به خود ظلم نموده‌اید.
پس توبه کنید و به سوی پروردگارتان برگردید. و
خود را بکشید، این کار برای شما نزد پروردگارتان
بهتر است، پس خدا توبه شما را پذیرفت زیرا او
توبه پذیر و مهربان است. (۵۴)

«توضیح آیه ۵۴ سورة بقره»

«بازگشت بسوی خدا»

انسان همیشه در پی راهی است که خود را از مهالک نجات دهد. و اگر کار بدی کرده باشد می خواهد خود را از آن تبرئه کند. و بیشتر منتظر است که شخص مسئولی این اطمینان را به او بدهد که او از آن مهالک نجات خواهد یافت. و از گناه تبرئه خواهد شد. مثلاً یک زندانی همیشه انتظار دارد که راهی برای نجات او از زندان و یا تبرئه او از جنایت، پیدا شود و مایل است مسئولین و مجریان قانون راهی برای توبه او معرفی کنند و او را از آن جنایت برهانند.

لذا روزی که حضرت موسی به بنی اسرائیل فرمود: «توبوا الی بارئکم» و راه

توبه را به روی آنان باز کرد بهترین خوشحالی را برای آنها آورده بود. توبه به معنی بازگشت از اشتباهات، خطاها، گناهان و انحرافات است. انسان وقتی توبه کرد و متوجه شد که توبه اش قبول شده حالت سبکی و راحتی عجیبی در خود احساس می کند.

توبه آغاز حرکت به سوی خدا است. توبه شروع مراحل تزکیه نفس و کمالات روحی است. هر انسانی که از مادر متولد می شود تا زمانی که بالغ می گردد به خاطر آنکه معرفت به خدا و ایمان کاملی نسبت به او ندارد، افکارش در اطراف چیزهای کوچک دور می زند و محبت به آنها پیدا می کند و طبعاً حسادتها و بخلها و محبتهای بیجا در او بوجود می آید و به آنها فکر می کند و خلاصه صفات رذیله در او جمع می شود و چیزی مانع و دافع برای او از آن صفات و امراض نمی گردد.

لذا همه انسانها در اوّل بلوغ باید خود را از صفات رذیله تزکیه و پاک کنند و اوّلین مرحله تزکیه نفس توبه است. بوسیله توبه تا حدّی میل به گناه کاهش پیدا می کند. بوسیله توبه انسان به چیزهای اساسی و راه خدا و حرکت به سوی او فکر می کند. و بالأخره بوسیله توبه خطاهای گذشته را جبران کرده و خود را از زیر بار گناه می رهاند.

«دستورات مرحله توبه»

دستوراتی که برای مرحله توبه ممکن است تصویب شود مختلف است. گاهی بعضی از افراد هستند که بعد از بلوغ هنوز هیچ گناه و یا خطائی نکرده اند. یعنی روز اوّل بلوغ آنها است و می خواهند به سوی لقاء

پروردگارشان حرکت کنند. اینها کارشان بسیار آسان است و توبه را به معنی آغاز حرکت و شروع به سیر الی الله انجام خواهند داد و فقط باید آنها تصمیم بگیرند که به هیچ وجه خطائی، گناهی، انحرافی انجام ندهند. اما گاهی افرادی هستند که به خود یا به دیگری ظالم کرده‌اند و مدّتی از زندگی خود را به گناه و معصیت و انحراف گذرانده‌اند. اینها در صورتی توبه‌شان قبول است که بتوانند آن اشتباهات را جبران کنند. مثلاً اگر کسی در مسافرتی باید روبه مشرق برود اما اشتبهاً یا عمدأ به سوی مغرب حرکت کرده و مدّتی راه را پیموده، حالا اگر بخواهد به طرف مشرق برگردد اوّل باید پشت به مغرب کند و گذشته را جبران نماید و راه قبلی را برگردد و سپس به طرف مشرق راه را ادامه دهد.

و گاهی کسی که می‌خواهد توبه کند جنایات بزرگی مانند شرک و قتل و غارت و کارهایی از این قبیل کرده و ممکن نیست به این آسانی بتواند موفق به توبه شود. این شخص توبه‌اش با سائرین فرق می‌کند. و بالأخره هر جمعیتی و بلکه هر فردی به خاطر مختلف بودن خطاهایشان توبه‌شان با دیگران فرق می‌کند. در اینجا که آغاز سیر و سلوک است حتماً باید انسان استاد داشته باشد، تا بتواند بدون صرف وقت به توبه واقعی دست یابد و اثرات و فوائد توبه را احساس نماید.

حضرت موسی که از طرفی فرستاده الهی برای هدایت مردم بود و از طرف دیگر استاد اخلاق و استاد تزکیه نفس برای آنها بود، برای قبولی توبه آنها به خاطر پرستیدن گوساله که بالاترین خطا و گناه را مرتکب شده بودند، دستور داد که یکدیگر را بکشند و مدّتی ناامنی که بدترین و بالاترین فشار را

بر انسان وارد می‌کند، در بین آنها وجود داشته باشد.

آری فشار ناامنی و احتمال آنکه هر کس قوی‌تر است بتواند ضعیف‌تر را بکشد و یا ضعیف بتواند در کمین بایستد و قوی را از پا درآورد و بالأخره هرج و مرج و ناامنی در هر کجا که بوجود آید جان آن مردم را به لب می‌رساند و چون گناه و خطای آنها دسته‌جمعی بود، مؤاخذه و توبه هم باید فراگیر و دسته‌جمعی باشد. این به خاطر آنکه ارزش امنیت را بدانند و از این گونه کارهای انحرافی برای همیشه توبه‌کنند، بود.

مقام معظم رهبری که حضرت موسی در آن زمان عهده‌دارش بود ایجاب می‌کرد که انحراف آنها را متذکر شود. راه توبه را به آنها نشان دهد و قاطعیت داشته باشد و اهمیت امنیت و نظم جامعه را برای آنها مشخص کند و با مشکل‌ترین تنبیهات نگذارد این خطاها تکرار شود.

«گناه، ظلم به نفس خود است»

بدون تردید انسان هر گناه و خطائی که بکند در حقیقت به خودش ظلم کرده و خود را به ضرر انداخته است. زیرا گناهان به دو قسمت تقسیم می‌شوند: یکی گناهانی که مستقیماً با پروردگار سروکار دارد و به دیگران از افراد بشر کاری ندارد، مانند می‌گساری و زنا و غیره.

قسم دوم آنکه گناه مانند ظلم به غیر و یا ضایع کردن حقوق دیگران است. در این صورت گناه‌کننده فکر می‌کند که به خودش ظلم نکرده بلکه به دیگران ظلم کرده است. شاید این فکر در صورتی درست باشد که حاکم عادل مانند پروردگار در کمین انسان نباشد. و الاً بین گناهان فردی و

اجتماعی فرقی نیست همه اینها حساب دارد و روزی انسان جزای اعمالش را می بیند. پس همه گناهان ظلم به نفس است و حتی اگر انسان به پروردگار به خاطر شریک قرار دادن برای او به او توهین کند به خود ظلم کرده و خود را از کمالات نفسانی و لقاء پروردگار که آرزوی اولیاء خداست محروم نموده است.

«خودکشی»

خودکشی و انتحار در شرع مقدس اسلام حرام است. زیرا این عمل نشانه ضعف و ناتوانی در مقابل فشارهای دنیا است. انسان باید در مقابل حوادث دنیا مانند کوه محکم ایستادگی کند و از خود ضعف نشان ندهد.

لذا نظر بعضی از مفسرین که گفته اند منظور از «فاقتلوا انفسکم» یعنی خود را بکشید، ممکن است اشتباه باشد.
در کتب تفسیر روایت شده:

حضرت موسی پس از آنکه دید قومش گوساله پرستیدند، به آنها دستور داد که دو صف شوند و غسل توبه کنند و کفن بپوشند و به هارون برادرش دستور داد که با دوازده هزار نفر از کسانی که گوساله را پرستیده بودند و دارای شمشیرها و نیزه های تیز بودند به آنهایی که گوساله را پرستیده بودند حمله کنند و آنها را بکشند. آنها مشغول جنگ شدند و همدیگر را می کشتند و حضرت موسی و هارون در گوشه ای ایستاده بودند و

دعا می کردند. آنها تضرع و زاری می نمودند که خدای
تعالی بلا را از آنها دور کند و توبه شان را قبول نماید.
خدای تعالی بوسیله وحی دستور آتش بس فرمود و توبه
آنها را قبول نمود، زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

«آيات ۵۵ و ۵۶ سورة بقره»

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ
 حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ
 الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ

«نرى» یعنی ببینیم.

«جهره» یعنی آشکارا.

«الصاعقة» یعنی صوت بلند آسمانی.

بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

«بعثناکم» یعنی برانگیختیم شما را.

«ترجمه آیات ۵۵ و ۵۶ سورة بقره»

وبه یاد بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی!
 ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدا را
 علنی ببینیم، در آن وقت صاعقه ای شما را گرفت،
 در حالی که شما نگاه می کردید. (۵۵)
 سپس ما شما را بعد از آنکه میرانده بودیم
 زنده کردیم شاید تشکر کنید. (۵۶)

«توضیح آیات ۵۵ و ۵۶ سوره بقره»

«تقاضای دیدن خدا»

حضرت موسی هفتاد نفر از قومش را انتخاب کرد و آنها را با خود به طور سینا برد تا از جریان مکالمه اش با خدا و گرفتن الواح، آنها را مطلع نمایند و بعد آنها نزد سائرین شهادت بدهند تا دیگران او را تکذیب نکنند. امّابنی اسرائیل چون مدّت یک قرن تحت سیطره قوم بت پرست در مصر بودند و بابت پرستی خوی گرفته بودند و پرستش خدای غیر قابل رؤیت با چشم سر برای آنها مشکل بود، گاهی هوای بت پرستی به سرشان می زد. لذا مکرّر به بت پرستی باز می گشتند و گاهی حتّی از حضرت موسی می خواستند که او برای آنها خدائی بسازد که آنها او را ببینند و او را پرستند. چنان که پس از عبور از دریا و دیدن آن معجزات واضح، وقتی از محلّ

جمعیت بت پرست در کنار ساحل دریا عبور کردند و آنها را دیدند که بت می پرستند به حضرت موسی گفتند: تو هم خدائی که دیده شود برای ما بساز تا آن را عبادت کنیم.

در میقات کوه طور آنها وقتی از مکالمه خدا با حضرت موسی مطلع شدند، باز خوی بت پرستی و دیدن خدا به نظرشان آمد و از حضرت موسی خواستند تا خدا را به آنها نشان دهد و بسیار اصرار کردند و هر چه حضرت موسی خواست با بحث و گفتگو به آنها بفهماند که خدای تعالی مجرد از همه علائق است و دیده نمی شود، نشد، بلکه آنها به اصرارشان افزودند تا آنکه حضرت موسی به خدای تعالی عرضه داشت: خدایا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم. پروردگار متعال فرمود: هرگز مرا نخواهی دید ولی به طرف کوه طور نگاه کن. اگر آن به جای خود باقی ماند ممکن است مرا ببینی. خدای تعالی اظهار قدرتی به کوه کرد و به آن تجلی نمود موسی دید کوه از هم پاشید، موسی از ترس غش کرد و روی زمین افتاد. خدای تعالی به او رحم کرد و او را مورد لطف خود قرار داد.

حضرت موسی تسبیح کنان از جا برخاست ولی دید جمعی از بنی اسرائیل که همراه او بودند می لرزند و کم کم یک یک آنها افتادند و مردند. حضرت موسی به گریه و زاری افتاد و عرض کرد: خدایا اگر بنی اسرائیل مرا متهم به کشتار این جمع بکنند، من چه بگویم؟ خدای تعالی بر اثر تضرع حضرت موسی آنها را زنده کرد و حضرت موسی الواح را گرفت و به طرف قومش رفت ولی وقتی در میان آنها قرار گرفت دید آنها گوساله پرست شده اند.

«همه چیز را با حواس ظاهری نسنجید»

بنی اسرائیل به مانند همهٔ مردم بسیار تحت تأثیر حواس ظاهری خود بودند. آنها می‌خواستند حتی خدای تعالی را که خالق همهٔ اشیاء است، مانند سائر اشیاء ببینند و با حواس ظاهری خود، او را حس کنند. آنها مانند افراد کوتاه‌نظری که غیر از آنچه را که می‌بینند قبول ندارند، بودند. ولذامی گفتند: ما به خدای تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه خدا را به وضوح با همین چشمان ببینیم! خدای تعالی از نقل این مطلب می‌خواهد بفرماید که بدترین انسان و کوتاه‌فکرترین بشر آن انسانی است که همه چیز را حتی خدای با آن عظمت را بخواهد با حواس ظاهری خود درک کند. عقلش را به کار نیندازد و از فکرش استفاده نکند.

«بنی اسرائیل» مشکلشان این بود که فکر نمی‌کردند و عقلشان را به کار نمی‌انداختند. آنها با آن همه معجزه‌ای که از خدا و حضرت موسی دیده بودند، نمی‌خواستند به حقیقت غیب‌الغیوب و آن نیروی دانا و توانائی که موجودیّت و خلقت همه چیز در دست او است، فکر کنند و مایل بودند همه را با محدودهٔ اطراف خود مقایسه نمایند و چیزی را که نمونه‌اش را ندیده‌اند قبول نکنند و حال آنکه هر چه هست در پشت پردهٔ غیب است و ایمان به غیب چون جنبهٔ علمی دارد، چون از عقل و فکر انسان برمی‌خیزد پر ارزش‌تر از ایمان به دیدنیهاست. اگر شما نیروی جاذبه را که دیده نمی‌شود کشف کرده بودید، فیلسوف و دانشمند محسوب می‌شدید. ولی اگر در میان خانه

خود فرش و یا سائر وسائل منزل را دیدید کاری نکرده‌اید.
وبالآخره این درخواست که از لجاجت و کفر و کوتاه فکری آنها برخواسته
بود آن قدر خدای تعالی را به غضب درآورده بود که بر آنها «صاعقه» فرستاد و
آنها را کشت. آنها با چشم خود می دیدند که صاعقه و مرگ ناگهانی بوسیله آتش
آسمانی فرد فرد آنها را می گیرد و می سوزاند.

«رجعت و برگشت به دنیا»

یکی از مسائل مهمی که همه ادیان جهان به طور اجمال به آن معتقدند،
رجعت و برگشت به این دنیا قبل از قیامت است. زیرا رجعت به معنی برگشتن
انسان بعد از مرگ به هر عنوان که باشد به بدن قبلی ولو چند روزی طول بکشد
قبل از آنکه در معاد برگردد، می باشد.

این موضوع در عالم مکرر اتفاق افتاده و حتی کتابهایی درباره کسانی که
مرگ را تجربه کرده اند، نوشته اند که یک موردش مربوط به آیه ۵۶ سورة بقره
است.

بنی اسرائیل بعد از آنکه تقاضای جاهلانۀ خود را از حضرت موسی کردند
و صاعقه آنها را کشت، خدای تعالی آنها را زنده کرد. پس اجمالاً رجعت وجود
دارد و یهود و نصاری نیز طبق آنچه در تورات و انجیل آمده به آن معتقدند.
مذهب شیعه معتقد است که پیشوایان دین برای در دست گرفتن زمام امور
بشریّت بعد از انقلاب جهانی حضرت بقیة الله (روحی فداه) رجعت می کنند و
حافظ حکومت واحد جهانی تا روز قیامت هستند.

و احتمال دارد جمع زیادی از مردم که در دنیا به خاطر مسأله‌ای و یا مصلحتی لازم بوده بیشتر باشند و باید برگردند و به آنچه در زندگی اوّل به آن نرسیده‌اند برسند، رجعت داشته باشند.

«آیه ۵۷ سورة بقره»

وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا
 عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ أَلْسَلَوْا كُلُوا مِنْ
 طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا
 وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

«ظللنا» یعنی سایه انداختیم.

«غمام» یعنی ابر.

«منّ» یک نوع شیرینی که به جای نان بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند و یا غذائی که شیرین و چسبنده و بسیار لذیذ بوده است.

«سلوی» یعنی مرغ بریان و یا پرندۀ مخصوصی که گوشتش بسیار لذیذ بود.

«کلوا» یعنی بخورید.

«طیّبات» یعنی پاکیزه ها، دلچسبها، طبع پسندها.

«ترجمه آیه ۵۷ سوره بقره»

و نیز ابر را فرمان دادیم تا در میان آفتاب
 سوزان بر سر شما سایه بیندازد و نازل نمودیم بر
 شما منّ و سلوی را و گفتیم از روزیهای پاکی که به
 شما داده‌ایم، بخورید. آنها به ما ظلم نکردند بلکه
 به خودشان ظلم نمودند. (۵۷)

«توضیح آیه ۵۷ سورة بقره»

«پیروی از نفس اماره بالسوء»

بدون تردید انسان تا وقتی هوای نفس دارد نمی تواند صد درصد همه کارهایش را صحیح انجام دهد. زیرا هوای نفس، انسان را خودسر و زمام گسیخته تربیت می کند و چون نفس اماره بالسوء بسیار انسان را به بدی و راحت طلبی امر می کند، طبعاً کم کم انسان یکپارچه راحت طلب شده و امراض روحیش زیاد می شود و ندانسته به خود ظلم می کند.

آیا اگر کسی خود را از رذائل پاک کرده باشد. و مهربانی خدای تعالی را ببیند، ممکن است به چیزی غیر از خدا فکر کند و لقاء او را نخواسته باشد؟ اینکه «بنی اسرائیل» به الطاف الهی توجّه نمی کردند با آنکه خدای تعالی به آنها بلکه به همه مردم با کمال محبت رفتار می کرده و می کند، آیا چیزی جز رذائل اخلاقی سبب این ناشکری بوده و آیا چیزی جز عدم تزکیه نفس مانع

توجه آنها به خدای تعالی می‌گردیده؟

در اینجا از باب نمونه خدای تعالی محبت‌های خود را به «بنی اسرائیل» ذکر می‌کند و در مقابل، بی‌توجهی آنها را در اثر عدم تهذیب نفس و ظلم آنها را به نفس خود یادآور می‌شود و این چنین محبت‌های خود را متذکر می‌گردد:

«ای بنی اسرائیل، برای آنکه آفتاب شما را اذیت نکند، ابرهای گسترده را وادار کردیم که بر سر شما سایه بیندازند تا در بیابان و در جاهای دیگر تابش آفتاب شما را ناراحت نکند». این کمال محبت یک دوست است به محبوبش که برای او سایبان درست کند که او از آفتاب اذیت نشود.

دیگر آنکه «قارچ» و یا «شیرینی» و چیزهائی از این قبیل و «مرغ بریان» و یا مرغی که خوردنش لذت را دارد برای آنها نازل می‌شد و به آنها مانند میزبان مهربانی می‌فرمود: «بخورید از این غذاهای پاک و پاکیزه که ما آنها را برای شما خلق نموده و رزق شما قرار داده‌ایم.

اما آنها به خاطر کفرانشان، به خاطر نداشتن کمالات و وجود رذائل اخلاقی شان، اگر چه به ما ظلم نکردند زیرا به ما ضرری نمی‌زنند، ولی به خود ظلم کردند و خود را از کمالات و معنویات دور نمودند». (۵۷)

از حضرت امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: در

بین الطلوعین من و سلوی که غذای روزانه بنی اسرائیل بود

بر آنها نازل می‌شد و اگر کسی از آنها خواب بود

نمی‌توانست روزی خود را دریافت کند. از این جهت

است که گفته‌اند خواب بین طلوع فجر و طلوع خورشید

کراهت دارد.

«آیات ۵۸ و ۵۹ سورة بقره»

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ
فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا
وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا
حِطَّةً نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ

«ادخلوا» یعنی وارد شوید، داخل شوید.

«القرية» یعنی محلی که مردم در آن برای زندگی جمع شوند. لذا گاهی به روستا و گاهی به شهر اطلاق شده است.

«رغداً» یعنی زندگی مرفه و راحت.

«سجداً» یعنی در حال خضوع و تذلل و در اصطلاح متشرعه سجده به معنی گذاشتن مواضع هفتگانه است بر زمین یا گذاشتن جبهه است بر خاک.

«حِطَّةً» یعنی تسلیمیم، فرود می آئیم، از گناهان ما درگذر.

«خطایاکم» یعنی خطاهای شما، کارهای نادرست شما.

«سنزید» یعنی زود است که زیاد کنیم.

الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى
 الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا
 كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

«المحسنين» یعنی نیکوکاران.

«فبدل» یعنی پس عوض کردند.

«رجزاً» یعنی اضطراب و بلاء، پلید و نجاست.

«السماء» یعنی بالا و چیزی که بالای سر انسان است.

«ترجمه آیات ۵۸ و ۵۹ سورة بقره»

و به یاد بیاورید زمانی را که به شما گفتیم
داخل این قریه شوید و از خوردنیهای آن هر چه
می خواهید بدون زحمت بخورید و داخل «در» در
حال سجده شوید و بگوئید: «حطة» تا ما گناهان
شما را ببخشیم و به نیکوکاران محبت بیشتری
خواهیم نمود. (۵۸)

ولی افراد ظالم این کلام را به جمله ای که به
آنها گفته نشده بود تبدیل کردند، پس بر ظالمین در
مقابل این عمل زشتشان عذابی از آسمان نازل
نمودیم، به خاطر اینکه اینها فاسق بودند. (۵۹)

«توضیح آیات ۵۸ و ۵۹ سوره بقره»

«اجازه ورود به بیت المقدس»

یکی از محبت‌های پروردگار به بنی اسرائیل این بود که به آنها اجازه داده شد از اراضی بیت المقدس و شامات استفاده کنند و از خوراکیهای آن هر چه می‌خواهند بخورند، نهایت نباید با کبر و غرور وارد شوند. بلکه باید در حال خضوع و خشوع کامل که نمودار آن «سجده» است، وارد گردند و بگویند: «حطّة» یعنی اقرار به گناه خود بکنند و بگویند: (حطّة) یعنی خدایا گناهان ما را بریز و ما را بیامرز و یا بگویند: «لا اله الا الله» تا خدای تعالی خطاهای آنها را ببخشد. و ضمناً برای نیکوکاران لطف و عنایتش را بیشتر می‌کند و به این وسیله کبر و نخوت و غرورشان که بدتر از هر مرض روحی است را از بین

می برد و یا آنها را کاهش می دهد. (۵۸)

اما باز هم در مقابل این محبت یک عده که در اثر داشتن صفات شیطانی و رذائل اخلاقی نمی توانستند در راه راست و صراط مستقیم حرکت کنند، سخن را عوض کردند و آنچه به آنها گفته شده بود، نگفتند و بلکه خدا و مردم مؤمن را استهزاء و مسخره کردند و بجای کلمه «حطّة» گفتند: «حنطة» یعنی ما اهل شکم و نان و خوراکیم و به غفران الهی کاری نداریم و حتی سجده نکردند و نشسته وارد اراضی بیت المقدس شدند.

خدای تعالی هم بر این عده از ستمکاران عذابی از آسمان نازل فرمود زیرا آنها فاسق بودند. (۵۹)

از این قضیه انسان باید عبرت بگیرد و بداند که با خدای تعالی نباید لجبازی کند و اوامر او را به مسخره بگیرد. زیرا خدای تعالی با همه محبتی که به بندگانش دارد اگر در مقام غضب قرار گیرد، بدترین عقوبتها را خواهد داشت.

« آیه ۶۰ سوره بقره »

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا
أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ

«استسقی» یعنی طلب نوشاندن، یا طلب آب نمودن.

«موسی» یعنی از آب گرفته شده و این کلمه عبری است.

«اضرب» یعنی بزن.

«بعصاك» یعنی با چوب دستی که در دست داری. با عصایت.

«الحجر» یعنی سنگ، کوه سنگی.

«انفجرت» یعنی باز شد.

مِنْهُ أَتْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ
 أَنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ
 رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ
 مَفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

«اثنی عشر» یعنی دوازده.

«عیناً» یعنی چشمه.

«اناس» یعنی مردم.

«مشربههم» یعنی محل آشامیدنشان.

«اشربوا» یعنی بیاشامید.

«لا تعثوا» یعنی نشر فساد و بدی را نکنید.

«ترجمه آیه ۶۰ سوره بقره»

و نیز به یاد بیاورید زمانی را که موسی برای قومش طلب آب نمود، ما به او گفتیم که عصایت را به سنگ بزن. وقتی او این کار را کرد، دوازده چشمه از آن سنگ بیرون آمد. هر کدام از دوازده فرقه قومش دانستند از کجا باید آب بنوشند.

بخورید و بیاشامید از رزقی که خدا به شما داده ولی در زمین کاربد و فساد نکنید. (۶۰)

«توضیح آیه ۶۰ سورة بقره»

«حضرت موسی و طلب آب»

بنی اسرائیل در بیابان «تیه» یعنی قبل از آنکه به اراضی مقدسه وارد شوند، آنچنان به بی‌آبی گرفتار گردیدند که نزدیک بود جانشان به لب آید، همه ضجه می‌زدند، همه گریه می‌کردند و می‌گفتند: از تشنگی هلاک خواهیم شد. حضرت موسی به در خانه خدا رفت و دست به دعا برداشت و گفت:

«الهی بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء و

بحق فاطمة سیده النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین

افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیاء

لما سقیت اولیاءک هؤلاء».

یعنی خدایا به حق محمد سرور و آقای پیامبران و به حق علی بن ابیطالب آقا و سرور اوصیاء و به حق فاطمه سرور و خانم زنهای عالم و به حق حضرت امام حسن سید اولیاء خدا و به حق حضرت امام حسین برترین شهداء و به حق عترت اینها و جانشینان اینها که آقایان تزکیه شدگان اند که این اولیاء را آب بدهی تا رفع تشنگی کنند.

خدای تعالی به حضرت موسی وحی فرمود: با عصایت به این سنگ بزن تا از آن دوازده چشمه جاری شود تا اولاد یعقوب (که دوازده نژاد از دوازده پسران یعقوب بودند) هر کدام به یک چشمه رو آورند و هردسته ای از آن انسانها بداند که از کجا باید آب را بردارند و با هم اختلاف نکنند و از رزق خدا بخورند و بیاشامند و کارهای مفسدانه و متکبرانه نکنند. (۶۰)

«سه سنگ مخصوص»

سه سنگ مخصوص در زمانهای قبل بوده به نام «حجرالاسود» و سنگ «مقام ابراهیم» و «سنگ بنی اسرائیل» که این سه سنگ از بهشت به زمین آمده و دو سنگ آن که حجرالاسود و سنگ مقام ابراهیم باشند در اسلام حفظ شده، زیرا متعلق به مردم مسلمان بوده و چون دین اسلام باید باقی باشد، این دو سنگ هم در مسجد الحرام محفوظ مانده است ولی سنگ بنی اسرائیل که از آن دوازده چشمه جاری شد یا باقی نمانده و یا

ناپدید گردیده است اما در کتاب کافی و کتاب اکمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل شده:

وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظاهر شوند منادی ایشان در میان لشکریان فریاد می زند: کسی غذا و آب بر ندارد و خود را زحمت ندهد. زیرا با آن حضرت سنگ بنی اسرائیل که مربع است و بر شتری حمل می شود و به منزلگاهی نمی رسد جز آنکه آب گوارائی از آن جاری می گردد که هر کس از آن بخورد و گرسنه باشد سیر می شود و اگر تشنه باشد سیراب می گردد. حتی حیوانات آنها هم همین استفاده را از آن آب می کنند.^۱

۱ - تفسیر صافی ذیل همین آیه.

«آیه ۶۱ سوره بقره»

وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نَّصْبِرَ عَلٰی
طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا
مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا

«طعام» یعنی خوردنی.

«واحد» یعنی یکی که دو داشته باشد ولی احد یکی است که دو ندارد.

«ادع» یعنی بخوان، دعا کن.

«يُخرج» یعنی خارج کند، بیرون آورد.

«بقْلِها» یعنی سبزیها و باقالیها.

«قِثَّائِها» یعنی خیار و خیار چنبر.

وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصْلِهَا
 قَالَ اتَّسَبِدُونِ الَّذِي هُوَ اَذْنِي
 بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اَهْبِطُوا مِصْرًا فَاِنَّ
 لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ
 الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبِ
 مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا
 يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
 النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ
 كَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

«فومها» یعنی حبوباتی که با آن نان می پزند. مثل گندم و جو.

«عدسها» یعنی دانه گیاهی است که آن را می پزند و می خورند و به فارسی هم آن را عدس و یا مرجمک می گویند.

«بصلها» یعنی پیاز و پیازچه.

«مِصْرًا» یعنی کشور مصر، مرز میان دو قطعه زمین.

«ذِلَّةٌ» یعنی خوار و ذلیل، سبک و بی مقدار.

«الْمَسْكَنَةُ» یعنی بی حرکت و درمانده.

«باءوا» یعنی دوباره و برگشت به قبل.

«عصوا» یعنی معصیت کردند.

«يعتدون» یعنی تجاوز نمودند.

«ترجمه آیه ۶۱ سوره بقره»

و به یاد بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی
 ما هرگز نمی‌توانیم بر یک نوع غذا صبر کنیم. از
 خدا بخواه که پروردگارت گیاهانی برای ما از آنچه
 در زمین می‌روید بیرون بیاورد از قبیل، سبزیجات
 زمین، خیار زمین، سیر زمین، عدس و پیاز زمین.
 موسی گفت: آیا شما غذای پست‌تری را به
 جای غذای بهتر تبدیل می‌کنید، فرود آئید به شهر
 مصر زیرا در آن برای شما آنچه را که

می خواستید خواهد بود.

و برای آنها ذلت و عدم موفقیت زده شده
 است و دوباره به غضب پروردگار مبتلا شدند. این
 به خاطر آن بود که به آیات پروردگار کفر
 می ورزیدند و بدون حقّی انبیاء را می کشتند. این به
 خاطر آن بود که معصیتکار و متجاوز بودند. (۶۱)

«توضیح آیه ۶۱ سوره بقره»

«چرا دوازده چشمه جاری شد؟»

بین بنی اسرائیل اختلاف بود. آنها مایل بودند که در همه چیز مستقل باشند. دوازده نژادی که از بنی اسرائیل به عنوان «اسباط» معروف بودند با آنکه همه با هم پسر عمو بودند ولی دوست نداشتند استقلال خود را از دست بدهند و ممکن بود که اگر از سنگ معهود تنها یک چشمه یا چند چشمه آب جاری شود، اختلافشان بالا بگیرد. لذا پروردگار متعال دوازده چشمه به نام دوازده سبط که هر کدام از این اسباط می دانستند که چشمه خاص خودشان کدام است، جاری فرمود تا اختلاف بیشتری در بین آنها بوجود نیاید. راستی چرا باید انسانها با هم اتحاد و یگانگی نداشته باشند چرا باید رذائل اخلاقی آنها به قدری بالا بگیرد که خدای تعالی مانند مربی

اطفال ظرف آنها را از هم جدا کند تا با هم دعوا نکنند. آیا تنهایی اسرائیل بودند که این چنین بودند یا اگر کسانی که تزکیه نفس نکرده‌اند به این وضع مبتلا شوند، آنها هم همین گونه‌اند. آری تزکیه نفس که خدای تعالی در قرآن آن قدر به آن اهمیت داده که پس از یازده قسم فرموده: «حتماً رستگاری مال کسانی است که نفس خود را تزکیه کنند»، موجب می‌شود که انسان حتی در مقابل برادران دینی خود ایثار داشته باشد، از منافع خود در مقابل دیگران صرف نظر کند، صفا و صمیمیت فوق العاده‌ای در مقابل آنها ابراز کند و همیشه دیگران و منافع آنها را بر خود و منافع خود ترجیح دهد و اگر بنی اسرائیل هم تزکیه نفس کرده بودند لا اقل پسر عموها را بر خود ترجیح می‌دادند و همه از یک چشمه آب می‌خوردند و هیچگونه دعوا و نزاعی با یکدیگر نمی‌داشتند. آنچنان که همین سنگ با حضرت ولی عصر علیه السلام در وقت ظهورشان خواهد بود و اصحابشان از آب آن استفاده می‌کنند بدون آنکه هر چشمه‌ای به گروهی اختصاص داشته باشد، همه با صفا و صمیمیت خاصی در کنار یکدیگر از آب آن می‌آشامند و بلکه یکدیگر را در نوبت بر خود ترجیح می‌دهند.

«هوای نفس، انسان را ذلیل می‌کند»

بدون تردید وقتی انسان هوای نفس داشته باشد و نفسش را کاملاً رام نکرده باشد، تنوع طلب بوده و لذت‌های نفسانی را بر مصالح خود ترجیح می‌دهد، غذاها را برای مزه و رنگ و طعمش می‌خورد و به منافعش کاری ندارد. ولی شخصی که عاقل است و سلامتی خود را بر هوای نفس ترجیح

می دهد هیچگاه خوراکیها را تنها برای رنگ و طعمش نمی خورد بلکه به فکر خواص و فائده آنهاست، آنچنان که مریض دارو را برای فائده اش می خورد و مزه و طعمش برای او اهمیّت ندارد.

بنی اسرائیل که از من و سلوی در بیابان تیه استفاده می کردند، از غذاهای بهشتی می خوردند و مائده آسمانی برای آنها نازل می شد و کوچکترین ضرری از خوردن آنها نمی دیدند بلکه هیچگونه میکرب و فساد و وارد غذاهای آنها نمی گردید. راحت زندگی می کردند و به مبارزه با فساد می پرداختند. اما هوای نفس آنها نگذاشت، تنوع طلبی آنها به آنها اجازه نداد که مرهون لطف الهی باشند و از غذاهای خوب و پاکیزه استفاده کنند. بلکه پیاز و سبزی و خیار و گندم و عدس از حضرت موسی درخواست کردند و به او گفتند: از پروردگارت بخواه که اینها را برای ما در زمین برویاند. حضرت موسی در پاسخ آنها گفت: شما مایلید غذاهای پاک و مائده های آسمانی را به این گونه غذاهای پست و معمولی عوض کنید؟ حالا که این گونه فکر می کنید وارد شهر شوید، همه آنهایی که خواسته اید در آنجا هست ولی از این به بعد به خاطر آنکه نشانه های الهی را کفران کرده اید و به خاطر آنکه پیامبران الهی را بی جهت کشته اید، خدای تعالی ذلت و بدبختی را برای شما مهیا کرده. این به خاطر عصیان و تجاوز شما بوده است.

«قضای الهی چیست؟»

تردید نیست که هیچگاه پروردگار متعال به بندگان ظلم نمی کند یعنی بی جهت آنها را معذب نخواهد نمود و همه گرفتاریهای بشر به خاطر

اعمال نادرست خود او است در عین آنکه هر چه به انسان می رسد از جانب خدای تعالی است و قضاء او است.

توضیح آنکه: انسان وقتی گناه می کند بدون آنکه خودش متوجه شود پروردگار عادل حکیم در دادگاه عدلش او را غیباً و یا اگر اهل کمالات و معنویت باشد و حضور الهی را درک کند، حضوراً محاکمه می کند و سپس درباره جرائم او قضاوت می فرماید و او را به عذابی که مستحق است محکوم می فرماید.

در اینجا بعضی از انسانها آن قدر در خواب غفلت فرو رفته اند که متوجه گناهی که کرده اند نبوده و از محکمه هم اطلاعی ندارند و از جریمه هم بی خبرند. فقط اگر مبتلا به مرض و یا ناراحتی دیگری می شوند آه و ناله شان بلند می شود و از خدای تعالی گله مندند.

ولی بعضی از اولیاء خدا اولاً از ترس محکومیت، به هیچ وجه گناه نمی کنند و اگر هم گناهی از آنها سر بزند آماده دادگاه شده و خود را برای جریمه دادن مهیامی کنند و با رضایت کامل مخصوصاً که می دانند این قضاوت را خدای غفار و عفو و رحیم که از بیشتر گناهان می گذرد کرده، مهیای جریمه دادن شده و آن را می پردازند و خوشحالند که مسأله به آسانی تمام شده و به قیامت نیفتاده است.

در آیه ۶۱ سورة بقره خدای تعالی می فرماید: این ذلّت و مسکنت بر بنی اسرائیل به خاطر معصیتهائی از قبیل کشتن انبیاء علیهم السلام و کفران نعمتهای الهی است که خدای تعالی در مقابل این گناهان تنها ذلّت و مسکنت را برای آنها در قضاوتش جریمه قرار داده که باید آنها قبول کنند.

«آیه ۶۲ سوره بقره»

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا
 وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
 فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

«هادوا» یعنی به دین یهودیت گرویده‌اند.

«نصاری» یعنی جمعیت مسیحیت که آنها را نصرانی هم می‌گویند، زیرا آنها منسوب به شهر ناصره هستند.

«صابئین» یعنی ستاره‌پرستان، آنها مدّعی هستند که در دین صابئی بن شیث بن آدم (ع) اند.

«ترجمه آیه ۶۲ سورة بقره»

کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی
و یا نصرانی و یا صابئین هستند هر که از آنها به
خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام
دهد اجرشان در نزد پروردگار محفوظ است، نه
خوفی بر آنهاست و نه آنها محزون
می شوند. (۶۲)

«توضیح آیه ۶۲ سوره بقره»

«ایمان به مبدأ و معاد»

لازمه ایمان به مبدأ و معاد پیروی از اسلام است. زیرا از نظر قرآن و اهل بیت پیغمبر ﷺ که مفسران واقعی قرآنند، تنها خدائی را که اسلام معرفی کرده صحیح بوده و پیروی از این آئین مقدس انسان را به معرفت واقعی الهی می‌رساند.

پس اگر کسی ایمان صحیحی به خدای تعالی و روز قیامت داشته باشد، طبعاً باید ایمان به قرآن و اسلام نیز داشته باشد و اگر اعمالش صالح و شایسته باشد، یعنی واجبات اسلام را انجام دهد و محرمات اسلام را ترک کند و تزکیه نفس نماید، هر که باشد، چه یک فرد مسلمان به ظاهر مؤمن و یا

یک یهودی و یا یک نصرانی و یا یک ستاره پرست و یا زرتشتی و بودائی فرقی نمی‌کند، سابقه اش مطرح نیست، به مجرد آنکه اعمال فوق را طبق دستور اسلام انجام داد، مسلمان واقعی است و بلکه از اولیاء خدا است که اجرش نزد خدا محفوظ است و هیچ گونه خوف و ترسی نباید داشته باشد و نباید به خاطر هیچ چیز محزون گردد، آنچنان که اولیاء خدا به صریح قرآن این چنین اند.

«اعتقادات صحیح انسان را نجات می‌دهد»

آنچه انسان برای عالم آخرتش نیازمند است سه چیز است: اول اعتقادات صحیح، دوم تزکیه نفس، سوم اعمال صالحه.

اگر کسی اعتقادات صحیح بخصوص درباره مبدأ و معاد نداشته باشد اهل جهنم است و اگر این بی اعتقادی از روی عناد و دشمنی باشد، در جهنم مخلّد خواهد بود. چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فرازی از دعای کمیل می‌فرماید: «و ان تَخْلَدَ فِيهَا الْمَعَادِينُ» و اما اگر کسی تزکیه نفس نکرده باشد ولی اعتقادات صحیح داشته باشد، او را به جهنم نمی‌برند ولی در بهشت هم جایی برای کسانی که امراض روحی داشته باشند، یافت نمی‌شود. زیرا اگر این چنین افرادی را به بهشت راه بدهند تمام مشکلاتی را که در دنیا این افراد بوجود آورده‌اند در آنجا هم بوجود خواهند آورد. پس باید اینها تزکیه نفس کنند و شاید طولانی بودن روز قیامت به خاطر تزکیه نفس این افراد باشد و تا آنها خود را صد درصد از صفات رذیله پاک نکنند، به بهشت نمی‌روند.

و اما اگر کسی فقط معصیتکار باشد، اگر گناهانش او را به تکذیب خدا و اولیائش نکشانده باشد و اعتقادات او را از بین نبرده باشد، خدای مهربان او را می بخشد و او را مشمول شفاعت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قرار خواهد داد.

«آیات ۶۳ و ۶۴ سورة بقره»

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا
فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَ أَذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِّنَ
الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾

«الطور» یعنی کوه و سنگی که در سینا بوده است.

«ترجمه آیات ۶۳ و ۶۴ سوره بقره»

و به یاد بیاورید زمانی را که عهد و میثاق از
 شما گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم
 و گفتیم با قدرت و قوت آنچه را به شما داده ایم
 بگیرید و متذکر آنچه در آن هست باشید، شاید
 اهل تقوی گردید. (۶۳)

ولی پس از آن شما روگردانیدید و اگر فضل
 خدا و رحمت او بر شما نبود، شما از زیانکاران
 بودید. (۶۴)

«توضیح آیات ۶۳ و ۶۴ سورة بقره»

«تربیت از راه صحیح»

گاهی مربی مجبور می شود برای عادت دادن آن کسی که تحت تربیت او است به خشونت متوسل گردد.

توضیح آنکه مربی (هر که باشد) بیشتر ترجیح می دهد که بتواند با مهربانی و محبت و ملایمت مربوب خود را تربیت کند و چون مربی اکثراً نسبت به آن کسی که تحت تربیت است، محبت فوق العاده ای دارد، نمی خواهد او را به ناراحتی و زحمت بیندازد. اما گاهی سرسختی و نافرمانی مربوب موجب می شود که مربی دست به خشونت بزند که در این صورت اول او را می ترساند و در مرحله دوم عملاً به او فشار وارد می کند تا

او رام شود و بتواند با راحتی و مهربانی او را تربیت کند.

خدای تعالی با آنکه بندگان را خیلی دوست دارد و همه جا خود را رحمن و رحیم نسبت به آنها معرفی کرده است و هیچگاه نمی خواهد با غضب و خشونت بندگان را تربیت کند ولی گاهی همان محبتش ایجاب می کند که یا بنده اش را بترساند و یا به او فشار آورد تا او را ملایم کند و او را تربیت نماید. مثلاً در خصوص بنی اسرائیل هر چه خدای تعالی مقتضی بود به آنها محبت کرد. ولی آنها در اکثر موارد کفران کرده و نافرمانی نمودند و خدای تعالی در بیشتر آنها عفو شان کرد و صرف نظر فرمود ولی وقتی که حضرت موسی از کوه طور برگشت و کتاب تورات را برای آنها آورد و به آنها فرمود: «کتابی برای شما آورده ام که قوانین الهی را در زندگی به شما تعلیم می دهد و حلال و حرام را به شما معرفی می کند و باید زندگی خود را طبق آن مقررات تنظیم نمائید»، آنها فکر کردند که تکالیف مشکلی برای آنها آورده و گفتند: «کی ممکن است این را قبول کند و خود را محدود به این قوانین نماید؟» و بالأخره بنای مخالفت را گذاشتند و از دستور حضرت موسی سرپیچی کردند.

در اینجا خدای تعالی بنای ترساندن و احیاناً فشار آوردن به آنها را گذاشت. لذا به ملائکه دستور فرمود تا سنگ بزرگی از کوه بردارند و بالای سر آنها نگه دارند و حضرت موسی اعلام کند که اگر برای عمل کردن به تورات با من عهد و میثاق ببندید و از این سرپیچی و تمرد دست بکشید، این عذاب از شما برطرف خواهد شد و الا این سنگ بر سر شما فرود خواهد آمد

و همه شما را هلاک خواهد کرد. بالاخره آنها تسلیم شدند و با حضرت موسی پیمان بستند که به دستورات تورات عمل کنند و خدای تعالی عذاب را از آنها برداشت و سنگ را به جای دیگر انداخت. این به خاطر آن بود که آنها متعهد به عمل کردن دستورات تورات شوند و از این راه به سعادت کامل برسند و ربوبیت الهی ایجاب می کرد که بوسیله ترساندن، برای عمل کردن به دستورات تورات از آنها تعهد بگیرد. اگر چه ممکن است این گونه تعهد گرفتن برای بنی اسرائیلی که در زمان حضرت موسی بودند زیاد مفید نباشد ولی در مجموع تعهد گرفتن از جمع و قوم و قبیله ای به هر نحوی که باشد برای تثبیت احکام و قوانین الهی بخصوص برای آیندگان بسیار مفید است. به خصوص که از احادیث استفاده می شود در تورات نام پیغمبر اسلام ﷺ و جمیع خصوصیات آن حضرت و اینکه باید بنی اسرائیل به او ایمان بیاورند و نام ائمه اطهار علیهم السلام و اینکه آنها سادات و بزرگان خلق هستند و آنها عدل و داد و حق را در سراسر عالم برپا می دارند، بوده است.

«یکی از صفات حمیده انسان»

«قاطعیّت و اظهار قدرت است»

جمله «خُذُوا مِنَّا بُقُوَّةً» که در آیه ۶۳ سورة بقره هست به بنی اسرائیل در گذشته فرموده و به ما امروز می گوید: یکی از چیزهائی را که خدای تعالی از بندگانش در کارهای صحیح می خواهد، قاطعیّت و اظهار قدرت است. قاطعیّت و جدی بودن در زندگی و بخصوص در عقائد بسیار اهمیت دارد. اکثر کسانی که بی بندوبار و معصیتکارند در عقائد و دین و اعتقاد به خدای

تعالی و روز قیامت قاطع نبوده و آنها را جدی نگرفته اند و در مقابل اولیاء خدا کسانی هستند که نسبت به معارف و دینشان جدی و قاطع بوده و اگر جان و مالشان از بین می رفته نمی گذاشتند عقائد و دینشان از بین برود. آنها به مجرد آنکه احساس خطر درباره دینشان می کرده اند با قاطعیّت و ابراز قدرت از آن دفاع می نموده و دستورات دینی خود را با قدرت نگهداری می کردند. در اینجا خدای تعالی همین را از بنی اسرائیل و همه مردم مسلمان می خواهد و می فرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» یعنی آنچه را که ما به شما می دهیم با قوّت و قدرت بگیرید و از آن محافظت کنید و نگذارید کتاب خدا دستخوش دست تحریف کنندگان واقع شود ولی متأسفانه یهود این دستور را عملی نکردند و تورات تحریف شد ولی مردم مسلمان به راهنمایی ائمه اطهار (علیهم السلام) با قاطعیّت از قرآن محافظت نمودند و نگذاشتند حتی یک آیه یا یک کلمه از قرآن به عنوان تحریف حذف شود. آنها بابت توجّهی تورات را از دست دادند ولی اینها با قوّت و قدرت قرآن را حفظ نمودند.

«اهمّیت عمل به کتاب خدا»

منظور از ارسال رسل و انزال کتب عمل کردن به دستورات و قوانین الهی است و منظور از عبادت و عمل کردن به دستورات الهی رسیدن به مقام تقوای خاصّ الخاص است که بعد از تزکیه نفس حاصل می شود، یعنی در تقوای عام و حتّی تقوای خاص انسان ممکن است خود را به ترک گناه و تقوی مجبور کرده و یا وادار کند ولی وقتی تزکیه نفس کرد و خود را در زمره عباد الرحمن قرار داد و ملکه تقوی در او پیدا شد، خود بخود به تقوای

حقیقی عمل می کند و به هیچ وجه گناه نخواهد کرد و بلکه از گناه خوشش نمی آید که این مرحله از تقوی را تقوای خاص الخاص می گویند. در اینجا خدای تعالی به بنی اسرائیل و بلکه به همه مردمی که از جانب پروردگار کتابی به دست آنها رسیده می فرماید: محتوای کتاب را به یاد داشته باشید، نه آنکه تنها به خواندنش اکتفا کنید که این مطلب از کلمه «وَادْكُرُوا مَا فِيهِ» به دست می آید. در این صورت شاید بتوانید خود را به تقوای حقیقی و یا تقوای خاص الخاص برسانید.

یعنی اگر چه با عمل کردن به دستورات کتاب، اهل تقوای شویید ولی اگر ادامه دهید و تقوا را ملکه خود قرار دهید و تزکیه نفس نمایید شاید بتوانید دارای تقوای خاص الخاص گردید و بنده واقعی خدای تعالی شوید. (۶۳)

«مهربانی و فضل الهی شامل می شود»

بدون تردید افراد سست و کم همت همیشه عقب قافله علم و دانش و بلکه عقب تمام فضائل انسانی حرکت می کنند. آنها همیشه مورد تحقیر دیگران واقع شده و باید به آنها ترحم شود. اگر این افراد مانند سائرین همت می داشتند، دارای استقامت و قوت بودند و قدرت تصمیم گیری آنها جدی تر بود و یا لا اقل می فهمیدند که چه منافعی را به خاطر نداشتن استقامت از دست می دهند، یک لحظه به این حالت باقی نمی ماندند. اما متأسفانه بنی اسرائیل و کسانی که مانند آنها در تصمیم گیری و اراده ضعیف اند از تعهد خود در مقابل پروردگار رومی گردانند و اگر فضل الهی شامل حالشان نشود

بسیار ضرر می‌کنند. زیرا سرمایه عمر خود را به باد داده و از تمام سعادت‌ها دور شده‌اند ولی بعکس اگر اینها دارای استقامت شوند و از تعهدات و پیمانهای خود رونگردانند و آنها را فراموش نکنند، منافع زیادی نصیبشان خواهد شد که یکی از آن منافع این است که ملائکه در دنیا و آخرت به کمک آنها خواهند آمد و روز بروز مقاومتشان در مقابل سختیها بیشتر خواهد شد. (۶۴)

«آيات ٦٥ و ٦٦ سورة بقره»

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ
 فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
 خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ
 يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً
 لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

«ترجمه آیات ۶۵ و ۶۶ سوره بقره»

و شما حتماً می دانستید آنهایی از شما مردم
 که در روز شنبه از حدّ خود تجاوز کردند، ما به آنها
 گفتیم که به صورت بوزینه های مطرود
 درآئید. (۶۵)

ما آنها را برای مردم آن وقت و نسلهای بعد
 عبرت و برای اهل تقوی موعظه و پند قرار
 دادیم. (۶۶)

«توضیح آیات ۶۵ و ۶۶ سورة بقره»

«نیرنگ و نفاق در احکام الهی»

شاید بدترین صفات رذیله برای انسان عادت نمودن به خدعه و نیرنگ است که حتی بعضی آن را در احکام الهی نیز پیاده می کنند. آنها فکر نمی کنند که خدای تعالی از همه چیز و از همه خطورات قلبی بشر آگاه است و از نیرنگ آنها کاملاً مطلع است. آنها نمی دانند که پروردگار متعال نمی گذارد قوانینش دستخوش افراد کم درک و نیرنگ باز گردد. غضب الهی بیشتر از هر کس به آنهایی متوجه می شود که این چنین باشند. یعنی بخواهند با نیرنگ از قوانین الهی سرپیچی کنند و در عین آنکه گناه کرده اند خود را بی گناه معرفی نمایند. خدای تعالی بنی اسرائیل را به خاطر همین کار به صورت «بوزینه»

درآورد، آنها از صید ماهی در روز شنبه نهی شده بودند و بنا بود ماهیان دریا در آن روز مورد تجاوز قرار نگیرند. بنی اسرائیل هم به عقیده خودشان از این قانون پیروی می کردند و روز شنبه ماهی نمی گرفتند ولی نیرنگ زدند. یعنی روز شنبه در کنار دریا حوضچه هائی می کنند و با خود می گفتند ما از حوضچه کندن که نهی نشده ایم، ماهیها وقتی از کنار این حوضچه ها عبور می کردند چون حوضچه ها گودتر از سطح دریا بودند ماهیها در میان حوضچه ها می افتادند و نمی توانستند به راحتی از آن حوضچه ها بیرون بیایند. بنی اسرائیل روزیکشنبه به راحتی و بدون زحمت می رفتند و ماهیها را صید می کردند. خدای تعالی آنها را به صورت «بوزینه» مسخ نمود و آنها را مژود فرمود.

«روش عقلاء عبرت گرفتن از هر چیزی است»

یکی از صفات حمیده انسان که صد درصد بشر را به کمالات و علم و تجربه می رساند و به انسان رشد می دهد، عبرت گرفتن از هر جریان تاریخی و از هر موضوع عبرت انگیزی است.

در قرآن خدای تعالی پس از آنکه قضایای بنی اسرائیل را نقل می کند، می فرماید: ما آنها را یعنی بوزینه شدنشان را و عقوبتهای دیگر آنها را برای مردم آن زمان و مردم زمانهای بعد مایه عبرت و پند قرار دادیم. یعنی کسانی که قصص قرآن را می خوانند باید بدانند که پروردگار متعال منظورش از نقل این قصه ها جز عبرت گرفتن عقلاء چیز دیگری نبوده است. اینها قصه های دروغین نیست، اینها رمان و حکایتهای بافتنی نیست، بلکه عبرت است،

پند و اندرز است، اینها موعظه و نصیحت برای آنهایی که اهل تقوی هستند می باشد، یعنی آنهایی که نفس خود را از آلودگیها و صفات رذیله نجات داده اند و قلب خود را پاک و شفاف نموده اند و از هر جریان بی برداشت صحیحی به نفع زندگی، به نفع کمالات و به نفع دنیا و آخرت خود نموده اند، هست.

اگر انسان بکوشد که از دنیای خود، از اطراف و جوانب زندگی خود، از آثار و نشانه های مردم دنیای خود و از عاقبت مردم خوب و مردم بد، از زمانهای قبل و زمان خود پند بگیرد، یعنی با دقت مسائل آنها را تحلیل کند و برداشتهایی از تجربیات و حکایات آنها داشته باشد و آنها را به کار ببندد، بسیار موفق خواهد بود و زود به کمالات می رسد و اگر اهل تقوی باشد، به کمال آن خواهد رسید و اگر اهل تقوی نباشد، حتماً اهل تقوی خواهد شد.

«آیات ۶۷ تا ۷۳ سورہ بقرہ»

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا
اتَّخِذْنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ
أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يَبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ
إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ
ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ

لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنَهَا قَالَ إِنَّهُ
يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا
تَسْرُّ النََّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ
عَلَيْنَا وَ إِنَّا إِنشَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾
قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ
الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ
لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ
فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَ
إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ
مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا
أَضْرِبُوهُ بِعَصَاهُ كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ
الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾

«ترجمه آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره بقره»

و به یاد بیاورید آن زمانی را که موسی به قومش گفت: خدا به شما امر فرموده که ماده گاوی را بکشید. گفتند: ما را به مسخره گرفته ای؟! موسی گفت: به خدا پناه می برم از اینکه جزء نادانان باشم. (۶۷)

گفتند: از خدایت برای ما بخواه که ماهیت این ماده گاو را روشن کند.

موسی گفت: خداوند می فرماید که آن نه پیر و از کار افتاده است و نه جوان کار نکرده، بلکه

بین اینهاست. پس انجام بدهید آنچه را که امر شده‌اید. (۶۸)

گفتند: از خدایت بخواه که برای ما بیان کند رنگش چگونه است؟ موسی گفت: خداوند می‌فرماید این ماده گاو، زرد یک رنگ که رنگ زردی آن‌بیننده را مسرور می‌کند، است. (۶۹)

گفتند: ای موسی از خدایت بخواه که ماهیت این گاو را بالاخره کاملاً روشن کند. زیرا این ماده گاو برای ما مشتبه شده و ما انشاءالله هدایت خواهیم شد. (۷۰)

موسی گفت: خدایم می‌فرماید که آن گاوی است که نه برای شخم زدن زمین رام شده و نه برای آب کشیدن زراعت آماده شده است از هر عیبی سالم است و هیچ گونه رنگ دیگری در آن نیست.

گفتند: حالا حرف صحیح و کامل را آورده‌ای پس آن گاو را ذبح کردند و حال آنکه نمی‌خواستند این کار را بکنند. (۷۱)

و به یاد بیاورید آن زمانی را که کسی را کشتید، سپس درباره قاتل او به نزاع پرداختید و یکدیگر را متهم کردید و خدا خارج می‌کند آنچه

را که کتمان می نمودید. (۷۲)

سپس ما به شما گفتیم که بعضی از اجزاء گاو
را به آن مقتول بزنید. این چنین خدا مرده‌ها را زنده
می‌کند و نشانه‌های خودش را به شما نشان
می‌دهد. شاید شما عقلتان را به کار بیندازید. (۷۳)

«توضیح آیات ۶۷ تا ۷۳ سورة بقره»

«قضیه عجیب گاو بنی اسرائیل»

مرد صالحی که پیر شده بود و می دانست که به زودی از دنیا خواهد رفت. او را زر و زیور از یاد خدا باز نمی داشت و به فکر اندوختن مال و منال دنیائی نبود. ولی یک ماده گاوی داشت که در مناجاتش با پروردگار عرض می کرد:

خدایا من این ماده گاو را برای پسرم باقی می گذارم و آنها را به تو می سپارم تا پسرم بزرگ شود و از گاو استفاده کند.

پیرمرد پس از چندی از دنیا رفت و ماده گاو برای پسرش باقی ماند، آن

پسر همه روزه گاو را به چرامی برد و از آن استفاده می کرد. از آن طرف مرد ثروتمندی بود که اموال زیادی داشت و پسر بسیار برازنده ای داشت که بعد از فوتش از او باقی مانده و تمام ثروت پدر به او رسیده بود و اسمش «عامیل» بود اما پسر عموهایش که فقیر و تهیدست بودند به او حسد کردند و او را شبانه و مخفی کشتند و به جمع دیگری از اقوام بنی اسرائیل کشتن او را تهمت زدند و خود آنها برای خونخواهی قیام کردند و بالأخره غوغائی در میان اقوام بنی اسرائیل بر پا شد، تا جائی که می خواستند یکدیگر را بکشند. ناچار به محضر حضرت موسی رفتند تا آن حضرت در میان آنها قضاوت کند و حق را برای آنها روشن نماید. حضرت موسی بوسیله وحی که از جانب خدای تعالی به او رسیده بود، به آنها فرمود: ماده گاوی را ذبح کنید و دُم آن گاو را به بدن مقتول بزنید تا زنده شود و مقتول قاتل خود را معرفی نماید.

بنی اسرائیل از شنیدن این جمله تعجب کردند و گفتند: شما ما را ریشخند و مسخره می کنید؟ حضرت موسی فرمود: مسخره کردن و دیگران را استهزاء نمودن کار نادانان است و من به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم.

بنی اسرائیل از حضرت موسی خواستند که از خدای تعالی نشانه های گاوی که دمش مرده زنده می کند را بپرسد و به آنها بگوید. حضرت موسی از طریق وحی گفت:

خدای تعالی می فرماید که آن گاوی است که نه آن قدر پیر است که از کار افتاده باشد و نه زیاد جوان و بکر است. بلکه میان سال است و اضافه می فرماید که هر چه زودتر آنچه را که به شما امر شده، انجام دهید.

آنها گفتند: از خدایت بخواه که برای ما بگوید که این گاو رنگش چگونه است.

حضرت موسی گفت: خدایم می فرماید که رنگ گاو زرد کامل و خالص است و آنچنان خوش رنگ است که هر بیننده ای از آن خوشش می آید و مسرور می شود.

بنی اسرائیل گفتند: از خدا جمیع خصوصیات این گاو را بپرس چون ما نمی دانیم در میان گاوها کدام را انتخاب کنیم. این گاو برای مامشبه شده است و انشاء الله ما با این جواب کاملاً راهنمایی خواهیم شد.

حضرت موسی جواب آورد و فرمود: خدایم گوید که آن گاو نه آن قدر رام است که زمین را بشود با او شخم زد و نه با او می توان برای زراعت آب کشید. بدن سالمی دارد و خطّ و خالی ندارد.

بنی اسرائیل گفتند: حالاً فهمیدیم که آن گاو کدام است و حالا تو حقّ مطلب را بیان کردی و لذا برای تجسّس و تحقیق از گاوی که این چنین خصوصیتی را داشته باشد حرکت کردند و تنها همه خصوصیات را در همان گاوی که آن پسر یتیم داشت پیدا کردند و آن را به قیمت زیادی از او خریدند و گاو را کشتند. اگر چه نمی خواستند این کار را بکنند.

اما ای بنی اسرائیل به یاد بیاورید وقتی که شما کسی را کشتید و در آن اختلاف داشتید ولی خدا آنچه را که شما پنهان می نمودید روشن فرمود. خدای تعالی می گوید: ما فرمان دادیم که بدن مقتول را به بعضی از اجزاء گاو بمانند که طبق روایات بدن مقتول را به دم گاو زدند و آن کشته زنده شد و خدا به بنی اسرائیل فهماند که خدا چگونه مرده را زنده می کند و نشانه خود

را به آنها ارائه داد، شاید عقل خود را به کاربندازند.

«این سوره به خاطر این قضیه» «سوره بقره نامگذاری شده است»

سوره «بقره» که بزرگترین سوره‌های قرآن است و ۲۸۶ آیه دارد و دهها حکایت و صدها مطلب مهم و حکمت آمیز دارد. به خاطر این قضیه اسمش سوره «بقره» شده است.

مگر این قضیه چقدر مهم است که محور همه مطالب این سوره گردیده است؟ باید درباره این قضیه تعمق بیشتر و تدبیر زیادتری نمود و شاید به خاطر آنکه گاو وجود پربرکتی است و بیشترین رشد اقتصادی یک جامعه بخصوص روستائیان بر دوش گاو است، بزرگترین سوره قرآن به نام سوره بقره شده و به این وسیله خدای تعالی خواسته مردم را به اهمیت وجود این حیوان متوجه کند، یا شاید در این قضیه چون آن قدر به گاو اهمیت داده شده که جزئی از بدنش را اگر به مرده انسان بزنند زنده می شود و از طرفی به بشر فهمانده که نفعش در صورتی است که آن کشته شود و از گوشت و اجزاء بدن او برای زندگی انسانها استفاده شود نه آنکه مثل جمعی از مردم بگویند کشتن گاو جائز نیست و چون این قضیه مذهب اسلام را از آن افراط و این تفریط پاک معرفی می کند و این معرفی مهمترین خصوصیت دین مقدس اسلام است که آن دین در صراط مستقیم بوده و باموفقیت، پیروانش را در صراط مستقیم به کمالات می رساند، در نام این سوره به این قضیه توجه شده و اسم این سوره را سوره «بقره» گذاشته اند.

«بی ادبی و بی اعتنائی به خدا»

«از بزرگترین گناهان است»

در این قضیه بنی اسرائیل بی ادبی و بی اعتنائی خود را نسبت به پروردگار اظهار کرده اند، با آنکه خدای تعالی به آنها کمال محبت رانموده است. اوّل آنکه استهزاء و مسخره نمودن دیگران که کار نادانان و جاهلان است به خدا و پیغمبرش نسبت دادند و گفتند: ما را مسخره کرده ای؟ چه معنی دارد که جسد کشته گاو، مرده انسان را زنده کند؟ آنها به قدری این کلام را زشت ادا کردند که پیغمبر خدا حضرت موسی فرمود: پناه بر خدا که من از جاهلان باشم و کسی را بخوام مسخره کنم. دیگر آنکه مکرّر این گونه مطلبشان ادا می کردند: حالا پروردگارت را بخوان و از او بپرس که این گاو چگونه است. آنها می خواست بگویند از پروردگار عزیزمان، خدای مهربانمان، خدای قادر و حکیمان سؤال کن که این گاو رنگش و خصوصیاتش چگونه است. مگر آنها خدای دیگری داشتند که به حضرت موسی گفتند: «خدایت». باید گفت بلی زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْغِبْلَ»^۱ یعنی دل آنها متوجّه گوساله بود و خدای آنها همان گوساله بود. لذا به آنها دستور داده شد که گاو را بکشند و خدای خود را از بین ببرند و آنها با حضرت موسی یک خدا داشته باشند.

در اینجا بنی اسرائیل و در هر کجای دیگر و هر کس اگر متوجّه عظمت

پروردگار نباشد و بابی اعتنائی نام خدا را ببرد و او و یا رسولش را به کارهای جاهلانه نسبت بدهد. بدترین و بزرگترین گناه را کرده و در زمره کفار و فساق محسوب می شود.

«مردم قشری معنویات و معجزات را باور نمی کنند»

بعضی از مردم معتقدند که چیزهای حقیقی و واقعی همان چیزهائی است که با حواس ظاهری احساس می شود و آنچه را که فلسفه اش را نفهمد و یا با حواس پنجگانه خود احساس نکنند، قبول نمی کنند. این افراد بسیار کم درک و کم استعداد و کوتاه فکرند، اینها معجزات انبیاء و ائمه اطهار (علیهم السلام) و کرامات اولیاء خدا را قبول ندارند، این عده به دودسته تقسیم می شوند. یک دسته از آنها این حقایق را نمی فهمند و منکر هم نمی شوند و عنادی هم به خرج نمی دهند. بلکه می گویند: هر چه به گوشمان از عجائب رسید و نتوانستیم هضمش کنم در بقعه امکان آن را می گذاریم تا برهانش به ما برسد.

اما جمعی که در جهل مرکب هستند و تزکیه نفس نکرده اند و دشمن آنچه را که نمی توانند بفهمند هستند، عناد می ورزند و بد و بیراه می گویند و در جهل مرکب ابدالدهر می مانند و سدّ راه موفقیت دیگران می شوند. این افراد به نویسندگان مسائل معنوی اعتراض دارند که فلان قضیه قابل هضم نیست، فلان مطلب قبول کردنش مشکل است و مامی دانیم که اکثر امور معنوی برای مردم عادی غیر قابل هضم است. پس اینها نمی خواهند امور معنوی اشاعه پیدا کند و از طرف دیگر این خدای تعالی است که با نقل قضیه گاوبنی اسرائیل توی دهن این عده از افراد کم درک می زند و برای مردم

دنیا در کتاب خودش قضیه‌ای را که قطعاً از همه قضایای معنوی بیشتر غیر قابل هضم است، بیان می‌کند.

آیا چگونه ممکن است اجزاء بدن بی جان حیوانی بتواند مرده انسانی را جان ببخشد؟ اینها فکرمی‌کنند که اولیاء خدا برای گاو یا اجزاء گاوبی جان این قدرت را قائلند، چه اشتباهی می‌کنند و چقدر فکر آنها کوچک است که این گونه‌می‌اندیشند. اولیاء خدا همه کارها را تحت اراده الهی می‌دانند و خدا را در مقابل هر کاری قادر مطلق می‌شناسند. فقط روی مصالحی وسیله‌ای که خدای تعالی برای کاری منظوری کند تفاوت دارد. همه معجزات و خوارق عادات و کرامتها در حقیقت کار خدا است ولی به نام بندگان و یا هر چه را که او مصلحت بداند تمام می‌کند. بنی اسرائیل در عین آنکه در آخر کار دستور حضرت موسی را عمل کردند ولی در ابتدا مثل همه کسانی که وقتی با این مسائل روبرو می‌شوند با ناباوری برخورد می‌کنند، بودند و نمی‌توانستند قبول کنند که دم گاو بتواند مرده را زنده کند ولی وقتی با چشم خود مشاهده کردند، متوجه عظمت قدرت پروردگار گردیدند و فهمیدند خدای تعالی دست در کار است و مرده‌ها را این گونه زنده می‌کند.

«خدا و رسولش مرتبی جامعه‌اند»

از دوران قدیم به خاطر منافعی که بشر از گاو ماده می‌برده این حیوان برای انسانهای آن وقت محترم و محبوب بوده است. اگر انسانها را به حال خود واگذارند و آنها را وادار به تزکیه نفس نکنند، غالباً در محبت جانب افراط را انتخاب می‌کنند.

در زمان حضرت موسی کم کم گاو به عنوان مقدّس ترین حیوان و یا حیواناً به عنوان مظهر اتمّ پروردگار و بلکه به عنوان خدا پرستش می شد، چنانکه گوساله سامری مورد پرستش واقع گردید.

بر این اساس آنها به هیچ عنوان گاو رانمی کشتند و در مقابل، از او احترام می کردند. خدای تعالی بوسیله این قضیه آنها را وادار به کشتن گاو فرمود و به آنها فهماند که باید از گاو همه نوع استفاده کنید و بیشتر، از کشته گاو باید بهره برداری نمائید.

خدای تعالی که مربی بشر است بوسیله این قضیه ابّهت کشتن گاو را که از دیدگاه بنی اسرائیل خیلی مهم بود از نظر آنها برطرف نمود و آنها را از خطر انحراف و گاوپرستی به خاطر کشتن گاو به دست خودشان حفظ فرمود.

«یکی از علائم بی ایمانی»

«تصمیم نگرفتن فوری در مقابل اوامر الهی است»

افراد بی ایمان و یا ضعیف الایمان که قاطعیّت ندارند، وقتی با یک مسأله دینی مشکلی روبرو می شوند و از طرف دیگر هم مجبورند آن کار را بکنند یا وسوسه و تردید کار را بر خود مشکل ترمی کنند و آن قدر در قلب خود شک و تردید راه می دهند که با سوالات توضیحی، می خواهند به خیال خود راه آسانی را برای انجام آن مسأله انتخاب نمایند ولی غافل از آنکه خدای تعالی دوست دارد هر مسأله ای را که دستور می دهد به همان آسانی و سهولت که فرمان داده مردم فوراً و قاطعانه عمل کنند و مشکلاتی برای خود بوجود نیاورند. این بحث شامل حال وسواسیها و بهانه گیرها و افراد شکاک و

کم اراده نیز می شود و حال آنکه فرموده اند: همان گونه که خدا دوست دارد واجبات و قوانین مهمّش جدّی گرفته شود و به آنها عمل گردد، همچنین دوست دارد که آنچه را مرخص کرده و آزاد گذاشته است، مردم در مورد آن آزاد باشند.

در تفسیر عیاشی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

اگر بنی اسرائیل گاوی را ذبح می کردند کافی بود ولی سخت گرفتند. خدا هم به آنها سخت گرفت. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انما هلك من كان قبلکم بکثرة سؤالهم» یعنی آنهایی که قبل از شما بودند به خاطر آنکه بسیار از چیزهایی که لازم نبود سؤال می کردند، هلاک شدند.

بنابراین مانند بنی اسرائیل نباشیم که در مقابل دستورات الهی بهانه جوئی کنیم و کار را بر خود سخت نمائیم و آنچنان که دستور آمده که هر چه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شما می گوید بدون صرف وقت و کاملاً متعارف و طبیعی و بدون وسوسه، انجام دهیم تا به موفّقیت برسیم.

«چرا بنی اسرائیل از حضرت موسی»

«این همه توضیح خواستند؟»

اگر به بنی اسرائیل گفته می شد که حضرت موسی دعای کند و کشته زنده می شود، شاید آنها این گونه دچار تردید نمی شدند که سؤالات متعجّبانه ای بکنند. زیرا از دعا حضرت موسی خیلی کرامت و معجزه دیده بودند. آنها شکافتن دریا و ازدها شدن عصا و نازل شدن مائده و غیره را از آن

حضرت دیده بودند ولی نمی توانستند باور کنند که حضرت موسی کناری بایستد و دم گاوی را که بنی اسرائیل کشته اند به مرده بزنند و مرده زنده شود. شما هم اگر به جای آنها باشید بخصوص اگر ایمانتان ضعیف باشند نمی توانید باور کنید که دم گاوی جان بتواند به مرده انسان حیات ببخشد. لذا آنها شاید فکری کردند که این کرامت مال گاو مخصوصی است که خصوصیاتش را باید بدانند و فقط همان را بکشند، ولی غافل از آنکه این چنین نبود بلکه خدای تعالی می خواست به آنها و بلکه به مردم دنیا تعلیم دهد که مرده زنده کردن نه کار حضرت موسی و نه کار حضرت عیسی و نه کار دم گاو مخصوص و یا گاو عادی بنی اسرائیل است، بلکه همه آنها کار خدا است. لذا در آخر قضیه خدای تعالی می فرماید:

این چنین خدا مرده را زنده می کند و این چنین نشانه هایش را به شما نشان می دهد، شاید شما عقلتان را به کار بیندازید و فکر کنید و برای خدا هیچ کس و هیچ چیز را شریک قرار ندهید.

«خدای تعالی یاور مستضعفان است»

اگر چه ممکن است انسان خطاهائی داشته باشد و حتی مؤاخذه هم بشود و یا صفات رذیله ای در او وجود داشته باشد ولی در نتیجه به نفع مستضعفین واقع شود و آن خواست خدا هم باشد. مثلاً اگر چه بنی اسرائیل نمی بایست این همه سؤال در صفات آن گاو از حضرت موسی بکنند ولی به آن جوانی که پدر صالحی داشت، خدای تعالی در مقابل فروش آن گاو ثروت

خوبی عنایت کرد و به اصطلاح از جهل مردم و از ضعف ایمان مردم به نفع آن جوان استفاده شد که جنبه جرمه جهل و ایمان ضعیف آنها هم بود.

«جمعی از بنی اسرائیل از جریان اطلاع داشتند»

در بعضی از تفاسیر آمده که فردی به تنهایی «عامیل» را کشت و او را نزد حضرت موسی آورد و خود را پسر عموی «عامیل» معرفی کرد و طلب خون او را نمود ولی از آیه ۷۲ سورة بقره استفاده می شود که جمعی از بنی اسرائیل از قاتل اطلاع داشتند و آن را کتمان می کردند و خدای تعالی حقیقت را روشن فرمود. زیرامی فرماید: «وَاللّٰهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» اگر فقط یک نفر که همان قاتل باشد از جریان اطلاع می داشت و بقیه مطلع نبودند، خدای تعالی با کلمه جمع آن را ادانی فرمود و ممکن است که چون خطاب به بنی اسرائیل است و تذکر مسائل گذشته و نعمتهائی که خدا به آنها داده است بوده. اگر چه آن کار را فردی انجام داده است ولی چون فسادش دامگیر همه می شده و مسأله زنده شدن مقتول برای همه آنها مفید بوده خدای تعالی خطابات این قضیه را به همه آنها فرموده و با لفظ جمع همه آنها را منظور نموده است.

«آیه ۷۴ سورة بقره»

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ
فَهِىَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ
مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ
إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ
الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ
خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

«قست» یعنی نرم نبودن، رحمت و مهربانی نداشتن و غلظت داشتن.
«یتفجّر» یعنی جاری می شود.

«ترجمه آیه ۷۴ سورة بقره»

ولی دل‌های شما پس از این واقعه قساوتش
 بیشتر شد و آن مانند سنگ و بلکه از سنگ
 سخت‌تر گردید. زیرا سنگ گاهی می‌شکافد و از
 آن نهرها جاری می‌شود و بعضی از آنها منشق
 می‌گردد و از آن آب بیرون می‌آید و بعضی از آن
 سنگها از خوف خدا از سر کوه به زیر می‌افتند و
 خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۷۴)

«توضیح آیه ۷۴ سوره بقره»

«چگونه دل انسان سخت می شود»

گاهی انسان در اثر لجبازی و بی اعتنائی به بزرگترها و بی ادبی در مقابل آنها حياء و ملاحظه و انعطافش کم و کمتر می شود و بلکه کم کم از بین می رود. اینجا است که این بی توجهی منجر به بی اعتنائی به دین و قساوت قلب و خواب غفلت می گردد که سخنان پیامبران الهی و مواعظ حسنه با همه تأثیرش در دیگران هر چه به آنها مواعظه می شود ابداً تأثیری ندارد.

ما اگر بخواهیم در ردیف مثلی که خدای تعالی برای دل سخت و غیر قابل انعطاف زده، دلها را مثل بزنیم، باید بگوئیم دلها در نرمی و سختی به سه بخش تقسیم می شوند. یعنی بعضی از دلها از سنگ سخت ترند زیرا

گاهی سنگ آنچنان که بنی اسرائیل به چشم خود دیدند که با یک ضربه عصای حضرت موسی دوازده انفجار از او پیدا شد، می شکافد و تحت تأثیر عصای حضرت موسی و ضربه های دیگر او واقع می شود ولی دل های بنی اسرائیل با آن همه گفتار و معجزاتی که از حضرت موسی مشاهده نمودند نرم نمی شود و حتی سخت دلی را به جایی می رسانند که خدای تعالی می فرماید: «دل های آنها سخت شده مثل سنگ و بلکه از سنگ هم سخت تر شده است». بنابراین به این گونه دل ها که در حقیقت دل مرده ای است و قابل هدایت نیست، نباید امیدوار بود.

ولی بعضی از دل ها مانند دیواری است که از سیمان ساخته شده باشد. اگر میخ فولادی با ضربه های پی در پی محکم بر او فرود آید ممکن است دیوار سوراخ شود و بالاخره امیدی به آن می رود.

اما بعضی از دل ها که اکثراً این دل ها مال مردم با ایمان و موعظه پذیر است، نرم و آنچنان علوم و معارف و موعظه را می پذیرند که با آغوش باز از حقایق استقبال می کنند. دل آنها ظرفیت پذیرفتن حکمت و علوم الهی را دارد و اگر تمرین اخلاص کنند و خود را به مقام مخلصین برسانند، حکمت از قلبشان به زبانشان جاری می گردد. انبیاء علیهم السلام برای هدایت دودسته اخیر آمده اند.

ولی دسته اول به هیچ وجه قابل هدایت نیستند و خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه آنها را برترسانی یا نترسانی آنها ایمان نمی آورند».

«فرق بین خشیت و خوف»

خشیت به معنی ترسی است که از روی محبت و معرفت متوجه انسان

می شود. هیچگاه دوست از معشوقش نمی ترسد، بخصوص که معشوق او را دوست داشته باشد. ولی خشیت دارد یعنی می ترسد که مبادا محبوبش از او ناراحت شود و یا از دستش برود. می گویند: مجنون را نزد لیلی بردند او گریه می کرد. از او پرسیدند: چرا حالا که به وصل رسیده ای گریه می کنی؟ در جواب گفت: می ترسم لیلی را از من بگیرند. انسان در وصال بیشتر از زمان فراق، نگران فراق است.

اولیاء خدا هر مقدار به خدای تعالی نزدیکتر می شوند خوف و خشیتشان بیشتر می شود، هر مقدار از لقاء پروردگار بیشتر لذّت می برند ترس از اینکه مبادا روزی این لذّت مناجات از آنها گرفته شود، بیشتر می گردد.

بعضی گفته اند که خشیت خوف شدید است و جمعی گفته اند خشیت خوفی است که با تعظیم باشد و در این آیه شریفه که خشیت را به سنگ نسبت داده می خواسته به انسان بگوید که کوه و سنگ در اثر زلزله و باد و باران که از نشانه های خدا هستند خورد شده و شکاف بر می دارند ولی این قلوب سخت تر از سنگ با دیدن نشانه های خدای تعالی و سخنان و مواظب انبیاء علیهم السلام فرو نمی آیند و خشیت ندارند و از خدای تعالی نمی ترسند.

«خدای تعالی غفلت ندارد»

برای پروردگاری که علم مطلق و محیط مطلق است، غفلت تصوّر نمی شود ولی چون انسان همه چیز را با آنچه خودش دارد مقایسه می کند و حتی می خواهد برای پروردگار زن و فرزند تصوّر کند و گاهی او را به صورت انسان می شناسد و او را مانند انسان غافل از همه چیز و یا بعضی از چیزها

تصوّر می کند ولی پروردگار متعال همه تصوّرات او را رد کرده که منجمله غفلت و بی توجّهی به اشیاء و آنچه بشر عمل می کند است و لذا فرموده خدا از آنچه می کنید غافل نیست. (۷۴)

«آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره بقره»

اَفَتَطْمَعُونَ اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ
 كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ
 ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ
 يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ وَ اِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
 قَالُوْا اٰمَنَّا وَ اِذَا خَلَا بِعُضْمُرِهِمْ اِلٰ
 بَعْضٍ قَالُوْا اتَّخَذْتُوْنَهُمْ مِّمَّا فَتَحَ اللَّهُ

«اَفَتَطْمَعُونَ» یعنی آیا مایوس نیستید، طمع دارید، امیدوارید؟

«يُحَرِّفُونَهُ» یعنی تغییر دادن کلمه از معنا و لفظ و واقعیش.

«اتَّخَذْتُوْنَهُمْ» یعنی آیا مطالب جدید از اطلاعاتی که دارید به آنها خبر می دهید.

«فتح» یعنی غلها را باز کردن و جنگ را فتح نمودن.

عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا
 تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ
 يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾
 وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا
 أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾
 فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ
 بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
 كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
 يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾

«ترجمه آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره بقره»

آیا طمع دارید که به شما ایمان بیاورند و حال آنکه جمعی از آنها کلام خدا را می شنوند، سپس بعد از آنکه آن را تعقل کرده اند، تحریف می کنند و آنها حقیقت را می دانند. (۷۵)

آنها وقتی که مؤمنین را می بینند، می گویند: ایمان آورده ایم. ولی وقتی با یکدیگر خلوت می کنند، می گویند: چرا مطالبی را که خدا در خصوص اسلام و تأیید آن، برای شما باز کرده به مسلمانان می گوئید؟ آیامی خواهید آنها در

پیشگاه پروردگار علیه شما استدلال کنند؟ آیا
عقلتان را به کار نمی اندازید؟ (۷۶)

آیا اینهانمی دانند که خداوند پنهان و آشکار
آنها رامی داند. (۷۷)

و جمعی از اینهابی سوادانی هستند که کتاب
خدا را جز خیالات و توهمات نمی دانند اینها جز
به گمانهای خود به چیز دیگری دل نبسته اند. (۷۸)
پس وای بر کسانی که نوشته ای بادت خود
می نویسند، بعد می گویند که این نوشته از جانب
خدا است، برای آنکه آن را به قیمت کمی
بفروشند. پس باز هم وای بر آنها از آنچه به دست
خود نوشته اند. و باز هم وای بر آنها از آنچه کسب
می کنند. (۷۹)

«توضیح آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره بقره»

«سوء سابقه»

سوء سابقه، یکی از دلائلی است که انسان را از اعتبار ساقط می‌کند. کسی که سابقه بدی در اعمال، میان مردم دارد، نباید مورد اعتماد مردم واقع شود. شخص معصیتکار یعنی کسی که به خدای تعالی وفاداری نکرده، چگونه از او انتظار داریم که به مردم وفادار باشد و به آنها خیانت نکند.

بنابراین باید انسان از خیانتکار و معصیتکار انتظار وفاداری و طمع کار خوب رانداشته باشد. حتی مسلمانها از کسانی که در زمان قدرتمندیشان خیانت می‌کرده‌اند نباید انتظار داشته باشند که مسلمان واقعی شوند و به آنها اطمینان کنند. این یک قاعده کلی و یک دستور اسلامی است. در زمان

رسول اکرم ﷺ یهود بخصوص در مدینه پس از غلبه اسلام خدمت رسول اکرم ﷺ می رسیدند و اظهار ایمان و اسلام می کردند و مردم مدینه که از قبل با آنها همسایه بودند با نظر خوبی به آنها نگاه می کردند و به آنها اطمینان پیدا کرده بودند و حال آنکه بعضی از آنها منافقانه عمل می نمودند. یعنی در ظاهر اظهار ایمان می کردند و وقتی در بین خودشان بودند به کفار ملحق می شدند و اظهار محبت نسبت به آنها می نمودند. خدای تعالی به مردم مسلمان خطاب فرموده که آیا شما انتظار دارید که آنها به راه و روش و دین شما ایمان داشته باشند؟ اینها همانهایی هستند که بعضی از آنها در گذشته کلام خدا را در تورات شنیدند و آن را فهمیدند و سپس آن را تحریف کردند و به اقوام خود خیانت نمودند. اینها وقتی مسلمانها را ملاقات می کنند می گویند: ما هم ایمان آورده ایم. ولی اینها دروغگو و خیانتکار هستند. (۷۶)

«سوژه به دست دیگران دادن»

جمعی از یهودیها که تاحدی پاک و بی آلاش بودند و با مسلمانها به خاطر داد و ستد و همجواری، رفت و آمدی داشتند، گاهی مردم مسلمان از آنها می شنیدند که می گفتند: ما در تورات اوصاف حضرت محمد ﷺ را دیده ایم و خصوصیات او را شنیده ایم. بزرگان از علمای یهود که منافع خود را با اطلاع مسلمانها از این مطالب در خطر می دیدند، آنها را جمع می کردند و به آنها می گفتند: چرا مطالبی را که خدا برای شما باز کرده و توضیح داده به مسلمانها می گوئید و به دست آنها سوژه می دهید که آنها بعداً با شما بحث کنند و این دلائل و اقرار را علیه شما در دنیا و آخرت نقل نمایند و شما را

محکوم کنند؟ چرا شما عقلتان را بکار نمی اندازید؟

ولی آنها نمی دانند که خدای تعالی هر چه را مخفی کند و یا علنی نمایند

همه رامی داند. (۷۷)

«بیچاره بی سوادها»

یک دسته از مردم بی سواد هستند و خرافی و جزبه خیالات و اوهاشان به چیز دیگری دل نبسته اند. اینها با آنکه می دانند بعضی از رهبرانشان برای منافع خود حقایق را به آنها معرفی نمی کنند و تنها آنها را به خرافات دلگرم نموده و آنها را به مقصد حقیقی راهنمایی نمی کنند، در عین حال به خاطر غفلتی که دارند در پی تحقیق نمی روند و به همان اوهام و خیالات اکتفا می کنند.

جمعی از اینها مستضعف فکری هستند و حقایق را نمی توانند درک کنند ولی اکثریت که مورد نکوهش هم واقع می شوند در اثر بی توجهی و مسامحه در دین و تنبلی، از مذهبشان تحقیق نمی کنند و در عین آنکه به همه چیز اهمیت می دهند، از حقایق دینی تحقیق نمی کنند و اکثراً خرافات و عادات و رسومات را جزء دین می دانند و متأسفانه بعضی از علماء و دانشمندان هم برای آنکه مبادا مریدها را از دست بدهند در پیروی از خرافات به آنها کمک می کنند و آنها را تأیید می نمایند که پروردگار متعال درباره این دسته از خائنین که به عنوان علما و دانشمندان خود را در میان علمای ربّانی و عارفان صمدانی انداخته اند، مکرّر با کلمه «ویل» که به معنی وای و هلاکت است، از آنها یاد کرده و می فرماید:

وای بر کسانی که نوشته‌ای را بادست خودشان می‌نویسند و بعد به دروغ می‌گویند که اینها از جانب خدا است، به خاطر آنکه بتوانند مریدهای خود را نگه دارند و از آنها استفاده مختصری بکنند. وای بر اینها و آنچه را که به دست خود نوشته‌اند و وای بر اینها به خاطر آنچه از این راه کاسبی می‌کنند. (۷۹)

«علّت تفرقه بین مسلمانها و یهود و نصاری چیست؟»

جمعی از علماء یهود و نصاری به خاطر چند عملی که در کتاب تورات و انجیل انجام داده‌اند بین خودشان و مسلمانها شکافهای عمیقی بوجود آورده‌اند و حال آنکه خدای آنها همان خدای مسلمانها بوده و قوانین و احکام آنها همان قوانین و احکام اسلام بوده است. اگر آنها این تفرقه را دامن نمی‌زدند، امروز این نامهانمی توانستند سه مذهب بزرگ عالم را از هم جدا کنند و ابرقدرتها از این راه از بشر بهره‌برداری نمایند.

آنها اوّل کاری که کرده‌اند و آن را اسلام و قرآن ریشه همه جدائیهای داند، تحریف تورات و انجیل بوده است. یهودیها دهها بار مطالب تورات را به مقتضی زمانشان تغییر داده و به تورات و خدای تعالی نسبت داده‌اند و به قول «مستر هاکس» در مقدمه کتاب قاموس کتاب مقدّس در مدّت هزار و پانصد سال توسط ۳۹ نفر تورات تألیف گشته است.

مسیحیها که از روز اوّل انجیل مسیح را از دست داده و اناجیل چهارگانه را که متعلّق به «لوقا» و «یوحنا» و «مرقس» و «متی» است در اختیار دارند. این اناجیل علاوه بر آنکه منتسب به خدای تعالی و حضرت مسیح نیستند با هم

در اکثر مطالب اختلافات فاحشی دارند و بالاخره تحریف تورات و انجیل سبب شده که آنها با مسلمانها اختلاف زیادی پیدا کنند.

در تمام اختلافات به حکم عقل و منطق تقصیر با علماء یهود و نصاری بوده که شاید در آینده و به مناسبتهای مختلف این مطلب را اثبات کنیم.

و بر همین اساس و به خاطر اغراض شناخته شده ای اسم خاص را ترجمه کرده و در بسیاری از موارد که نام رسول اکرم ﷺ و اوصیانش در تورات یا انجیل برده شده بود، آن را به «روح راستی» ترجمه نموده اند و این نیز سبب دیگری از اختلاف بوده و بسیاری از اختلافات را این عمل ناصحیح بوجود آورده است و دیگر آنکه یهود و نصاری خدای تعالی را با خود مقایسه کرده و او را دارای زن و فرزندی دانند و عیسی مسیح را پسر خدا تصوّر کرده و معتقد به تثلیث گردیده اند که این مسأله ریشه اختلافات بسیاری با مسلمانها که موحدند بوده و مسیحیت را از اسلام جدا کرده است. به هر حال امید است علمای یهود و نصاری روزی انصاف دهند و این اختلافات را که اکثراً از ناحیه آنها بین مردم خداشناس مسیحی و مسلمان بوجود آمده، برطرف کنند و وحدت انسانی را ایجاد نمایند والا اگر این کار را نکنند باید همان گونه که قرآن در این آیه می گوید، ما هم بگوئیم: «وای بر کسانی که تورات و انجیل را با دست خود نوشتند و آن را تحریف کردند و گفتند که این مطالب از جانب خدا است. به خاطر آنکه به قیمت کمی آنرا معامله کنند و پولی به دست بیاورند. باز هم وای بر آنها به خاطر آنچه با دست خود نوشته اند و باز هم وای بر آنها به خاطر درآمد مختصری که برای آن این همه جنایت را مرتکب شده اند» و خدا کند که ما مسلمانها این گونه

نباشیم و مطالبی را که مردم مسلمان از حقیقتش اطلاعی ندارند و مامی دانیم
مربوط به اسلام نیست به خاطر زندگی مادّیمان به خدا نسبت ندهیم و به مردم
عوام نگوئیم.

«آیات ۸۰ تا ۸۲ سورہ بقرہ»

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا
 مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا
 فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى
 اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَنْ
 كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ
 فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿٨١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ
 فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

«ترجمه آیات ۸۰ تا ۸۲ سورة بقره»

وگفتند آتش جهنم به ما جز چند روزی
 بیشتر نخواهد رسید. بگو: آیا شما از خدا در این
 خصوص عهده‌ی گرفته‌اید و خدا عهدش را تخلف
 نمی‌کند یا آنچه را که نمی‌دانید به خدا نسبت
 می‌دهید؟ (۸۰)

بله، کسانی که گناه کنند و خطاهایشان بر آنها
 احاطه کند آنها همراه آتش هستند و در آن برای
 همیشه مغللند. (۸۱)

ولی کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح
 کنند، آنها بهشتی هستند و در آن برای همیشه
 مغلل خواهند بود. (۸۲)

«توضیح آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره بقره»

«گفتار بی دلیل»

یکی از اشتباهات انسان این است که قوانین و وعده و وعید الهی را با فکر خود تحلیل و بررسی می کند و بر آنچه پروردگار اراده فرموده پیشی می گیرد و قضاوت می کند و حال آنکه خدای تعالی یکی از صفات ممتازۀ ملائکه را که می شمارد، می فرماید: آنها در کلام بر خدا سبقت نمی گیرند.

ادب در مقابل خدای تعالی ایجاب می کند که به هیچ وجه چیزی را که خدا نفرموده، ما هم نگوئیم و قول به غیر علم نداشته باشیم. زیرا ما ناقص العقلیم و خدای تعالی حکیم مطلق است. کسانی که بدون دلیل بعضی از چیزها را مستحب و بعضی را حرام و بعضی را مکروه و بعضی را واجب می دانند ولو در واقع درست هم گفته باشند بی ادبی کرده و در مقابل

پروردگار فضولی نموده اند.

بنی اسرائیل بدون هیچ دلیلی می گفتند: ما جز چند روزی در آتش جهنم عذاب نمی شویم. وقتی از آنها سؤال می شد که چرا شما این چند روز را عذاب می شوید، می گفتند: چون عمر دنیا هفت هزار سال است و ما از هر هزار سال یک روز بیشتر عذاب نخواهیم دید و عده دیگری از آنها می گفتند: چون اجداد ما چهل روز گوساله پرستیدند ما را خدا جز همان چهل روز بیشتر عذاب نمی کند. اینها عقیده یهود بود. در روزی که پیغمبر اسلام ﷺ وارد مدینه شدند همه این حرفها، بی دلیل و غیر قابل قبول و بلکه دور از عقل بود. پس به آنها باید گفت:

اولاً شما چه دلیلی دارید که عمر زمین هفت هزار سال است؟ و حال آنکه خلافتش ثابت شده است و بعد چه ارتباطی بین عمر زمین و عذاب شما وجود دارد؟ و یا چه دلیلی دارد که اجداد شما در هزارها سال قبل گوساله را پرستیده باشند و خدای تعالی شما را به همان مدت بیشتر عذاب نکند؟ اگر این گفتار و اعتقاد در ارتباط با وحی و تعهد و قراردادی است که با خدا بسته اید، خدای تعالی عهدش را نمی شکند و تخلف از قراردادش نمی کند، یا سخن بدون مدرک و بدون دلیل می گوئید؟

بنابراین درسی که ما از این جریان می گیریم این است که بدون تحقیق و بدون دلیل حرفی را ننویسیم فکر و عقلمان قبل از گفتارمان فعال باشد.

عقل کسی است که اول فکر می کند. مطلبی را که می خواهد بگوید با عقلش صحت و سقمش را بررسی می کند و بعد می گوید ولی جاهل و یا احمق کسی است که اول حرف می زند و بعد فکر می کند و غالباً از گفتار

بی مدرک و بی دلیل خود که مورد قبول جامعه واقع نشده پشیمان می شود و باید مرتّب عذرخواهی کند که فرموده: مؤمن و عاقل کسی است که بدنمی کند، اشتباه نمی گوید و عذرخواهی هم نمی کند و معذرت نمی خواهد ولی منافق و احمق کسی است که بدی می کند، اشتباه می کند و زیاد هم مجبور می شود که عذرخواهی کند.

«خدا عهدش را نمی شکند»

پروردگار متعال هیچگاه عهدی را که بسته باشد و یا وعده ای را که داده باشد، تخلف نمی کند. زیرا تخلف از عهد و وعده، از افرادی سر می زند که ناتوان در قدرت و یا فقیر در وسعت و دارای ضعف باشند و خدای تعالی غنی مطلق است. همه کارها برایش آسان است. اگر چیزی را بگویند باشد خواهد بود. پس علتی ندارد که عهدی را ببندد و یا وعده ای را بدهد و تخلف کند، هرگز وعده و عهد خود را تخلف نخواهد کرد. این کار از بشر ضعیف عادی زشت است. حتی علمای اخلاق گفته اند: بدترین و زشتترین اخلاق رذیله ای که ممکن است انسان را از همه کمالات باز بدار عهد شکنی است.

مخصوصاً اگر وقتی که انسان عهد می کند بداند که نمی خواهد به این عهد وفا کند که در این صورت دروغ هم گفته است و طبعاً این شخص دو عمل خلاف انجام داده است یکی دروغ گفته و دیگر تخلف از عهدش نموده است. بنابراین چون خدای تعالی از آینده خبر دارد و تخلف از تعهد برای او

دروغ هم محسوب می شود، هیچگاه تخلف از عهد نمی کند. (۸۰)

«چه کسانی در آتش همیشه خواهند بود؟»

افرادی که هیچگاه بخشیده نمی شوند و همیشه در آتش خواهند بود، کسانی هستند که به خدای تعالی مشرک شوند و یا ولایت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را نپذیرند. اینها هستند که خطا و نافرمانی بر آنها احاطه کرده و سر تا پای وجودشان را گرفته و به هیچ وجه لیاقت آمرزش الهی را ندارند و باید در دنیا در آتش صفات رذیله و در آخرت در آتش جهنم بسوزند و الا کسانی که از نظراعتقادی پیرو ولایت باشند و اعتقاداتشان را از عقل و انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام گرفته باشند ولی معصیتکار و یا حتی تزکیه نفس نکرده باشند، احتمال نجات آنها زیاد است. زیرا خدای تعالی وعده کرده که غیر از شرک و اعتقادات انحرافی همه را بیامرزد. زیرا فرموده:

خدانمی آمرزد کسی را که به او مشرک شود ولی

پائین تر از آن را برای کسی که بخواهد می آمرزد.

اما کسانی که گناهکارند خدای تعالی به آنها وعده فرموده که اگر گناهانشان آنها را به کفر و شرک نکشاند، مورد عفو قرارشان دهد.

زیرا فرموده از رحمت خدا مأیوس نشوید. خدا همه گناهان را می بخشد.

اما کسانی که تزکیه نفس نکرده اند بدون تردید نمی توانند با آن حال وارد بهشت شوند و اگر اعتقاداتشان صحیح باشد و در تحصیل اعتقادات از ولایت پیروی کرده باشند، روز قیامت خدای تعالی آنها را به تزکیه نفس

و ادار می کند و تا زمانی که خود را از ردائیل اخلاقی پاک نکنند، وارد بهشت نمی شوند. ولی آن دسته علمائی که مطالبی از کتاب رامی دانند و آنها را به مردم برای منافع خودشان نمی گویند و کتمان حق می کنند، خدای تعالی آنها را در آتش قرار می دهد و با آنها حرف نمی زند و در قیامت تزکیه شان نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی خواهد بود. (مضمون آیه ۱۷۴ سوره بقره)

زیرا اینها به خدا و مردم خیانت کرده اند و هدایت را با گمراهی و عذاب را با مغفرت عوض کرده اند. (۸۱)

«چه کسانی در بهشت همیشه می مانند؟»

از نظر قرآن دو چیز از همه بیشتر در ورود به بهشت مؤثر است: اول ایمان به حقیقتها و اعتقاد صحیح. دوم عمل صالح و آنچه شایسته برای انسان در اعمال و رفتار است.

عقائد صحیح درباره خدای تعالی و وحدانیت او و اعتقاد به رسالت حضرت محمد ﷺ و دوازده وصی آن حضرت و معاد جسمانی که اگر انسان اعتقاد به اینها نداشته باشد و ایمانش به آنها کامل نباشد نمی تواند وارد بهشت شود و اما عمل صالح همان اعمالی است که شایسته مقام والای انسان است.

توضیح آنکه هر موجودی برای کاری که ساخته شده است اگر به همان کار مشغول گردد و آن کار را صحیح و درست انجام دهد موجود شایسته ای بوده و عملش صالح و شایسته است. مثلاً اسب که برای دویدن خلق شده، اگر بهتر از همه بدود اسب شایسته ای است و اگر گاو که برای شیردادن خلق

شده، بیشتر از همه شیر بدهد گاوشایسته ای است. به همین ترتیب هر موجودی که برای کاری خلق شده اگر در آن کار بهترین باشد صالح تر و شایسته تر است. ولی اگر آنها جایشان با یکدیگر عوض کنند از شایستگی می افتند و ارزشی ندارند. مثلاً اگر اسب شیر خوبی بدهد ولی دونده نباشد یا اگر گاو خوب بدود ولی شیر ندهد، هیچ کدام با ارزش و شایسته نیستند.

انسان صالح آن انسانی است که برای آنچه خلق شده موفق ترین و بهترین باشد و اعمال صالح او آن اعمالی است که باید او انجام دهد و تامی تواند جای خود را با سایر حیوانات عوض نکند.

اینجا ممکن است سؤال شود که آیا انسان برای چه خلق شده تا با شناخت این موضوع انسان صالح و عمل صالح او را بشناسیم؟ در جواب می گوئیم: از نظر قرآن و عقل انسان برای مقام خلیفه اللهی و انس با خدای تعالی بوسیله بندگی و اطاعت از حضرت حق جلّ و علا خلق شده و عقل و علم، غیر از این مقام را برای انسان جائز نمی داند، پس اگر انسانی تنها به خوردن و استراحت کردن و اعمالی که در آنها با حیوانات مشترک است خود را سرگرم نمود و برای رسیدن به مقام خلیفه اللهی کوشش نکرد، انسان صالحی نبوده و اعمالش صالح نیست. بنابراین هر کجا در قرآن از ایمان و عمل صالح یاد شده منظور آن چیزی است که در بالا شرح داده شد و در همه جا رستگاری و بهشت و خوشبختی و سعادت برای این چنین انسانی تضمین شده است. لذا پروردگار متعال در آیه ۸۲ سورة بقره فرموده: کسانی که ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند، آنها اهل بهشت اند و در آن بهشت آنها همیشه خواهند بود.

«آیۃ ۸۳ سورۃ بقرہ»

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ
لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ
أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ
تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ

مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

«ترجمه آیه ۸۳ سورة بقره»

زمانی که از بنی اسرائیل عهد و میثاق گرفتیم
 که جز خدا را عبادت نکنید و به پدر و مادر و
 نزدیکان و یتیمها و بیچارگان نیکی کنید و با مردم
 خوب و نیکو حرف بزنید. نماز بخوانید و زکات
 بدهید. ولی جز عده کمی از شما همه تان
 روگردانید و از حقیقت اعراض نمودید. (۸۳)

«توضیح آیه ۸۳ سوره بقره»

«فرمانده واقعی»

فرمانده واقعی باید دارای چند صفت باشد تا فرمانبردار از او عقلاً پیروی کند.

اول: باید فرمانده همه مصالح و مفاسد چیزی را که فرمان می دهد بشناسد و آنها را در نظر بگیرد.

دوم: تا جایی که ممکن است منافع شخصی خود را منظور نکند و بیشتر یا منافع جامعه و یا منافع فرمانبردار را منظور نماید.

سوم: باید تحت برنامه صحیحی فرمانش باشد و از هرگونه بی نظمی و عدم قاطعیت دور باشد.

چهارم: فرمانده باید از یک برتری نسبی در مقابل فرمانبردار برخوردار باشد و بتواند به او امر و نهی کند.

بنابراین تنها فرماندهی که از همه صفات فوق صد درصد برخوردار است و بلکه به هیچ وجه قابل مقایسه با فرماندهان حتی واجد شرائط هم نیست، پروردگار متعال است. او همه مصالح و مفاسد رامی داند. او به هیچ وجه از بندگی و اطاعت بشر بهره‌ای نمی برد و همه چیز را در جای خود و تحت نظام صد درصد صحیح انجام می دهد و بدون تردید خدای تعالی بزرگتر از آن است که وصف شود.

بنابراین اصول، باید تنها از خدای تعالی اطاعت کرد. تنها از او فرمان گرفت. تنها از او فرمانبرداری نمود و تنها او است که بشر را به مصالح و خویها راهنمایی می کند.

«چرا باید به پدر و مادر نیکی کنیم؟»

صرف نظر از آنکه پدر و مادر زحمات بسیاری برای رشد فرزندشان کشیده و او را تربیت کرده و بزرگ نموده اند، پدر و مادر اصل انسان و وسیله وجود آمدن انسان اند. این خود علت اصلی برای نیکی به پدر و مادر است. علاوه لازمه حق شناسی و اجر زحماتی که روی محبت، پدر و مادر نسبت به فرزند کشیده اند این است که احترامات لازمه را فرزند در مقابل پدر و مادر انجام دهد و به آنها نیکی کند.

پدر و مادر سالهای شیرین عمرشان را با کمال محبت صرف پرورش فرزندشان کرده اند. چرا نباید فرزند به آنها نیکی کند؟ قاعده عقلی و

عرفی و اسلامی این است که جزای احسان، احسان است و جزای محبت، محبت است.

«نیکی به خویشاوندان»

یکی از فوائد خوش رفتاری با خویشاوندان این است که همه با هم بخصوص با شناختی که از هم دارند متحد و دوست شده و با یکدیگر صمیمیت پیدامی کنند و آبروی یکدیگر را حفظ می نمایند و آنها مانند یک روح در چند بدن می گردند و اگر بخواهد کسی یکی از آنها را تضعیف کند و به او ظلم نماید، بقیه خویشاوندان پشتیبان او شده و ظلم را از او دفع می کنند و هیچگاه کسی مورد تجاوز ظالمی واقع نمی شود.

«نیکی به یتیمها»

یتیم آن کسی است که هنوز نیاز به مهر پدر و مادر دارد ولی آنها را به هر دلیلی که بوده از دست داده و نیازش باقی مانده است. لذا پروردگار متعال با این فرمان که به یتیم نیکی کنید، خواسته است که آن نیاز را جبران کند و مهربانی مردم مسلمان را به سوی یتیم گسیل نماید. محبت به یتیم علاوه بر روایاتی که اجر و ثواب زیادی برایش ذکر کرده اند، موافق با فطرت و عاطفه انسان است. لذا باید به یتیمها نیکی و محبت نمود و آنها را مورد عواطف دوستانه خود قرار داد.

«نیکی به مساکین»

در میان افراد بشر کسانی هستند که به هر دلیلی که بوده در زندگی درمانده شده و نمی توانند زندگی معمولی خود را بگذرانند، اینها باید مورد ترحم مردم مسلمان و بلکه به طور کلی مورد ترحم انسانها واقع شوند. هر وجدانی بدون هیچ تأملی می گوید: انسانهای ضعیف را، انسانهای درمانده و مسکنت خورده را، باید کمک کرد و مورد ترحم و نیکی قرارشان داد. لذا پروردگار متعال سفارش آنها را به مردم مسلمان کرده و از آنها و امتهای قبل مانند بنی اسرائیل خواسته که به مسکینها نیکی کنند.

«با مردم، خوب سخن بگوئید»

سخن گفتن ممکن است گاهی مایه خوشحالی و فرح دیگران شود و هم ممکن است مانند نیش عقرب گزنده و آزار دهنده باشد. افرادی هستند که از زبانشان جز فحش و بدگوئی و غیبت چیزی خارج نمی شود. بعضی از آنها با آنکه خودشان از آن وضع نارحت اند ولی روی عادت فحاش و بدزبانند. پیشوایان اسلام فرموده اند: ممکن نیست مؤمن، سب کننده و فحش دهنده باشد.

در این آیه شریفه خدای تعالی آمرانه دستوری دهد که با مردم نیکو حرف بزنید خوش سخن و خوش بیان و خوش برخورد باشید. و آنچه به مردم می گوئید خوب و نیکو باشد تا در طرف ایجاد سرور و فرح نمائید، تا اتحاد و دوستی بین شما و دیگران بوجود بیاید.

«نماز را برپا بدارید»

در این آیه چون خطاب به بنی اسرائیل است و از آنها برای نماز تعهد گرفته شده، باید ببینیم که نماز در آن زمان در آئین آنها چه بوده و چگونه انجام می شده است.

ناگفته نماند به خاطر آنکه دین یهودیت تحریف شده نمی توان کیفیت خاصی را برای نماز آنها در نظر گرفت ولی این قدر مسلم است که طبق آنچه از قرآن و کتاب قاموس کتاب مقدس استفاده می شود:

نماز آنها عبارت بوده از دعای انفرادی یادسته جمعی و منظور از آن متکلم شدن و صحبت داشتن با خدا و خواستن احتیاجات و اظهار شکر و امتنان برای الطاف و مراحم او.

و باید در نماز آنچنان که برای خود دعای کنیم برای دیگران نیز همان طور دعا کنیم. علی الخصوص به جهت سلاطین و مقتدرین و ارباب مناسب و خویشان و دوستان و حتی دشمنان و نماز جز به حضرت ایزد منان به دیگری بجا آورده نمی شود و در نماز جائز است که جمیع احتیاجات جسمانی و نفسانی حتی نان روزانه خود را نیز از حضور مبارکش بطلبیم.^۱

ضمناً نماز در تمام ادیان بوده و در همه ادیان در دعا و ارتباط با

۱ - کتاب قاموس کتاب مقدس صفحه ۸۸۷.

خدای تعالی و انس با او خلاصه می شده است و در این آیه که خطاب به بنی اسرائیل شده، منظور از اقامه نماز برپا داشتن ارتباط مردم با خدای تعالی و انس با حضرت حق و خواستن حوائج از ذات مقدس متعال بوده است.

«زکات بدهید»

درباره ریشه معنی زکات مطالب بسیاری نقل شده ولی هر کجا که گفته اند: زکات بدهید، منظور زکات واجب که در فقه خصوصیات و احکامش گفته شده، بوده و حداکثر شامل صدقات مستحبیه می گردد.

زکات در حقیقت مالیات شرعی و دینی است که در تمام مذاهب بوده و طبق این آیه خدای تعالی از بنی اسرائیل هم میثاق گرفته که زکات بدهند. در کتاب قاموس کتاب مقدس درباره صدقات چنین می نویسد:

از جمله اوامر واجبه اسرائیلیان و گذاشتن گوشه و کنار مزارع بوده که آنها را در موقع حصاد صرف نظر کرده و خوشه چینی نکنند و به جهت فقرا و گذارند آنها مأمور بودند که از نوبر محصولات خودشان در حضور کاهنان عصر بیاورند که او به حضور خداوند تقدیم نماید. آنها هر سه سال یک مرتبه می بایست عشر محصولات ارض را به بلاویان و یتیمان و غرباء و بیوه زنان بدهند.

ولی با کلمه زکات در کتاب مقدس فعلی دستوری به یهود و نصاری داده نشده است.

اما در شرع مقدس اسلام مکرر از زکات یاد شده و در بیشتر جاها در کنار اقامه نماز، زکات دادن تأکید شده است. این موضوع مسلم مربوط به تحریف کتاب مقدس می باشد و به خاطر آنکه علمای بنی اسرائیل بتوانند دل مالکین و ثروتمندان را بدست بیاورند، مسأله زکات دادن را از کنار اقامه نماز حذف کرده اند و اگر حذف نمی شد، طبعاً هماهنگی بین قرآن و کتاب مقدس از گذشته تا حال باقی بود.

اما بنی اسرائیل به پیمانهای الهی که با او بسته بودند (یعنی تنها خدا را بپرستند و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمها و مساکین نیکی کنند و بامردم، خوب حرف بزنند و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند.) عمل نکردند و آن عهد و میثاق را جز کمی از آنها بقیه شکستند و روگردان شدند و اعراض از همه سعادتها نمودند. (۸۳)

«آیات ۸۴ تا ۸۶ سورة بقره»

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَئِنْ سَفَكُونَ
 دِمَائَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ
 دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾
 ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ
 تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ
 تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ

وَالْعُدُوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى
تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ
بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ
مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ
الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ
الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

«ترجمه آیات ۸۴ تا ۸۶ سورة بقره»

و زمانی که از شما پیمان گرفتیم که خون
یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از شهرهایتان
بیرون نکنید. سپس شما به این پیمان اقرار کردید و
شاهد آن بودید. (۸۴)

ولی همین شما آنهایی هستید که می کشید
یکدیگر را و جمعی از خودتان را از شهرهایشان
بیرون می کنید و علیه آنها تظاهر به گناه و دشمنی
می کنید و حال آنکه اگر آنها را به عنوان اسیر
برایتان بیاورند، از آنها برای آزادیشان فدیة

می خواهید و حال آنکه بیرون کردن آنها بر شما
 حرام بوده. آیا شما به بعضی از مطالب کتاب ایمان
 دارید و به بعض دیگر کافرید؟! آیا جزای کسی که
 از شما این کارها را بکند چیزی جز خواری و
 پستی در زندگی دنیا هست؟! و اینان در روز
 قیامت به سخت ترین عذاب تحویل داده می شوند
 و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. (۸۵)

این مردم آنهایی هستند که زندگی دنیا را در
 مقابل آخرت خریده اند و به هیچ وجه در عذابشان
 تخفیف داده نمی شود و آنها یاری
 نمی گردند. (۸۶)

«توضیح آیات ۸۴ تا ۸۶ سورة بقره»

«عهد و پیمان از بنی اسرائیل»

خدای تعالی برای چیزهای مهم و حیاتی از بنی اسرائیل و سائر مردم چه در «عالم ذر»^۱ و چه در این دنیا بوسیله انبیاء عهد و پیمان گرفته است.

خدای تعالی با این عهد و پیمان می خواسته مردم را بهتر و محکمتر به وظائفشان وادار نماید و بلکه حقایق و انسانیت را به آنها تعلیم دهد و چون بنی اسرائیل بیشتر از سائر امتها لجوج و نافرمان بوده اند، عهد و پیمان آنها را

۱ - «عالم ذر» عالمی است که انسان در آن، از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام بوده ولو آنکه سریع گذشته است مثل کسی که در خواب بوده ولی به خاطر آنکه در عالم ارواح همه چیز را تعلیم گرفته در عالم ذر با او میثاق بسته اند و به همین جهت عالم ذر را عالم میثاق هم می گویند.

محکمتر و بیشتر متذکر شده است و لذا در آیه ۸۴ سوره بقره عهد و پیمان را تکرار می‌کند و از آن دوباره یاد می‌کند و می‌فرماید: آن وقتی که از شما عهد و میثاق گرفتیم که خونریزی نکنید و یکدیگر را نکشید و دیگران را از شهرتان بیرون نکنید.

«خونریزی نکنید و یکدیگر را نکشید»

یکی از گناهان نابخشیدنی کشتن دیگران و آنها را از حق حیات سلب نمودن است. دنیای متمدن امروز اگر چه از خونریزیهای دسته جمعی دوری نمی‌کند ولی قتل و اعدام را محکوم می‌نماید.^۱ اگر بنا باشد هر کس که قدرتش بیشتر شد، بتواند خون ضعفا را بریزد و امنیت جانی را از بین مردم بردارد، هرج و مرج بوجود می‌آید و حکومت را تضعیف می‌کند و نظام جامعه را درهم می‌ریزد.

لذا امروز، ترور و خونریزی را دنیا محکوم کرده و دولتهایی که با هم دشمن اند یکدیگر را به ترور و قتل و اعدام متهم می‌نمایند. بر همین اساس یکی از تعهداتی که خدا از بنی اسرائیل گرفته و در آیه ۸۴ ذکر فرموده این است که باید تعهد دهید خون یکدیگر را نریزید.

«دیگران را تبعید و آواره نکنید»

یکی از بدترین کارهایی که طاغوت‌های هر زمان نسبت به مردم ضعیف

۱ - آن اعدام‌هایی که طبق قانون شرع و دین انجام می‌شود صد درصد عادلانه است و برای نظم جامعه باید انجام شود.

انجامی دادند، تبعید و آواره نمودن مردم از شهر و دیار خود بوده است. اگرچه در بعضی از موارد برای حکومت‌های دینی و رهبران مذهبی از طرف پروردگار متعال اجازه تبعید داده شده ولی بعضی از بنی اسرائیل و بعضی از قدرتمندان مسلمان بدون هیچ علتی بلکه تنها به خاطر اغراض شخصی و یا منافع مادی خود، همکیشان و هموطنان خود را از شهر و زندگیشان بیرون می‌کردند و آنها را آواره می‌نمودند.

خدای تعالی در آیه ۸۴ سورة بقره می‌فرماید: ما از بنی اسرائیل میثاق گرفتیم که خون برادران و دوستان و هموطنان و همکیشان خود را نریزید و کسانی را که مانند جان خودتان هستند لااقل آنها را از شهر و دیارتان آواره نکنید و شما بنی اسرائیل این پیمان را اقرار نمودید و گواهی دادید. اما پس از مدّت کوتاهی این پیمان را شکستید و دوستانی را که مثل جان خودتان بودند کُشتید و جمعی از آنها را از خانه و کاشانه‌شان آواره کردید و علیه آنها به گناه و دشمنی تظاهر کردید. (۸۴)

«اعمال ضدّ و نقیض بنی اسرائیل»

یهود «بنی قریظه» با قبیله «اوس» که اهل مدینه بودند، هم‌پیمان شده که اگر دشمنی به هر یک از آنها حمله می‌کرد به کمک یکدیگر آن دشمن را دفع می‌نمودند و از آن طرف یهود «بنی نضیر» با قبیله «خزرج» نیز هم‌پیمان بودند و وقتی که بین «اوس» و «خزرج» جنگ و نزاعی بوجود می‌آمد طبعاً بنی قریظه به جمعیت «اوس» و «بنی نضیر» به قبیله «خزرج» کمک می‌کردند.

واضح است که در این جنگ‌ها یهودیان «بنی قریظه» با یهودیان

«بنی‌نضیر» در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند و آنها خودشان را به دست خودشان می‌کشتند و عذرشان این بود که با «اوس» و «خزرج» پیمان نظامی دارند ولی بعد از جنگ برای آزادی اسیران جنگی خود فدیّه می‌دادند و آنها را طبق دستور تورات آزادی می‌کردند.

قرآن این اعمال ضدّ و نقیض آنها را محکوم می‌فرماید و می‌گوید:

آیا به بعضی از قوانین کتاب تورات ایمان دارید و فدیّه می‌دهید و اسیران را آزادی کنید و به بعض دیگر از قوانین تورات که فرموده یکدیگر را نکشید و آنها را آواره نکنید، ایمان ندارید و آن قوانین را نادیده می‌گیرید؟ جزای کسی که از شما این گونه عمل کند جز رسوائی در زندگی دنیا و تحویل دادن او به شدیدترین عذابها چیزی نیست و این را هم بدانید که خدای تعالی از آنچه شما عمل می‌کنید غافل نیست. (۸۵)

«دنیا را بر آخرت ترجیح ندهید»

دنیا هر چه باشد در مقابل آخرت محدود به زمان کوتاهی است. لذا ریاست و ثروت و مکنّت دنیا هم کوتاه و محدود است ولی آخرت بی‌نهایت و بی‌پایان است و طبیعی است که محدود در مقابل بی‌نهایت صفر است. بنابراین هیچ عاقلی آخرت نامحدود را به دنیای محدود عوض نمی‌کند و اگر عوض کرد مربّی او حقّ دارد او را تنبیه کند. مثلاً اگر کسی یک ریال را بگیرد و صدها میلیارد تومان را بدهد و این را به آن عوض کند، اولاً بسیار کار

جاهلانه ای انجام داده و در ثانی مربی او، ربّ او، می تواند او را تنبیه کند. لذا خدای تعالی درباره کسانی که برای زندگی دنیا، دیگران و یا خودیها رامی کشند و یا آنها را آواره می کنند و آخرت را به خاطر دنیا از دست می دهند، تخفیفی در عذاب و تنبیه آنها قائل نشده و به هیچ وجه به آنها کمکی نمی شود. (۸۶)

«آیہ ۸۷ سورہ بقرہ»

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا
 مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى بِنَ
 مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ
 أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى
 أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقًا كَذَّبْتُمْ وَ
 فَرِّقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

«ترجمه آیه ۸۷ سورة بقره»

ما به موسی کتاب دادیم و پشت سراو
 پیامبران رافستادیم. و به عیسی بن مریم دلیل و
 بیّنه عنایت کردیم. و او را به وسیله روح القدس
 کمک نمودیم. آیا باید به آنچه پیامبران شما
 می آورند و می گویند و با هوای نفستان مخالفت
 دارد، تکبر کنید؟! آن وقت یک دسته از شما مطالب
 را تکذیب کنند و دسته دیگر پیامبران را
 بکشند. (۸۷)

«توضیح آیه ۸۷ سوره بقره»

«فرستادن پیامبران پی در پی»

بشر دورانهای مختلفی داشته است و بدون تردید تا زمانی که قلم و کتاب در بین مردم رسمیت نداشته، مردم به خاطر عدم ظرفیت و استعداد، کاملاً جاهل و بی سواد بوده اند. از آن طرف بر خدای تعالی که عهده داریت بشر بوده لازم است که بدون وقفه پیامبرانی از جانب خود برای هدایت بشر ارسال فرماید تا انسان در دنیا سرگردان نماند.

مردم دنیا تا زمان حضرت موسی بسیار کم و نادر به حقایق و معنویات و حتی خدا و قوانین و انبیاء و رسولان او توجه داشتند و بیشتر ارسال رسل برای این بود که مردم کم کم به فکر معنویت و حقایق بیفتند و هر چه روبه

افزایش می‌روند و ممکن است بیشتر به قوانین الهی نیازمند بشوند انبیاء با جدیت و قاطعیت بیشتری آنها را به قوانین الهی دعوت کنند ولی از زمان حضرت موسی که مردم مبتلا به فشارهای فرعون و قوانین طاغوتی او گردیده بودند و بیشتر از قبل به فکر عدالت و قوانین عادلانه و رهبر عدالت‌گستر بودند، خدای تعالی به حضرت موسی علاوه بر آنکه کتاب می‌دهد یعنی بوسیله کتاب قوانینی را که فرستاده بود تثبیت می‌کند، انبیاء و رسولانی پشت سر حضرت موسی برای ادامه راه اومی‌فرستد تا حقایقی را که حضرت موسی آورده بود بوسیله سائر رسولان تجدید شود و کهنه نگردد. این رسولان که تعدادشان بسیار زیاد بوده حقایق دینی و کتاب تورات را حفظ کردند و به مناسبت‌هایی برای مردم مطالب آن را بیان نمودند و دین خدا را زنده نگه‌داشتند و به مردم رشد دادند و وقتی مردم احساس نیاز بیشتری به حقایق و معنویات پیدا کردند خدای تعالی حضرت عیسی را که از روز تولّد تا آخر از سر تا به پایش معجزه می‌بارید و مورد تأیید روح القدس بود، برای مردم دنیا فرستاد تا آنها را به کلاس بالاتر و مرحله برتر و رشد بیشتر راهنمایی کند و آنها را مهیا برای استفاده از محضر مبارک خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله ﷺ بنماید.

«روح القدس کیست و چگونه انبیاء را تأیید می‌کند؟»

از احادیثی استفاده می‌شود که روح القدس که به معنی روح پاک است همان روح پاکی است که در پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده است و همان روح پاکی است که حضرت عیسی را کمک نموده و تأیید کرده است. پیغمبر

وامام بوسیله این روح که در آنها بوده، علم از زیر عرش تا روی زمین را دارا بوده‌اند.

امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود:

در وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله پنج روح است و یکی از آنها روح القدس است که بوسیله آن مقام نبوت را به دوش می‌کشیده و وقتی که از دنیا می‌رود این روح به امام منتقل می‌گردد و چون این روح در پیامبر یا امام هست، خواب و غفلت و غیره در آنها و در علمشان تأثیری ندارد.

لذا ما در کتاب «در محضر استاد» نوشته‌ایم که روح القدس همه انبیاء و اولیاء را هدایت کرده، همه ملائکه را راهنمایی کرده، بوسیله او خدای تعالی همه اشیاء را خلق کرده، معدن رحمت خدا است، منبع فیوضات الهی است، واسطه بین خدا و خلق است، محیط بر ما سوی الله است، اراده الله و مشیة الله ویدالله است، او عقل کل و هادی سُبُل است، کسی که او را بشناسد خدا را شناخته است و کسی که او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است، او امام مبین است که خدا همه علوم را در او قرار داده^۱ و چیزی را بر او مجهول نگذاشته است، او اوّل چیزی است که خدا خلقتش کرده و او را شاهد بر خلق خود قرارش داده و این صفات جز بر رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بر کس دیگری تطبیق نمی‌کند. لذا می‌گوئیم که اینها بوده‌اند که انبیاء و اولیاء گذشته را تأیید می‌کرده‌اند.

۱ - «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» سوره یس آیه ۱۲.

«تکذیب کردن پیامبران»

بدترین صفات رذیله‌ای که ممکن است در وجود انسان ظهور کند و او را به بدبختی بکشانند، تکذیب دیگران و یا آنها را به دروغگوئی نسبت دادن است. حالا اگر طرف مقابل ولیّ خدائی باشد و او را به دروغگوئی نسبت بدهیم، بدترین کار را کرده‌ایم و اگر آنها انبیاء الهی باشند، باز از آن هم بدتر است. زیرا تکذیب‌کننده طرفش را از اعتباری که سرمایه موفقیّت او است می‌اندازد و اگر آنها انبیاء باشند، تکذیب‌کننده با خدا جنگ کرده و رسماً خدای تعالی را تکذیب نموده است و این مساوی با کفر به خدا است.

«گناه کشتن انبیاء»

در عالم گناهی بزرگتر از کشتن انبیاء و ائمّه اطهار علیهم‌السلام نبوده و مساوی و بلکه بالاتر از شرک به خدا است و در گذشته بعضی از افراد ظالم و طاغوتی دست به این کار بزرگ می‌زدند و انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام را می‌کشتند. بخصوص بنی اسرائیل که در تاریخ و حدیث آمده که در یک بین‌الطلوعین هفتاد نفر از انبیاء را کشتند و به این وسیله خود را گناهکارترین افراد بشر قرار دادند. آنها چون نمی‌فهمند که انبیاء علیهم‌السلام چه می‌گویند و هدفشان چیست و انسان دشمن آنچه که نسبت به آن جاهل است می‌باشد. آنها به مجرد آنکه انبیاء و اولیاء را مزاحم منافع مادی خود تشخیص می‌دادند دست به این عمل زشت و پر مسئولیت می‌زدند و سعادت دنیا و آخرت خود را از بین می‌بردند

و خود را در هر دو عالم بدبخت‌ترین مردم معرفی می نمودند. اگر انسان در ابتداء جوانی تزکیه نفس بکند و خود را از صفات رذیله نجات دهد، تمام اعمالش توأم با عقل و فکراست و هیچگاه حتی اشتباه هم نمی‌کند ولی اگر به صفات رذیله بخصوص قساوت قلب اجازه داد که در روحش باقی بمانند و رشد کنند آنها او را به جائی می‌رسانند که با خدای تعالی هم مبارزه کند و گناهان بزرگی از قبیل کشتن انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام را انجام دهد.

بنابراین می‌بینیم که تزکیه نفس سرچشمه همه خوشبختیها و سعادتهاست و عدم تزکیه نفس سر منشأ تمام بدبختیها و شقاوتهاست.

«بشر می‌خواهد انبیاء علیهم‌السلام»

«مطابق خواسته‌های او عمل کنند»

انسان مغرور، انسان متکبر، بشری که جهاد با نفس نکرده و روح خود را در مقابل عظمت پروردگار رام ننموده، وقتی با حقایق روبرو می‌شود، وقتی با گفتار انبیاء علیهم‌السلام و قوانین الهی مصادف می‌گردد و از آن طرف می‌بیند که احکام الهی با هوای نفس او موافقت ندارد، کبر و غرورش به او اجازه نمی‌دهد که پیروی از انبیاء و قوانین الهی بکند. هوای نفس او بر او مسلط می‌شود و برای آنکه سرپوشی بر اشتباهات و اعمال زشت خود بگذارد انبیاء علیهم‌السلام و قوانین دین را دروغ معرفی می‌کند و آنها را تکذیب می‌نماید و از همین جا بدبختی و شقاوتش شروع می‌شود و تا وقتی این غرور و تکبر در او وجود داشته باشد، نمی‌تواند حقایق را درک کند و در مقابل دین و مذهب سر فرود آورد.

لذا در آیه ۸۷ سورة بقره پروردگار متعال به عنوان بیان اساس و ریشه و علت تکذیب انبیاء و کشتن آنها می فرماید:

چرا هر وقت فرستاده‌ای، رسولی به سوی شما می آید و با هوای نفس شما موافقت ندارد، در مقابلش تکبر می کنید و جمعی از آنها را تکذیب نموده و جمعی را می کشید؟ این عمل به خاطر عدم تهذیب نفس و هواپرستی است.

«آیات ۸۸ تا ۹۰ سورۃ بقرہ»

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ
 اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾
 وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ
 مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ
 يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ
 مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى

الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِئْسَمَا أَشْتَرُوا بِهِ
 أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا
 أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ
 يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى
 غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

«ترجمه آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره بقره»

وگفتند: دل‌های ما در غلاف و در پرده است،
 بلکه خدا آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرد، پس
 کمی هستند که ایمان داشته باشند. (۸۸)

و زمانی که از جانب خدا کتابی برای آنها
 فرستاده شد، با اینکه آن کتاب تصدیق‌کننده آن
 چیزی بود که نزد آنها وجود داشت و آنها قبل از
 این به خود وعده پیروزی بر کفار را می‌دادند با این
 همه وقتی آنچه را که می‌شناختند نزد آنها آمد و به
 آنها داده شد، به آن کفر ورزیدند.

پس لعنت خدا بر کافرین باد. (۸۹)

آنان به قیمت بدی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده است، کافر شده و از حدّ خود تجاوز کردند. ولی خدا با فضلش بر هر که از بندگانیش بخواهد آیات خود را نازل می کند. و به همین جهت کافران به غضبی بعد از غضبی گرفتار شدند. و برای کفار مجازات ذلیل کننده ای خواهد بود. (۹۰)

«توضیح آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره بقره»

«یأس از رحمت خدا»

گاهی انسان به آن درجه از شقاوت می‌رسد که خودش می‌داند دیگر قابل هدایت نیست و یا آنکه از رحمت خدا مأیوس می‌گردد و کسی که این گونه فکر کند کافر است. زیرا سوءظن به خدای تعالی پیدا کرده و رحمت خدا را محدود دانسته و کسی که رحمت خدا را محدود بداند، خدا را شناخته و کافر شده است.

حضرت یعقوب به فرزندانش گفت:

بروید و از یوسف و برادرش تجسس کنید و از

رحمت خدا مأیوس نشوید. زیرا از رحمت خدا جز قوم

کافر کس دیگری مأیوس نمی‌گردد.

در اینجا هم بنی اسرائیل گفته‌اند: دل‌های ما در غلاف و در حجاب است

و چیزی نمی فهمد. اگر تو ای پیامبر ما را بترسانی یا نترسانی ما به تو ایمان نمی آوریم». خدای تعالی به خاطر این یأس و ناامیدیشان آنها را از رحمت خود دور فرموده و در نتیجه به خاطر کفرشان آنها را مستحق لعن دانسته و فرموده: خدا آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و کم کسی از آنها ایمان می آورند.

بنابراین بکشیم، هر که و هر چه هستیم خود را از رحمت پروردگار مأیوس نکنیم و همیشه و در همه حال امید به رحمت الهی داشته باشیم. (۸۸)

«مغرور شدن به علم و دانش»

بعضی از قراء کلمه «غلف» که باید لامش ساکن باشد آن را با «ضم لام» خوانده اند یعنی «غُلْف» قرائت نموده اند. اگر چه غُلْف جمع غلاف است ولی کتب لغت می گویند: وقتی که این کلمه به ضم خوانده شود معنیش این است که بنی اسرائیل می گفتند دلهای ما غلافهائی است برای علم و دانش یعنی آنچنان که شمشیر در غلاف است علم و دانش هم در دل ما است.^۱

بنی اسرائیل گفتند: دلهای ما کانون نور دانش و معرفت است و ما از دانشمندان هستیم و اگر مطالب تو ای محمد ﷺ قابل فهم بود و یافندهای می داشت، می خواست ما آن را درک کنیم و به دانشمان افزوده شود.^۲

۱ - لسان العرب.

۲ - مجمع البیان.

امام عسگری علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید:

معنی «قلوبنا غلف» این است که آنها می گفتند: دل‌های ما ظرف برای همه خوبیها و علوم است و دل‌های ما پر از معرفت و حقایق است. در عین حال ما برای تو ای محمد فضیلتی که در کتب الهی و یا در گفتار انبیاء ذکر شده باشد ندیده ایم. خدای تعالی آنها را رد می کند و می فرماید: آن گونه نیست که آنها درباره دل‌های خود می گویند بلکه خدا آنها را از خوبیها دور نموده و آنها را لعنت کرده و کم کسی از آنها ممکن است ایمان بیاورند.

بنابراین غرور علمی علاوه بر آنکه خودش حجاب ضخیمی است، موجب لعنت و دوری از رحمت خدا هم می شود.

«چرا انسان وقتی به نعمتی می رسد کفران می کند؟»

بنی اسرائیل و یهود چون در کتابهای خود خوانده بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث می شود و معارف زیادی را همراه خود از جانب خدای تعالی می آورد، همیشه منتظر بعثت آن حضرت بودند و از خدای تعالی می خواستند که هر چه زودتر آن حضرت را برساند و گشایش و فتحی برای آنها بر کفار بدهد. خدای تعالی هم دعای آنها را مستجاب فرمود و بوسیله بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فتح و پیروزی و یاری خودش را برای آنها قرارداد. خدای تعالی به پیامبرش کتابی را که کتاب آنها را قبول داشت و تصدیق می کرد (یعنی قرآن) داد و از این جهت هم فکر آنها را آسوده کرد. اما وقتی

آنچه را که از خدامی خواستند و او را از قبل بوسیله معرفتی انبیایمی شناختند، نزد آنها آمد و برای آنها مبعوث شد، قدر او را ندانستند، ارزش و عظمت و حق او را نادیده گرفتند و او را اذیت کردند. پس لعنت خدا بر کفران کنندگان و قدرشناسان باد. (۸۹)

از این آیه ما باید پند بگیریم و آنچنان که بنی اسرائیل و یهود بوده اند ما نباشیم، یعنی در زمان غیبت حضرت بقیة الله (روحی و ارواح العالمین له الفداء) مرتب دست به دعا برداریم و ظهور آن حضرت را از خدای تعالی بخواهیم ولی وقتی ظاهر شدند قدر ندانیم و آن حضرت را اذیت کنیم که در این صورت لعنت خدا بر ما خواهد بود.

«خدای تعالی و شیطان خریداران انسان اند»

خدای تعالی از مؤمنین جانشان و اختیاراتشان را می خرد و در مقابل به آنها بهشت می دهد.^۱ اولیاء خدا که از روی محبت خدای تعالی را بندگی می کنند، جان خود را به او می فروشند و در مقابل رضایت و خشنودی او را دریافت می نمایند.^۲

اما شیطان یک عده را در مقابل خشم و غضب خدا و کافر شدن به آیات الهی و آنچه او نازل فرموده، می خرد که واضح است این چنین افرادی خود

۱ - «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ». سورة توبه آیه ۱۱۱.

۲ - «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ». سورة بقره آیه ۲۰۷.

را به بهای بدی فروخته‌اند. طبعاً یکی متاع خود را به بالاترین قیمت و به بزرگترین خریدار فروخته و فائده خوبی برده و دیگری همان متاع را به کمترین یا بهتر بگوئیم به بدترین قیمت و به پست‌ترین خریداران فروخته و ضرر زیادی کرده است.

پروردگار متعال در آیه ۹۰ سوره بقره می‌فرماید:

بنی اسرائیل خود را بد فروختند و به آنچه خدا نازل

فرموده بود، متجاوزانه کافر شدند.

«تعرض به خدای تعالی»

افرادی که به هر نحوی و برای هر چیزی که باشد به خدای تعالی تعرض می‌کنند، بدترین و بی ادب‌ترین انسانها هستند. بخصوص اگر تعرض درباره انتخاب رسولان و پیامبران و اولیاء و احبّاء خدای تعالی باشد.

بنی اسرائیل از بس بی ادب و بی حیا بودند، تعرض خود را درباره انتخاب انبیاء از طرف خدای تعالی به این نحو عنوان کردند که در آیه ۹۰ سوره بقره خدای تعالی آن را نقل می‌کند:

«چرا خداوند با محبت و تفضل بر هر کس که

بخواهد از بندگانش کتاب و کلماتش را نازل می‌کند؟».

آنها به خاطر این تعرض به غضب و خشم پی در پی پروردگار گرفتار شدند و برای کفار که شامل این عده از بنی اسرائیل هم می‌شود، خدای تعالی عذاب خوارکننده‌ای قرار داده است. (۹۰)

«آيات ٩١ و ٩٢ سورة بقره»

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
 قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ
 بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا
 مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ
 قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
 مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ
 بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾

«ترجمه آیات ۹۱ و ۹۲ سوره بقره»

و زمانی که به این کافران گفته می شود که ایمان بیاورید به آنچه خدا نازل فرموده، در جواب می گویند: ما ایمان آوردیم به آنچه که قبلاً بر ما نازل شده. و آنها کافر می شوند به آنچه که بعد از آن نازل گردیده و حال آنکه این حق است و تصدیق کننده آن کتابی است که با آنها است. بگو پس چرا قبل از این پیامبران خدا را می کشتید اگر شما به آنها ایمان داشتید؟ (۹۱)

موسی باینات و معجزات نزد شما آمد سپس شما گوساله را بعد از او برای پرستش گرفتید. و حال آنکه شما از ظالمین بودید. (۹۲)

«توضیح آیات ۹۱ و ۹۲ سورة بقره»

«ایمان به آنچه خدا نازل فرموده»

بعضی از مردم آنچنان به چند جمله‌ای که تعلیم گرفته‌اند، مغرورند که حاضر نیستند به چیز دیگری فکر کنند و به هیچ وجه انعطاف نسبت به چیز دیگری از مطالب ندارند. این چنین افرادی همیشه محکوم بوده و مبتلا به اعمال ضدّ و نقیض گردیده و غرورشان به آنها اجازه نمی‌دهد که حرف حقّ را گوش دهند.

وقتی به بنی اسرائیل گفته می‌شد که به قرآن و آنچه خدا نازل فرموده ایمان بیاورید و به این مطالب هم توجّه کنید، آنها می‌گفتند: ما به همان که برای خودمان نازل شده ایمان آوردیم ولی کتابها و سخنان دیگر را قبول

ندارند و حال آنکه سخنان دیگران حقّ است و تصدیق‌کننده توراتی است که با آنها هست. بگو اگر حرف شما درست است پس چرا پیامبران الهی را قبلاً می‌کشتید، اگر راستی به آنچه بر شما نازل شده ایمان دارید؟ (۹۱) حضرت موسی آن همه معجزه و دلائل بر حقّانیت دینش به شما ارائه داد ولی شما بعد از رفتن او گوساله را برای ستایش و پرستیدن انتخاب کردید و شما به خود ظلم نمودید. (۹۲)

«آیه ۹۳ سورة بقره»

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا
فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَ أَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ
أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ
بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنتُمْ

مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾

«ترجمه آیه ۹۳ سوره بقره»

و وقتی که ما از شما پیمان گرفتیم. و کوه طور
 را بالای سر شما قرار دادیم و گفتیم: با قوّت و
 قدرت بگیرید آنچه را که به شما داده ایم و بشنوید.
 گفتند: شنیدیم ولی عصیان کردیم. در دلهای آنها
 در اثر کفرشان محبت گوساله قرار گرفته. بگو:
 ایمانتان چه بد دستوری به شما می دهد اگر
 مؤمنید. (۹۳)

«توضیح آیه ۹۳ سورة بقره»

«کوه طور و پیمان از بنی اسرائیل»

پروردگار متعال در سه آیه از قرآن مسأله «کوه طور» و پیمانی که از بنی اسرائیل گرفته و آنها را وادار به این پیمان نموده، عنوان فرموده است. در هر سه آیه منظور از پیمان برای قبول کردن مضامین کتاب تورات یا به طور کلی جدی گرفتن آنچه خدای تعالی برای آنها از جانب خود به عنوان قوانین کلی و یا خصوصی می فرستد، بوده است.

پروردگار متعال در سورة بقره می فرماید: ما وقتی کوه طور را بر سر شما برای گرفتن میثاق بلند کردیم و از شما خواستیم که هر چه از معارف و قوانین برایتان می فرستیم باید آنها را با قاطعیّت و جدیّت و قوّت و قدرت بگیرید و

دستورات را گوش بدهید، گفتند: گوش می دهیم ولی ما مخالفت خواهیم کرد. آنها این مخالفت را به خاطر آنکه دلهاشان، به خاطر کفرشان با محبت گوساله آمیخته شده انجام دادند.

آنها به خاطر آنکه از قدیم پدرانشان به گاو و گوساله احترام می گذاشتند برای آنها محبت گوساله و گاو عادت شده بود آنها نمی توانستند به بالاتر از آن فکر کنند. لذا خدای تعالی به خاطر بیدار کردن آنها فرمود:

به آنها بگو ای محمدایمانی که به گوساله دارید شما را به بد چیزی دستور داده اگر حقیقتاً به آنها ایمان داشته باشید. (۹۳)

«آيات ٩٤ تا ٩٦ سورة بقره»

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ
 عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ
 فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾
 وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ
 عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ

النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَمِنَ الَّذِينَ
 أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ
 سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ
 أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

«ترجمه آیات ۹۴ تا ۹۶ سورة بقره»

بگو، اگر برای شما تنها نزد خدا خانه آخرت
 است و مردم دیگر از آن بهره‌ای ندارند، پس
 تقاضای مرگ کنید اگر راست می‌گوئید. (۹۴)
 ولی هرگز تمنای مرگ نکنند به خاطر آنچه که
 پیش فرستاده‌اند و خدا به اعمال ظالمین دانا
 است. (۹۵)

و آنها را از همه مردم و حتی از کسانی که
 مشرک‌اند بر زندگی دنیا حریص‌تر می‌بینی. هر
 یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند و حال
 آنکه این عمر طولانی از عذاب الهی آنها را ننگه
 نمی‌دارد و خدا به آنچه می‌کنند بینا است. (۹۶)

«توضیح آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره بقره»

«عمر طولانی برای انسان فائده‌ای ندارد»

هر جمعی که میزان و صراط مستقیمی ندارند و عقیده‌ای دارند و به آن پابند بوده و دیگران را قبول ندارند، گاهی مبتلا به جهل مرکب شده و آنچنان دلشان سنگ شده که نمی‌توانند عقیده دیگری را بپذیرند. اینها کارشان این است که با مردم محاجّه کرده و آنها را به خیال خود رد کرده و در میدان علم و دانش تاخت و تازمی کنند. در این موقع باید برای روشن شدن دیگران، نه برای هدایت خود آنها با دلیل قاطع جواب دندان شکنی به آنها داد و آنها را محکوم نمود.

بنی اسرائیل می‌گفتند: خانه آخرت فقط مال ما است، چون ما فرزندان

خدا و دوستان خدائیم. پروردگار متعال به رسول اکرم ﷺ می فرماید: به آنها بگو اگر خانه آخرت خالص مال شماست و به دیگران چیزی نمی رسد، پس چرا در این دنیا باقی مانده و آرزوی مرگ نمی کنید؟ درخواست مرگ کنید اگر راست می گوئید. زیرا آنجا که برای شما بهتر از این دنیا است. (۹۴)

اما آنها هرگز این کار را نمی کنند. خودشان می دانند چه اعمال زشتی در دنیا کرده اند و چه زاد و توشه ای جلوفرستاده اند. خدا هم که اعمال ستمگران را می داند. (۹۵)

بنابراین اگر کسی ایمان کاملی داشته باشد و بداند که از اولیاء خدا است، تقاضای مرگ برای رسیدن به لقاء خدای تعالی و یا لا اقل برای رسیدن به ثوابهایی که خدای تعالی به مؤمنین وعده فرموده می کند. اما اگر کسی به حقایق و عالم آخرت شک داشته باشد و خود را از صراط مستقیم خارج بداند بدون تردید نمی خواهد بمیرد. بلکه او را برای ماندن در دنیا از همه حریص تر می بینید. حتی آنها از مشرکین به زندگی دنیا حریص ترند. بعضی از آنها آرزو می کنند که هزار سال عمر کنند. اما همه باید بدانند که این عمر طولانی آنها را از عذاب الهی دور نمی کند و خدا همه کارهای آنها را زیر نظر دارد و می داند که شما چه می کنید.

«آیات ۹۷ تا ۹۹ سورہ بقرہ»

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ
 نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا
 لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى
 لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ
 مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَ
 مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾
 وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا
 يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾

«ترجمه آیات ۹۷ تا ۹۹ سورة بقره»

بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد، جبرئیل فقط به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده، این قرآن تصدیق‌کننده آن چیزی است که قبل از او آمده. و قرآن هدایت و بشارت است برای مؤمنین. (۹۷)

کسی که دشمن خدا و ملائکه و رسولانش و جبرئیل و میکائیل باشد، خدا هم دشمن کافرین است. (۹۸)

ما نازل کردیم بر تو نشانه‌های واضح و آیات صریحی را که به آنها کافر نمی‌شوند مگر فاسقین. (۹۹)

«توضیح آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره بقره»

«جبرئیل واسطه وحی است»

«چرا با او دشمنی می‌کنید؟»

در زمانی که حضرت رسول اکرم ﷺ وارد مدینه شدند «ابن صوری» که یکی از علمای یهود بود با جمعی از یهودیها که اهل سرزمین «فدک» بودند به محضر آن حضرت مشرف شدند و سؤالاتی از او نمودند و این سؤالات برای امتحان آن حضرت بود که ببینند آیا او همان پیامبری است که قبلاً توصیف شده است یا خیر؟

اول، سؤال کردند: شما چگونه می‌خواهید؟ زیرا خصوصیات

خواب پیامبری که در آخر الزمان می آید برای ما نقل شده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: چشمهای من می خوابد ولی دلم بیدار و از همه چیز آگاه است.

گفتند: درست است ما هم آنچه شنیده ایم این مطلب را تصدیق می کند. دوّم، سؤال کردند: آیا فرزند مال پدر است یا مادر؟ فرمود: استخوانها و رگ و پی او از پدر و گوشت و خون و ناخن و موی او از مادر است.^۱

گفتند: درست است ای محمد، حالا چرا بعضی بچه ها شباهت کاملی به پدر و عموهایشان دارند و بعضی بعکس شباهت به آنها ندارند ولی شباهت به مادر و دائیها دارند؟

فرمود: زن و مرد هر کدام آب و نطفه ای دارند. اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند به پدر و عموهایش شباهت بیشتری پیدامی کند و اگر آب زن بر آب مرد غلبه کند فرزند شباهت به مادر و دائیها دارد.

گفتند: درست است، حالا خصوصیات پروردگارت را برای ما بیان کن تا او را بشناسیم. در اینجا سورة توحید نازل شد که اوصاف خداوند را بیان می کند. «ابن صوری» گفت: مطلب دیگری از تومی پرسیم اگر آن را هم درست بگوئی ما به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی می کنیم.

۱ - البته همان گونه که در متن تذکر داده شد این سؤالات برای امتحان آن حضرت بوده یعنی آنها مطالبی را در نظر داشته و می خواستند ببینند که رسول اکرم ﷺ مطابق آنچه را که آنها می دانند جواب می دهد یا غیر از آن را می گوید که اگر خلاف آنچه آنها معتقد بودند، می فرمود ولو آنکه حقیقت هم آن بود که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده بود آنها ایمان نمی آوردند.

آیا کدام یک از ملائکه بین تو و خدای تعالی واسطه است و خدا بوسیله کدام ملک آیات خود را بر تو نازل می‌فرماید؟

رسول اکرم ﷺ فرمود: جبرئیل.

«ابن صوری» گفت: جبرئیل دشمن ما است. او واسطه برای جنگ و کشتن و سختیهاست ولی میکائیل واسطه گشایش و آرامش و راحتی است و اگر واسطه تو میکائیل بود ما به تو ایمان می‌آوردیم. خدای تعالی در اینجا آیه ۹۷ سوره بقره را به پیغمبر اکرم ﷺ نازل فرمود:

ای محمد به آنها بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد بداند که او آیات خدا را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده و از جانب خودش که نیآورده است. علاوه، این آیات آنچه را که در نزد شما بوده و قبل از او نازل شده مثل تورات تصدیق می‌کند و با آنها توافق دارد و آنها سبب هدایت و بشارت برای مؤمنین است. (۹۷)

و به طور کلی کسی که دشمن خدا و ملائکه‌اش و فرستادگانش و جبرئیل و میکائیل باشد، بداند که خدا هم دشمن کفار است.

«حضرت جبرئیل ملک مقرب خدا است»

جمعی از مسلمانان نیز در آن زمان روی تعصب جاهلانه از جبرئیل بدشان می‌آمد. زیرا بسیار از او نقل می‌شد که بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شده و عظمت و ایمان و فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تأیید کرده است و

گاهی بعضی از منافقین به خاطر کمکی که جبرئیل به علی بن ابیطالب (علیه السلام) در جنگها کرده و شمشیر برآنی به نام «ذوالفقار» به دست او داده و آنها را ذلیل و منکوب فرموده، او را دشمن می داشتند و می گفتند: ما از این واسطه هائی که مردم را به امامت علی بن ابیطالب (علیه السلام) دعوت می کنند، بیزاریم. خدای تعالی می فرماید: خدا هم دشمن کفار و کسانی که ناسپاسی می کنند، می باشد. (۹۸)

در پایان خدای تعالی با تمام قاطعیّت فرموده:

ما بر تونشانه های واضحی (مانند معجزات و قرآن و دلائلی بر حقانیت دینت و مطالب حکمت آمیزت) نازل کردیم و کسی نمی تواند آنها را ندیده بگیرد و به آنها کافر شود مگر فاسقها (وبی بند و بارها و کسانی که آن قدر فکر ندارند که خوبی را بر بدی ترجیح دهند). (۹۹)

«آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سورہ بقرہ»

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ
 مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۰﴾ وَ
 لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ
 مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ
 وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾

«ترجمه آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سورة بقره»

آیا این چنین نیست که آنها وقتی پیمانی
 می‌بندند، جمعی از آنها با آن مخالفت می‌کنند؟
 بلکه اکثر آنها ایمان نمی‌آورند. (۱۰۰)

و وقتی که فرستاده‌ای از جانب خدا نزد آنها
 می‌رود با آنکه آنچه آنها از کتب آسمانی و اعتقاد به
 انبیاء دارند، این فرستاده آن را تصدیق می‌کند
 جمعی از کسانی که به آنها کتاب داده شده آن کتاب
 را ندیده می‌گیرند. و پشت سر می‌اندازند مثل آنکه
 هیچ نمی‌دانند. (۱۰۱)

«توضیح آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره بقره»

«باز هم عهدشکنی»

چون در زمان بعثت رسول اکرم ﷺ چاپ و نشر و پخش مطالب و کتاب مانند امروز نبود و هر عالمی از دانشمندان یهود و نصاری کتاب تورات و یا انجیل را برای خودشان دست نویس می کردند. می توانستند بعضی از مطالبش را از مردم مخفی نگه دارند و به مردم نگویند و یا اگر کسی به دیگران مطلبی را می گفت آنها منکر شوند.

کتاب تورات و انجیل پر از مطالبی بود که پیغمبر اسلام ﷺ را معرفی می کرد و اساساً این دو کتاب بخصوص کتاب انجیل مقدمه قرآن و بعثت رسول اکرم ﷺ بود و همان گونه که یک نوجوان وقتی در کلاس اول مدرسه

هست، می داند باید سال دیگر به کلاس دوم برود و کتابهای کلاس اول را ترک کند، یهود و نصاری هم می دانستند که روزی با بعثت خاتم انبیاء ﷺ باید به مذهب اسلام مشرف شوند و کتابهای تورات و انجیل را ترک کنند و به مدارج بالاتری برسند و قرآن را کتاب درسی و دینی خود قرار دهند. ولی وقتی رسول اکرم ﷺ مبعوث شد و علمای آنها دین مقدس اسلام را منافی با منافع شخصی خود دانستند، آن مطالب را منکر شدند و به هیچ وجه حاضر نبودند حقایق را برای مردم بگویند و تنها چیزی که می بایست به آنها تذکر داده شود تا آنها منکر حقیقت نشوند، عهد و پیمانی بود که با خدا بسته بودند، ولی آنها چون فقط عالم بودند و نفس خود را از ردائیل پاک نکرده بودند، به عهد و پیمان خود پایبند نبودند و این همه مزاحمت را بوجود آورده بودند. خدای تعالی در آیه ۱۰۰ سورة بقره می فرماید:

آیا این کار درست است که هر وقت با خدا و یا با پیامبر در موارد مختلف عهدی می بندند عده ای از آنها آن را پشت گوش می اندازند و آن را ندیده می گیرند؟ بلکه اکثر آنها بی ایمانند. (۱۰۰)

«یهودیه‌ها تا زمان ما همیشه عهد شکن بوده‌اند»

یهودیه‌ها به خاطر سیره آباء و اجدادیشان عادت به عهد شکنی و تخلف از قراردادهای سیاسی و مملکتی واجتماعی کرده‌اند. حتی در قرن بیستم با آنکه بشر به جایی رسیده که خود را متعهد و متمدن دانسته و عهد شکنی را بدترین صفت زشت برای خود می داند، در عین حال اسرائیلیها تمام

پیمانهای سازمان ملل و آنچه با اعراب و فلسطین بسته اند را زیر پا گذاشته و ابداً به آنها اعتنائی نکرده اند. آنها در گذشته تعهدی را که با خدا بوسیله حضرت موسی بسته بودند و خدای تعالی از آنها پیمان گرفته بود که به مضامین تورات عمل کنند و بعثت رسول اکرم ﷺ را منکر نشوند، آنها آن پیمان را شکسته و به بهانه هائی از اسلام فرار کردند.

این مهمترین پیمان شکنی آنها بود که ذلت و بدبختی را برای آنها به ارمغان آورد. یهود بنی قریظه و بنی نضیر در زمانی که پیغمبر اسلام ﷺ وارد مدینه شدند با آن حضرت پیمان بستند که به دشمنان کمک نکنند ولی آنها پیمان را شکستند و در جنگ خندق با مشرکین مکه علیه دین اسلام همکاری کردند. آنها می دانستند که پیغمبر اسلام ﷺ از جانب خدا آمده است، آنها می دانستند که قرآن و رسول اکرم ﷺ تورات را قبول دارند و آن را تصدیق می کنند و مطالبش با مطالب آنها مطابقت دارد، در عین حال جمعی از آنها که عالم و دانشمند بودند و کتاب تورات را می خواندند، کتاب خدا را پشت سر انداختند، مثل کسی که ابداً چیزی نمی داند. (۱۰۱)

«آيات ١٠٢ و ١٠٣ سورة بقره»

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ
 مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ
 لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
 السِّحْرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ
 بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا
 يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ

فِتْنَةً فَلَا تَكْفُرُ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا
يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَ
مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ
اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا
يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ
مَالَهُ فِي الْأُخْرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَ لِبَيْسٍ
مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾

«ترجمه آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سورة بقره»

و پیروی کردند از آنچه شیاطین در زمان سلطنت سلیمان می خواندند و سلیمان کافر نشد. ولی شیاطین کافر شدند. به مردم سحر تعلیم می دادند و آنچه در بابل بر دو ملک به نام هاروت و ماروت نازل شده بود. که آنها به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر آنکه به مردم، اول می گفتند: ما وسیله امتحانیم و کوشش کنید کافر نشوید. ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را یاد می گرفتند تا بتوانند بین مرد و زنش جدائی

بیندازند. ولی به هیچ وجه نمی توانستند به کسی
 ضرر برسانند مگر به اذن خدا. و بلکه آنها چیزی را
 یاد می گرفتند که به خودشان ضرر می رساند و آنها
 از آن نفعی نمی بردند و به طور قطع می دانستند
 کسی که این گونه متاع را بخرد در آخرت بهره ای
 نخواهد داشت و چقدر بد بود آنچه خود را به آن
 فروختند اگر می دانستند. (۱۰۲)

اگر آنها ایمان می آوردند و تقوی پیشه
 می کردند اجر و مزدی که برای آنها نزد خدا بود
 بهتر بود اگر آنها حقیقت را می دانستند. (۱۰۳)

«توضیح آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سورة بقره»

«سحر و جادو، عمل کفار و شیاطین است»

چون یهودیها همیشه دنبال شرّ می گشتند، در دربار حضرت سلیمان به شیاطینی پیوستند که آنها کافر بودند. حضرت سلیمان خودش کافر نبود و با سحر و جادو، مُلک و عظمت خود را به دست نیاورده بود و از روش شیاطین هم بیزار بود ولی شیاطینی بودند که ایمان نداشتند و کافر بودند و به مردم سحر و جادو تعلیم می دادند و مردم را منحرف می کردند و یهود هم از این شیاطین تبعیت می نمودند، سحر و جادو را از آنها یاد می گرفتند و به هیچ وجه به حضرت سلیمان ایمان نمی آوردند. مردم را بوسیله سحر و جادو آن

قدر اذیت می کردند که نام آنها در تاریخ و قرآن شیاطین شد، یعنی موجودات مودی که مردم را اذیت می کردند.

«دفع سحر و جادو بوسیله ملائکه»

امام صادق علیه السلام فرمود:

بعد از حضرت نوح سحر و جادو در بین مردم زیاد شد. خدای تعالی بر پیغمبر آن زمان دو ملک نازل فرمود. آن دو ملک به آن پیامبر گفتند که سحر چگونه عمل می کند و ساحران با مردم چه می کنند و لذا آن دو ملک آنچه را از علوم که سحر آنها را باطل می کرد، به پیامبر تعلیم دادند. آن پیامبر هم آنها را به مردم و پیروان خود تعلیم داد و به آنها فرمود که به آن وسیله سحر را متوقف کنند و سحرهای را که دیگران انجام داده اند، باطل نمایند و به پیروان خود تأکید کرد که مبادا شما مردم را سحر کنید.

این عمل مثل تعلیم معلمی است که سم کشنده ای را برای شاگردانش توضیح دهد و به آنها خطرات سم را بگوید و به آنها تعلیم دهد که اگر کسی مسموم شد چگونه باید او را معالجه نمود. نباید شما از سم سوء استفاده کنید و کسی را به این وسیله بکشید.

در زمان حضرت سلیمان نیز همین جریان اتفاق افتاد. عده ای در

مملکت او از شیاطین و شیطان سیرتان دست به سحر و جادو زدند و مردم را اذیت می کردند. حضرت سلیمان دستور داد که اعمال ساحران متوقف شود و اوراق و کتابهای آنها را جمع کرد و در محل مخصوصی در بابل نگهداری فرمود. وقتی حضرت سلیمان از دنیا رفت، عده ای از شیطان سیرتان آن اوراق و کتابها را بیرون آوردند و به سحر و جادو پرداختند، جمعی به آنها می گفتند که حضرت سلیمان سحر را ممنوع فرموده، شما چرا دوباره به این کار اقدام می نمائید؟ آنها در مقام عناد و لجبازی برخاستند و گفتند: حضرت سلیمان پیغمبر نبوده بلکه بوسیله همین سحر و جادو آن قدرت را به دست آورده بود. کم کم بنی اسرائیل و یهودیها هم از آنها پیروی کردند و به جادوگری به طوری معتاد شدند که دست از تورات برداشتند و حضرت سلیمان را یک جادوگر بزرگ تصوّر می کردند و او را پیامبر نمی دانستند.

وقتی رسول اکرم ﷺ فرمود که حضرت سلیمان پیامبر بوده، بعضی از علمای یهود گفتند: از محمد ﷺ تعجب است که می گوید: سلیمان پیغمبر بوده و حال آنکه سلیمان ساحر بوده است که لازمه ساحر بودن حضرت سلیمان این بود که او هم کافر باشد و لذا قرآن می فرماید که سلیمان کافر نبود بلکه آنهایی که سحر و جادوگری را رواج می دهند و به مردم سحر تعلیم می دهند و پیغمبر خدا را به سحر نسبت می دهند، کافرنند.

«رفع سحر و جادو بوسیله ملائکه»

خدای تعالی دو ملک را به نام «هاروت» و «ماروت» در سرزمین «بابل» به صورت بشر در میان مردم فرستاد که به مردمی که می توانستند سحر و

جادو را باطل کنند سحر و جادو را تعلیم دهند و به کسانی که می خواستند سوء استفاده کنند تعلیم ندهند و آن دو ملک تنها به کسانی که می گفتند: ما در ناراحتی به خاطر سحر ساحران هستیم تعلیم می دادند، آن هم در صورتی بود که اول آن دو ملک آنها را آزمایش می کردند و به آنها سفارش می نمودند که از سحر سوء استفاده نکنند و کافر نشوند، آنگاه به آنها تعلیم می دادند.

اما آنها در عین حال سوء استفاده کردند و آنچه را یاد گرفته بودند برای جدائی انداختن بین مرد و همسرش استفاده نمودند ولی در عین حال آنها به هیچ وجه بدون اذن خدائی توانستند به انسان ضرر برسانند و آنها چیزهائی یاد می گرفتند که برایشان ضرر داشت ولی نفعی نداشت و آنها می دانستند که اگر کسی مشتری این گونه چیزها باشد، بهره ای در آخرت نخواهد داشت و چه بد و زشت بود آنچه خود را به آن فروخته بودند، اگر می دانستند و می فهمیدند. (۱۰۲)

«فهم و درک و علم، وسائلی برای موفقیت هستند»

بهترین چیزها برای انسان فهم و درک و علم است، انسان هر کاری را که می کند باید فائده اش را در نظر بگیرد و باید در کارها دقت کند، آنها را بررسی نماید، عاقبتش را بفهمد و سپس اگر مفید بود، آن را انجام دهد. یک فرد مؤمن، یک فرد مسلمان، بلکه حتی یک انسان عاقل می داند که سحر و جادو و مردم آزاری، علاوه بر اینکه فائده ای ندارد، ممکن است ضررهائی هم داشته باشد. پس چرا تقوی و پرهیزگاری را ترک کند؟ چرا ثوابهائی را که در نزد خدا برای متّقین و مؤمنین تعیین شده ترک کند و به اعمال بیهوده و

نادرست و مردم آزاری بپردازد؟

خدای تعالی در آیه ۱۰۳ سورة بقره می فرماید: اگر این جادوگران می فهمیدند و درک می کردند و می دانستند چه باید بکنند، قطعاً ایمان به حقایق می آوردند و تقوی پیشه می کردند و اجر و پاداشی که در نزد خدا برای آنها بود، بهتر از آنچه آنها برای آن تلاش می کردند بود.

«آیہ ۱۰۴ سورہ بقرہ»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا
رَاعِنَا وَقُولُوا أَنْظِرْنَا وَاسْمَعُوا
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

«ترجمه آیه ۱۰۴ سورة بقره»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نگوئید «إِعْمِنَا»
 بلکه بگوئید «أَنظُرْنَا» و بشنوید و از برای کافرین
 عذاب دردناکی خواهد بود. (۱۰۴)

«توضیح آیه ۱۰۴ سوره بقره»

«جلوگیری از تمسخر و استهزاء»

یهود در مدینه میان مسلمانها بودند و پای سخنان رسول اکرم ﷺ می نشستند و سخنان آن حضرت را گوش می دادند و ضمناً بعضی از آنها تحت تأثیر کلام آن حضرت واقع می شدند ولی جمعی برای مسخره کردن و سوژه گرفتن و اذیت و آزار آن حضرت در مجلس حاضر می شدند.

سخنان رسول اکرم ﷺ بسیار پر شور و هیجان انگیز و بیدارکننده از خواب غفلت بود و مردم مسلمان کمال استفاده را از سخنان آن حضرت می کردند.

ولی بعضی از افراد که دیرتر مطلب را می گرفتند با اشاره دست و گفتن

این کلمات که آقارعایت ما را هم بکنید، قدری با تأنّی کلامتان را بگوئید، تا ما هم بتوانیم مطالب را خوب درک کنیم و این درخواست را به عربی با کلمه «راعنا» که به معنی «مهلّت بده به ما» بود، اداء می کردند. ولی یهودی که برای مسخره کردن و سوژه به دست آوردن در مجلس می آمدند، همین کلمه را که با لبخندی مسخره آمیز اداء می کردند، معنی دیگری را که نسبت دادن به حماقت و سستی بود، منظور می نمودند و وقتی مسلمانها متوجّه می شدند که آنها منظورشان چیست و به آنها اعتراض می کردند، آنها می گفتند: منظورمان همان چیزی است که شما منظور نموده اید. لذا خدای تعالی برای جلوگیری از این سوء استفاده دستور می فرمود که ای مسلمانان از این به بعد کلمه «راعنا» را نگوئید بلکه به جای آن بگوئید «انظرنا» یعنی مراقب ما باش که ما بتوانیم آنچه می فرمائید یاد بگیریم، به ما هم نگاه کن و ضعف درک ما را هم منظور فرما. سپس خدای تعالی می فرماید: این مطلب را گوش بدهید و این را هم بدانید که برای کافرها عذاب دردناکی خواهد بود.

این آیه به طور کلی به مسلمانها تعلیم می دهد که هیچگاه و به هیچ وجه کاری، کلامی و عملی را که دشمن از آن ممکن است سوء استفاده کند، انجام ندهند و اعمال و گفتارشان را طوری بگوئید و انجام دهید که یک پهلوی و دارای یک معنی باشد.

«آیہ ۱۰۵ سورہ بقرہ»

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
 الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ
 عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ
 يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾

«ترجمه آیه ۱۰۵ سورة بقره»

کفار از اهل کتاب و مشرکین دوست ندارند
 که بر شما خیری از طرف پروردگارتان نازل شود.
 ولی خدا رحمت و مهربانیش را مختص کسانی که
 می خواهد قرار می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ
 و عظیمی است. (۱۰۵)

«توضیح آیه ۱۰۵ سوره بقره»

«دشمنان هیچگاه برای شما خوبی را نمی خواهند»

یکی از صفات رذیله انسان، دشمنی بی جانسبت به افراد صالح و بی آزار است. این صفت را که تنها شیطان القاء می کند، صاحبش را از سعادت دور می نماید و هم اسباب زحمت مردم دنیا می شود. لذا کسانی که این صفت را دارند باید هر چه زودتر آن را ترکیه کنند و از روح خود آن صفت را پاک نمایند. صفت دیگری که برای انسان بسیار بد است و آن هم انسان را بیچاره می کند و قبل از آنکه به دیگری صدمه بزند خود صاحب این صفت را از بین می برد، حسادت است. مسلمانها باید بکوشند صفت دشمنی و حسادت را

از روح خود پاک کنند، تابتوانند مسلمان واقعی باشند.

کفار اهل کتاب و مشرکین چون دشمن مسلمانها بودند، نسبت به آنها حسادت می کردند و نمی خواستند که به مسلمانها از طرف خدای تعالی خیری برسد ولی خدای تعالی به خواست آنها کاری ندارد و طبق مصالحی که خودش در نظر گرفته، عمل می کند و هر که را دوست داشته باشد، برای نزول رحمتش اختصاص می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است. (۱۰۵)

« آيَةُ ۱۰۶ سورَةُ بقره »

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ
بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

«ترجمه آیه ۱۰۶ سورة بقره»

مانشانه و یا آیه ای را از بین نمی بریم یا آن را
 به دست فراموشی نمی سپاریم، مگر آنکه بهتر از
 آن یا مثل آن را می آوریم آیا نمی دانی که خدا بر هر
 چیزی قادر است؟ (۱۰۶)

«توضیح آیه ۱۰۶ سوره بقره»

«آیا ممکن است آیه‌ای نابود شود»

«و آیه دیگری جای آن را بگیرد؟»

یکی از مطالبی که علمای علم تفسیر درباره‌اش اختلاف دارند، این است که آیا در قرآن ناسخ و منسوخ وجود دارد یا خیر؟ و معنی ناسخ و منسوخ این است که آیه‌ای دیگر را از بین ببرد و خودش جانشین آن آیه شود که آیه از بین برنده را «ناسخ» و آیه از بین رفته را «منسوخ» می‌نامند.

این مسأله اگر در قرآن باشد، مراد از «آیه» بیشتر حکم آن آیه است که در حقیقت می‌فرماید: ما حکمی را نسخ نمی‌کنیم مگر آنکه حکم بهتری یا مثل آن را جایگزین آن حکم قرار می‌دهیم و لذا اگر ناسخ و منسوخ در قرآن باشد

حتماً باید برای بقاء آیه منسوخه در قرآن فائده‌ای وجود داشته باشد و منظور از آیه منسوخه این است که حکم آن عمرش کوتاه بوده و در زمان معینی لازم‌الاجراء بوده است و چون آیات قرآن از جهات مختلف نشانه خدا است، یعنی از جهت فصاحت و بلاغت و از جهت حکم و از جهات دیگر نشانه خدا است، پس اگر از یک جهت نشانه بودن آیه‌ای از قرآن نسخ شود، مثلاً حکمش از بین برود آیه بودنش از جهت فصاحت و بلاغت و غیره باقی می‌ماند. لذا خدای تعالی می‌فرماید: ما نشانه‌ای را از بین نمی‌بریم و یا آن را در جای خود باقی نمی‌گذاریم مگر آنکه بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم. مگر نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی قدرت دارد؟ (۱۰۶)

« آیہ ۱۰۷ سورہ بقرہ »

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ
دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

«ترجمه آیه ۱۰۷ سورة بقره»

آیانمی دانی که مُلک آسمانها و زمین مال خدا
است و برای شما غیر از خدا ولیّ و یاوری
نیست؟ (۱۰۷)

«توضیح آیه ۱۰۷ سوره بقره»

«مُلک آسمانها و زمین مال خدا است»

آسمانها و زمین دارای مُلکی هستند که همان محسوسات است یعنی آن چیزهایی است که با حواس ظاهری یا با یکی از آنها که عبارت‌اند از حَسَّ «بینائی» و حَسَّ «شنوائی» و حَسَّ «چشائی» و حَسَّ «بویائی» و حَسَّ «لامسه» احساس می‌شوند. خدای تعالی همان گونه که ملکوت همه چیز در دست او است، در عالم ملک هم سلطنت دارد و آنچه در این عالم است، ملک او است و او بر همه آنها حکومت می‌کند. لذا پروردگار متعال در آیه ۱۰۷ سوره بقره می‌فرماید: آیانی دانی که مُلک آسمانها و زمین از خدا است.

«فرمانده مهربان فقط خدا است»

هر کس فکر کند که فرمانده مهربانی جز خدای تعالی وجود دارد، اشتباه کرده. زیرا فرماندهان دیگر از دو حال خارج نیستند، یا از جانب خدا فرمان می دهند و همان مهربانی خدا را هم اعمال می کنند که در حقیقت این فرمان هم فرمان خدا است و این فرماندهان مهربان نمایندگان الهی هستند و از خود چیزی ندارند، مانند پیشوایان دین و ائمه اطهار (علیهم السلام)، و اگر از طرف خدا فرمان نمی دهند و بلکه از طرف هوای نفس خود فرمان می دهند که طبعاً منافع خود را هم در نظر گرفته و یا اگر منافع فرمانبردار را هم در نظر گرفته باشند آن مهربانی را که خدا دارد آنها ندارند و اگر مهربان هم باشند، چون ممکن است اشتباه بکنند، نباید مؤمنین آنها را فرمانده واقعی خود بدانند. پس برای مؤمنین فرمانده مهربانی که فقط منافع فرمانبردار را در نظر گرفته باشد، غیر از خدا وجود ندارد و تنها خدای تعالی «ولی» بشر است.

«کمک و یاری خدا ارزش دارد»

بدون تردید هیچ کس و هیچ چیز جز خدا نمی تواند صد درصد و در همه جا و در همه چیز به انسان کمک کند. زیرا غیر از خدا همه فقیرند، همه محتاجند و بالاخره همه در جایی و در چیزی درمانده و بی قدرتند. تنها خدا است که قدرتش مطلق و بی نیازیش مطلق و او است که بر همه چیز و همه کار قدرت بی نهایت دارد و لذا اگر انسان را یاری کند، می توان صد درصد بر او اعتماد نمود. چون او هیچ گاه درمانده نمی شود و در هیچ کار ناتوانی

ندارد۔ پس برای انسان یار و یاور حقیقی جز خدا وجود ندارد۔ لذا خدای متعال می فرماید: و برای شما غیر از خدا فرمانده مهربانی و یار و یاور کاملی جز خدا وجود ندارد۔

«آية ١٠٨ سورة بقره»

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ
كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ
يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ
السَّبِيلِ ١٠٨

«ترجمه آیه ۱۰۸ سوره بقره»

آیامی خواهید شما همان سؤالی را که قبلاً
آنها از موسی کرده اند، از پیغمبرتان بکنید؟ کسی
که کفر را برایمان ترجیح دهد و آن را به این تبدیل
کند، تحقیقاً از راه راست گمراه شده است. (۱۰۸)

«توضیح آیه ۱۰۸ سورة بقره»

«سؤال بیجا و بی مورد»

سؤال بیجا و مسخره آمیز از بزرگان و بخصوص از انبیاء عظام علیهم السلام کمال بی ادبی است. بخصوص که سؤالات با استهزا و تمسخر توأم باشد. بعضی از مردم آن چنان با تکبر و خودخواهی سؤالات خود را مطرح می کنند که گویا علامه منحصر به فردی می خواهد از شاگرد کوچکش امتحان بعمل آورد و بعد از آنکه جواب صحیحی از طرف شنیدند، می گویند: بله ما این را می دانستیم ولی می خواستیم ببینیم شما چه می گوئید. یا بعضی دیگر شئون کسی را که از او می خواهند سؤالی بکنند در نظر نمی گیرند و سؤالات

نامناسبی از اومی کنند. مثلاً ممکن است از علمای فقه و اصول و یا دیگر علمای دینی از نرخ «ارز» و یا مسائل پیش پا افتاده شغلی و بازاری سؤال کنند. این گونه سؤالات مایه وقت گیری و مزاحمت برای آن عالم است. حالا اگر به خدمت پیامبر خدا ﷺ برسند و از او بخواهند کوه صفا را برای آنها طلا کند تا آنها در رفاه باشند، یا درختی را که همه نوع میوه به آن آویزمی کردند و مشرکین آن رامی پرستیدند برای آنها هم ایجاد کند تا آنها هم آن را پرستش کنند. یا نامه ای از طرف خدا برای آنها بیاید که آنها خدا را قبول کنند، اینها درخواستهای بود که مردم مسلمان با تلقین یهود از پیغمبر اکرم ﷺ می کردند.

خدای تعالی با نزول آیه ۱۰۸ سوره بقره جلوسؤالات نابجای آنها را گرفت و نگذاشت که مزاحم پیامبر اکرم ﷺ شوند و برای دیگران هم درس اخلاقی بود که به آنها تعلیم داد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: سؤال خوب کردن یا خوب سؤال را پرسیدن نیمی از علم است.

سؤال کننده باید قبل از آنکه سؤالش را مطرح کند با خود بیندیشد و نحوه سؤال را نزد خودش تنظیم کند و مفید و مختصر و بلیغ و فصیح و بدون کبر و غرور بلکه با تواضع و خشوع و فقط برای چیز یاد گرفتن سؤالش را بپرسد و اگر جواب کافی شنید، از پاسخ دهنده تشکر نماید و از او تقدیر کند.

بنی اسرائیل و بعضی از مسلمانان می خواستند آنچنان که پیروان حضرت موسی سؤالات بیجای می کردند و آن حضرت را مسخره می نمودند، اینها هم همان کار را بکنند. خدای تعالی به مسلمانان و یهودیان تازه مسلمان

خطاب فرمود:

شما می خواهید از رسولتان یعنی حضرت خاتم
انبیاء ﷺ سؤالات بیجا و مسخره آمیز بکنید، آن چنانکه
قبلاً از حضرت موسی همین سؤالات می شد و آن حضرت
را اذیت می کردند؟

ما مسلمانان باید این دستور اخلاقی را از کلام خدا تعلیم بگیریم و
بکوشیم که سؤالات بیجا از علماء و دانشمندان نکنیم. بلکه طبق دستور علی بن
ابی طالب (علیه السلام) که فرمود:

«سَلْ تَفْقَهَا وَلَا تَسْئَلْ تَعْنَتاً» یعنی برای فهمیدن سؤال کن
نه برای خودنمایی.

سؤالاتمان باید تنها برای چیز فهمیدن باشد نه برای خودنمایی و تبختر.

«راه راست چیست؟»

در قرآن کریم سخن از کفر و ایمان زیاد به میان آمده ولی آیا ممکن است
کسی که به ایمان و آرامش رسیده آن را با کفر و ناآرامی عوض کند و یا ایمان را
ترک نماید و کفر را انتخاب کند؟ آری این چنین کسی مانند راننده ای است که
در جاده مستقیم با کمال آرامش و اطمینان و ایمان، به سوی مقصد حرکت
می کند ولی ناگهان به خاطر هوای نفس و یا به خاطر وسوسه های شیطانی مسیر
خود را عوض کرده و از راه راست منحرف شده و به پرتگاه سقوط نماید.

اینها همان کسانی هستند که یک رشته از کارهایشان این است که انبیاء

و رسولان عليه السلام را با سؤالات مسخره آمیزشان اذیت می کنند و ایمانشان را با کفر
عوض می نمایند و از راه راست منحرف شده و حقایق را فراموش
می کنند. (۱۰۸)

«آیه ۱۰۹ سورة بقره»

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ
يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا
حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا
تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾

«ترجمه آیه ۱۰۹ سوره بقره»

جمع زیادی از اهل کتاب از حسدی که دارند،
 مایلند شما را از اسلام و ایمان به کفر برگردانند،
 بعد از اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده. پس
 آنها را عفو کنید و از آنها بگذرید، تا خدا فرمان
 خود را صادر کند. خدا بر همه چیز توانا
 است. (۱۰۹)

«توضیح آیه ۱۰۹ سورة بقره»

«حسادت انسان را به کفر می‌کشاند»

یکی از صفات رذیله‌ای که بسیار برای انسان خطرناک است و خدای تعالی در قرآن دستور فرموده که از شرّ دارندگان این صفت به خدا پناه ببریم،^۱ «حسد» است.

دقت کنید که اشتباه نشود. گاهی انسان دوست ندارد و نمی‌خواهد که دیگری امتیازی داشته باشد و از این جهت فوق‌العاده رنج می‌برد، این حسادت است و بسیار زشت و مضرّ به سلامتی شخص و جامعه است، ولی گاهی انسان می‌خواهد که از همه برتر یا از فرد خاصّی جلوتر و با فضیلت‌تر

باشد و آرزو دارد که در مسابقهٔ خوبیها و کمالات روحی و یا در امور مادی پیشرو بوده و از همه موفق تر باشد، این خواسته، همان مسابقه‌ای است که خدای تعالی در قرآن فرموده:

در خوبیها بر یکدیگر پیشی بگیرید، در مغفرت

پروردگارتان بر یکدیگر پیشی بگیرید.

بنابراین حسد بسیار بد است چون مفسده دارد ولی پیشی گرفتن در خوبیها بر دیگران، وسیلهٔ اصلاح جامعه است و همهٔ مردم به خوبیها موفق می شوند.

اهل کتاب یعنی یهود و نصاری از روی حسادت دوست داشتند شما مسلمان نباشید و آن امتیاز فوق العاده رانداشته باشید و شما را از اسلام و ایمان برگردانند تا کافر شوید بعد از آنکه برای خود آنها نیز حقیقت و حقانیت اسلام واضح شده بود. این آرزو و خواستهٔ آنها جز از روی حسادت علت دیگری نداشت، آنها تزکیهٔ نفس نکرده بودند، آنها امراض روحی کشنده‌ای داشتند. با این مریضهای روحی باید مانند مریضهای بدنی رفتار کرد، به آنها هم باید ترحم نمود، پس از بدی آنها چیزی به دل نگیرید، آنها را عفو کنید و از کینه توزی و حسد آنها بگذرید و به آنها مهلت بدهید تا با آنچه می دانند و معتقدند خود را از صفات رذیله پاک کنند و آنها هم موفق به رفع صفات زشت خود گردند تا دیگر حسادت نکنند و یا لا اقل منتظر باشید تا خدای تعالی با دستوراتش به سوی شما توجه کند و فرمانش را دربارهٔ آنها صادر فرماید و این را بدانید که خدا بر هر چیزی قادر و توانا است. (۱۰۹)

«آية ١١٠ سورة بقره»

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ
 مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ
 عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ
 بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

«ترجمه آیه ۱۱۰ سوره بقره»

و نماز پیا دارید و زکات بدهید. و آنچه از
خوبی برای خودتان جلو بفرستید در نزد خدا باقی
است. و آن رامی یابید. خدا به آنچه می کنید بینا
است. (۱۱۰)

«توضیح آیه ۱۱۰ سورة بقره»

«سفارش مجدد بر اقامه نماز»

اهمیت نماز که خدای تعالی در قرآن مکرراً^۱ به آن سفارش فرموده، از آن جهت است که در حقیقت نماز برنامه زندگی همه روزه بشر است. نماز با کلمه «الحمد لله رب العالمین» به انسان تعلیم می دهد که در زندگی نباید در مقابل هیچ قدرتمندی، هیچ ثروتمندی و هیچ شخصیتی کرنش و خضوع کند و تنها در مقابل پروردگار باید خاضع و خاشع باشد، زیرا او است که به همه نیازمندیهای بشر پاسخ مثبت می دهد.

۱ - کلمه «اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة» در چهار آیه از قرآن آمده اول در سورة بقره آیه ۴۳ و دوم در سورة بقره آیه ۸۳ و سوم در سورة بقره آیه ۱۱۰ و چهارم در سورة نساء آیه ۷۷.

نماز با کلمه «ایاک نستعین» به انسان می‌گوید که تنها باید کمک و نیرو و همه چیز را از خدا گرفت و تنها او را در همه کارها مؤثر دانست.

نماز با کلمه «اهدنا الصراط المستقیم» به انسان می‌فهماند که تنها کسانی موفق می‌شوند، که در راه راست حرکت کنند و از هرگونه افراط و تفریط بر حذر باشند.

بوسیله کلمه «الله اکبر» که در تمام حرکات نماز تکرار می‌شود به انسان عظمت، قدرت و اهمیّت توجّه به خدای تعالی را تعلیم می‌دهد و به انسان می‌گوید: تنها باید به این خدای مهربانی که بی‌نهایت قدرت دارد، بی‌نهایت عظمت دارد، بی‌نهایت اهمیّت دارد، متوجّه بود و تنها او را باید شناخت.

«باز هم سفارش به زکات»

دادن زکات و مالیات اسلامی ممالک را آباد می‌کند، فقرا و مساکین را احیاء می‌کند، دشمنیها را تبدیل به دوستی می‌کند، درماندگان در راه رانجات می‌دهد، ثروتها را تعدیل می‌کند، ورشکسته‌ها را سامان می‌دهد، بی‌خانمانها را خانه دار می‌کند و بالاخره زکات، روح انسان را از صفات رذیله بخصوص از بخل و عداوت و قساوت پاک نموده و مال و روح انسان را رشد و نمو می‌دهد و زکات دهنده را ثروتمند می‌کند. زکات ضامن اتحاد و همبستگی‌های اجتماعی است و مسلمانان را بر دشمن پیروزمی نماید.

«همه چیز نزد خدا محفوظ است»

روزی جوانی که یک دست خود را در جهاد با دشمنان اسلام از دست

داده بود، به من گفت: من فقط یک دست دارم. به او گفتم: من در همان برخورد اول متوجه این جریان شدم. گفت: نه هنوز هم متوجه نشده‌اید. سپس اضافه کرد و گفت: این دستی که می‌بینید بعد از مردن خاک می‌شود و از بین می‌رود ولی آن دستی را که در جهاد با دشمنان اسلام از بدنم جدا شده به صریح قرآن که فرموده: آنچه را از خوبیها که جلوتر از خود بفرستید در نزد خدا محفوظ است و آن را در آنجا پیدا می‌کنید، من آن دست را می‌گویم که دارم ولی این دستی را که شما فکر می‌کنید که در بدنم هست و من دارم، از بین می‌رود و موقت است و خدای تعالی در قرآن (سورة نحل آیه ۹۶) می‌فرماید: آنچه نزد شماست از بین می‌رود ولی آنچه نزد خداست، باقی خواهد بود. در آیه ۱۱۰ سورة بقره هم خدای تعالی فرموده: هر کار خوبی که برای خود جلوفرستید، آن را در قیامت نزد خدای تعالی پیدایش می‌کنید و در آن روز به دردتان می‌خورد و بدانید که خدای تعالی به آنچه از اعمال نیک و بد انجام می‌دهید بینا و بصیر است. (۱۱۰)

«فهرست»

مطلب	صفحه
پیشگفتار	۵
راه و روش صحیح تفسیری قرآن کریم	۸
مطلب دوم: اعجاز قرآن کریم	۲۵
اعجاز قرآن کریم	۲۵
معنی معجزه	۲۶
فائده اثبات اعجاز قرآن	۲۷
اثبات اعجاز قرآن	۲۸
اعجاز قرآن از جهت خصوصیات که در آورنده آن بوده است	۳۰

۳۱	مقدمهٔ اوّل
۳۲	مقدمهٔ دوّم
۳۳	مقدمهٔ سوّم
۳۵	مقدمهٔ چهارم
۳۵	مقدمهٔ پنجم
۳۶	مقدمهٔ ششم
۳۸	مقدمهٔ هفتم
۴۰	نتیجهٔ گفتار و مقدمات فوق
۴۴	اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن
۴۵	فصاحت و بلاغت
۵۴	عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن
۵۹	اعجاز قرآن از نظر علوم روز
۶۰	اوّل: مسألهٔ آهن
۶۱	دوّم: مسألهٔ حرکت زمین
۶۵	سوّم: مسألهٔ کرویت زمین
۶۹	چهارم: سفر به سوی آسمان از نظر قرآن
۷۱	پنجم: جنین‌شناسی از نظر اسلام و قرآن
۸۴	ششم: عمر زمین و قرآن
۸۶	هفتم: قرآن و موجودات آسمانی
۸۶	هشتم: قرآن و اخبار از آینده
۹۰	نتیجهٔ بحث

معنی وحی والہام	۹۲
عدم تحریف قرآن	۹۴
تقسیم قرآن بہ محکم و متشابہ و مجمل	۹۸
اسامی قرآن	۹۸
علت نگارش	۱۰۰
سورۃ مبارکہ حمد	۱۰۳
ترجمہ سورۃ مبارکہ حمد	۱۰۴
توضیح آیات سورۃ حمد	۱۰۵
توضیح «بسم اللہ الرحمن الرحیم»	۱۰۵
توضیح «الحمد لله رب العالمین»	۱۱۱
توضیح «الرحمن الرحیم»	۱۱۴
توضیح «مالک يوم الدين»	۱۱۴
خدای مہربان مالک روز جزا است	۱۱۵
توضیح «ایاک نعبد و ایاک نستعین»	۱۱۷
بندۂ رسمی خدا بودن	۱۱۸
توضیح «اهدنا الصراط المستقیم»	۱۱۹
ہدایت الہی چیست؟	۱۲۰
توضیح آیات تا آخر سورۃ حمد	۱۲۳
نعمت ولایت	۱۲۴
خواص سورۃ حمد	۱۲۶
شکر نعمت	۱۲۸

نماز معراج مؤمن است	۱۲۹
سوره مبارکه بقره	۱۳۰
ترجمه آیات ۱ تا ۵ سوره مبارکه بقره	۱۳۳
توضیح آیات ۱ تا ۵ سوره بقره	۱۳۴
رموزی که بین دودوست است	۱۳۴
حقایق قرآن از افکار بشر دور است	۱۳۶
کتاب چیست؟	۱۳۶
قرآن کتاب با عظمت	۱۳۸
انسان کامل کتاب خدا است	۱۳۹
کتاب علی بن ابیطالب (علیه السلام)	۱۴۰
اهمیت تقوی در قرآن	۱۴۱
مراتب تقوی	۱۴۲
خلاصه مطالب بالا	۱۴۵
آیات ۶ و ۷ سوره بقره	۱۴۸
ترجمه آیات ۶ و ۷ سوره بقره	۱۵۰
توضیح آیات ۶ و ۷ سوره بقره	۱۵۱
کفار مرده دل	۱۵۱
آیات ۸ تا ۲۰ سوره بقره	۱۵۴
ترجمه آیات ۸ تا ۲۰ سوره بقره	۱۶۰
توضیح آیات ۸ تا ۲۰ سوره بقره	۱۶۳
آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره	۱۷۱

۱۷۳	ترجمه آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره
۱۷۴	توضیح آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره
۱۷۹	آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره
۱۸۱	ترجمه آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره
۱۸۲	توضیح آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره
۱۸۵	آیه ۲۵ سوره بقره
۱۸۷	ترجمه آیه ۲۵ سوره بقره
۱۸۸	توضیح آیه ۲۵ سوره بقره
۱۸۸	مهربانی خدای تعالی
۱۹۰	آیات ۲۶ و ۲۷ سوره بقره
۱۹۳	ترجمه آیات ۲۶ و ۲۷ سوره بقره
۱۹۴	توضیح آیات ۲۶ و ۲۷ سوره بقره
۱۹۴	مثالهای خوب خدا
۱۹۵	پیمان شکنی
۱۹۶	وصل شدن به اهل بیت عصمت و جلاله
۱۹۷	فساد در زمین
۱۹۸	آیات ۲۸ و ۲۹ سوره بقره
۲۰۰	ترجمه آیات ۲۸ و ۲۹ سوره بقره
۲۰۱	توضیح آیات ۲۸ و ۲۹ سوره بقره
۲۰۱	نفوذ قدرت الهی در زندگی بشر
۲۰۴	آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره

۲۱۰	ترجمه آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره
۲۱۲	توضیح آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره
۲۱۲	قضیه خلقت حضرت آدم علیه السلام
۲۲۱	آیه ۳۹ سوره بقره
۲۲۲	ترجمه آیه ۳۹ سوره بقره
۲۲۳	توضیح آیه ۳۹ سوره بقره
۲۲۳	ناسپاسی و حق شناسی
۲۲۵	بیائیم ناسپاس نباشیم
۲۲۶	آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره
۲۲۸	ترجمه آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره
۲۳۰	توضیح آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره بقره
۲۳۰	لجبازی و کفر بنی اسرائیل
۲۳۱	وفای به عهد
۲۳۲	اثرات ایمان
۲۳۴	قدم اول در انحراف
۲۳۴	تسامح در آیات الهی
۲۳۵	پوشاندن حق
۲۳۷	نتیجه ایمان به خدای تعالی
۲۴۰	بدترین چیزها علم بی عمل است
۲۴۳	آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره
۲۴۵	ترجمه آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره

توضیح آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره	۲۴۶
کمک گرفتن از نماز و صبر	۲۴۶
چند دستور برای کمک گرفتن از نماز	۲۴۹
نماز برای همه سنگینی است جز برای خاشعین	۲۵۱
ملاقات با پروردگار	۲۵۳
آیات ۴۷ و ۴۸ سوره بقره	۲۵۶
ترجمه آیات ۴۷ و ۴۸ سوره بقره	۲۵۸
توضیح آیات ۴۷ و ۴۸ سوره بقره	۲۵۹
چرا یعقوب را اسرائیل نامیده‌اند؟	۲۵۹
چرا بنی اسرائیل بر مردم زمان خود برتری داشته‌اند؟	۲۶۰
روز قیامت یا روز مرگ	۲۶۳
در وقت سكرات موت	۲۶۳
آیات ۴۹ و ۵۰ سوره بقره	۲۶۷
ترجمه آیات ۴۹ و ۵۰ سوره بقره	۲۶۹
توضیح آیات ۴۹ و ۵۰ سوره بقره	۲۷۰
نعمت امنيت و عافيت	۲۷۰
ابتلاء به عذاب به خاطر قضاوت الهی	۲۷۱
بدترین عذابها	۲۷۲
كرامت و معجزه	۲۷۳
خدای تعالی طرفدار ضعفاء است	۲۷۴
آیات ۵۱ و ۵۲ سوره بقره	۲۷۶

- ۲۷۸ ترجمه آیات ۵۱ و ۵۲ سوره بقره
- ۲۷۹ توضیح آیات ۵۱ و ۵۲ سوره بقره
- ۲۷۹ شرک به خدا بزرگترین اهانت است
- ۲۸۰ مواعده خدای تعالی با حضرت موسی علیه السلام
- ۲۸۱ دعوت الهی و ارتباط با او
- ۲۸۴ عفو پروردگار
- ۲۸۹ آیه ۵۳ سوره بقره
- ۲۹۰ ترجمه آیه ۵۳ سوره بقره
- ۲۹۱ توضیح آیه ۵۳ سوره بقره
- ۲۹۱ کتاب تورات راهنمای بشر بود
- ۲۹۲ یکی از اهداف بزرگ الهی وحدت بوده است
- ۲۹۴ آیه ۵۴ سوره بقره
- ۲۹۶ ترجمه آیه ۵۴ سوره بقره
- ۲۹۷ توضیح آیه ۵۴ سوره بقره
- ۲۹۷ بازگشت بسوی خدا
- ۲۹۸ دستورات مرحله توبه
- ۳۰۰ گناه، ظلم به نفس خود است
- ۳۰۱ خودکشی
- ۳۰۳ آیات ۵۵ و ۵۶ سوره بقره
- ۳۰۵ ترجمه آیات ۵۵ و ۵۶ سوره بقره
- ۳۰۶ توضیح آیات ۵۵ و ۵۶ سوره بقره

تقاضای دیدن خدا	۳۰۶
همه چیز را با حواس ظاهری نسنجید	۳۰۸
رجعت و برگشت به دنیا	۳۰۹
آیه ۵۷ سورة بقره	۳۱۱
ترجمه آیه ۵۷ سورة بقره	۳۱۲
توضیح آیه ۵۷ سورة بقره	۳۱۳
پیروی از نفس امّاره بالسوء	۳۱۳
آیات ۵۸ و ۵۹ سورة بقره	۳۱۵
ترجمه آیات ۵۸ و ۵۹ سورة بقره	۳۱۷
توضیح آیات ۵۸ و ۵۹ سورة بقره	۳۱۸
اجازه ورود به بیت المقدس	۳۱۸
آیه ۶۰ سورة بقره	۳۲۰
ترجمه آیه ۶۰ سورة بقره	۳۲۲
توضیح آیه ۶۰ سورة بقره	۳۲۳
حضرت موسی و طلب آب	۳۲۳
سه سنگ مخصوص	۳۲۴
آیه ۶۱ سورة بقره	۳۲۶
ترجمه آیه ۶۱ سورة بقره	۳۲۸
توضیح آیه ۶۱ سورة بقره	۳۳۰
چرا دوازده چشمه جاری شد؟	۳۳۰
هوای نفس، انسان را ذلیل می کند	۳۳۱

۳۳۲	قضای الهی چیست؟
۳۳۴	آیه ۶۲ سوره بقره
۳۳۵	ترجمه آیه ۶۲ سوره بقره
۳۳۶	توضیح آیه ۶۲ سوره بقره
۳۳۶	ایمان به مبدأ و معاد
۳۳۷	اعتقادات صحیح انسان را نجات می دهد
۳۳۹	آیات ۶۳ و ۶۴ سوره بقره
۳۴۰	ترجمه آیات ۶۳ و ۶۴ سوره بقره
۳۴۱	توضیح آیات ۶۳ و ۶۴ سوره بقره
۳۴۱	تربیت از راه صحیح
۳۴۳	یکی از صفات حمیده انسان، قاطعیّت و اظهار قدرت است
۳۴۴	اهمّیت عمل به کتاب خدا
۳۴۵	مهربانی و فضل الهی شامل می شود
۳۴۷	آیات ۶۵ و ۶۶ سوره بقره
۳۴۸	ترجمه آیات ۶۵ و ۶۶ سوره بقره
۳۴۹	توضیح آیات ۶۵ و ۶۶ سوره بقره
۳۴۹	نیرنگ و نفاق در احکام الهی
۳۵۰	روش عقلاء عبرت گرفتن از هر چیزی است
۳۵۲	آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره بقره
۳۵۴	ترجمه آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره بقره
۳۵۷	توضیح آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره بقره

۳۵۷	قضیہ عجیب گاوبنی اسرائیل
۳۶۰	این سورہ بہ خاطر این قضیہ سورہ بقرہ نامگذاری شدہ است
۳۶۱	بی ادبی ویی اعتنائی بہ خدا از بزرگترین گناہان است
۳۶۲	مردم قشری، معنویات و معجزات را باورنمی کنند
۳۶۳	خدا و رسولش مربی جامعہ اند
۳۶۴	یکی از علائم بی ایمانی، تصمیم نگرفتن فوری در مقابل اوامر الہی ...
۳۶۵	چرا بنی اسرائیل از حضرت موسی (علیہ السلام) این ہمہ توضیح خواستند
۳۶۶	خدای تعالی یاور مستضعفان است
۳۶۷	جمعی از بنی اسرائیل از جریان اطلاع داشتند
۳۶۸	آیہ ۷۴ سورہ بقرہ
۳۶۹	ترجمہ آیہ ۷۴ سورہ بقرہ
۳۷۰	توضیح آیہ ۷۴ سورہ بقرہ
۳۷۰	چگونہ دل انسان سخت می شود؟
۳۷۱	فرق بین خشیت و خوف
۳۷۲	خدای تعالی غفلت ندارد
۳۷۴	آیات ۷۵ تا ۷۹ سورہ بقرہ
۳۷۶	ترجمہ آیات ۷۵ تا ۷۹ سورہ بقرہ
۳۷۸	توضیح آیات ۷۵ تا ۷۹ سورہ بقرہ
۳۷۸	سوء سابقہ
۳۷۹	سوژہ بہ دست دیگران دادن
۳۸۰	بیچارہ بی سوادها

- ۳۸۱ علّت تفرقه بین مسلمانها و یهود و نصاری چیست؟
- ۳۸۴ آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره بقره
- ۳۸۵ ترجمه آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره بقره
- ۳۸۶ توضیح آیات ۸۰ تا ۸۲ سوره بقره
- ۳۸۶ گفتاری دلیل
- ۳۸۸ خدا عهدش رانمی شکند
- ۳۸۹ چه کسانی در آتش همیشه خواهند بود؟
- ۳۹۰ چه کسانی در بهشت همیشه می مانند؟
- ۳۹۲ آیه ۸۳ سوره بقره
- ۳۹۳ ترجمه آیه ۸۳ سوره بقره
- ۳۹۴ توضیح آیه ۸۳ سوره بقره
- ۳۹۴ فرمانده واقعی
- ۳۹۵ چرا باید به پدر و مادر نیکی کنیم؟
- ۳۹۶ نیکی به خویشاوندان
- ۳۹۶ نیکی به یتیمها
- ۳۹۷ نیکی به مساکین
- ۳۹۷ بامردم، خوب سخن بگوئید
- ۳۹۸ نماز را برپا بدارید
- ۳۹۹ زکات بدهید
- ۴۰۱ آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره بقره
- ۴۰۳ ترجمه آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره بقره

توضیح آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره بقره	۴۰۵
عهد و پیمان از بنی اسرائیل	۴۰۵
خونریزی نکنید و یکدیگر را نکشید	۴۰۶
دیگران را تبعید و آواره نکنید	۴۰۶
اعمال ضدّ و نقیض بنی اسرائیل	۴۰۷
دنیا را بر آخرت ترجیح ندهید	۴۰۸
آیه ۸۷ سوره بقره	۴۱۰
ترجمه آیه ۸۷ سوره بقره	۴۱۱
توضیح آیه ۸۷ سوره بقره	۴۱۲
فرستادن پیامبران پی در پی	۴۱۲
روح القدس کیست و چگونه انبیاء را تأیید می کند؟	۴۱۳
تکذیب کردن پیامبران	۴۱۵
گناه کشتن انبیاء	۴۱۵
بشرمی خواهد انبیاء ﷺ مطابق خواسته های او عمل کنند	۴۱۶
آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره بقره	۴۱۸
ترجمه آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره بقره	۴۲۰
توضیح آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره بقره	۴۲۲
یأس از رحمت خدا	۴۲۲
مغرور شدن به علم و دانش	۴۲۳
چرا انسان وقتی به نعمتی می رسد کفران می کند؟	۴۲۴
خدای تعالی و شیطان خریداران انسانند	۴۲۵

۴۲۶	تعرّض به خدای تعالی
۴۲۷	آیات ۹۱ و ۹۲ سوره بقره
۴۲۸	ترجمه آیات ۹۱ و ۹۲ سوره بقره
۴۲۹	توضیح آیات ۹۱ و ۹۲ سوره بقره
۴۲۹	ایمان به آنچه خدا نازل فرموده
۴۳۱	آیه ۹۳ سوره بقره
۴۳۲	ترجمه آیه ۹۳ سوره بقره
۴۳۳	توضیح آیه ۹۳ سوره بقره
۴۳۳	کوه طور و پیمان از بنی اسرائیل
۴۳۵	آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره بقره
۴۳۷	ترجمه آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره بقره
۴۳۸	توضیح آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره بقره
۴۳۸	عمر طولانی برای انسان فائده‌ای ندارد
۴۴۰	آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره بقره
۴۴۱	ترجمه آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره بقره
۴۴۲	توضیح آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره بقره
۴۴۲	جبرئیل واسطه وحی است، چرا با اودشمنی می‌کنید؟
۴۴۴	حضرت جبرئیل ملک مقرب خدا است
۴۴۶	آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره بقره
۴۴۷	ترجمه آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره بقره
۴۴۸	توضیح آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره بقره

۴۴۸	باز هم عهد شکنی
۴۴۹	یهودیه‌ها تا زمان ماه‌میشه عهد شکن بوده‌اند
۴۵۱	آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سورة بقره
۴۵۳	ترجمه آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سورة بقره
۴۵۵	توضیح آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سورة بقره
۴۵۵	سحر و جادو، عمل کفار و شیاطین است
۴۵۶	دفع سحر و جادو بوسیله ملائکه
۴۵۷	رفع سحر و جادو بوسیله ملائکه
۴۵۸	فهم و درک و علم، وسائلی برای موفقیت هستند
۴۶۰	آیه ۱۰۴ سورة بقره
۴۶۱	ترجمه آیه ۱۰۴ سورة بقره
۴۶۲	توضیح آیه ۱۰۴ سورة بقره
۴۶۲	جلوگیری از تمسخر و استهزاء
۴۶۴	آیه ۱۰۵ سورة بقره
۴۶۵	ترجمه آیه ۱۰۵ سورة بقره
۴۶۶	توضیح آیه ۱۰۵ سورة بقره
۴۶۶	دشمنان هیچگاه برای شما خوبی رانمی خواهند
۴۶۸	آیه ۱۰۶ سورة بقره
۴۶۹	ترجمه آیه ۱۰۶ سورة بقره
۴۷۰	توضیح آیه ۱۰۶ سورة بقره
۴۷۰	آیا ممکن است آیه‌ای نابد شود و آیه دیگری جای او را بگیرد؟

آیه ۱۰۷	سوره بقره	۴۷۲
ترجمه آیه ۱۰۷	سوره بقره	۴۷۳
توضیح آیه ۱۰۷	سوره بقره	۴۷۴
مُلک آسمانها و زمین مال خدا است		۴۷۴
فرمانده مهربان فقط خدا است		۴۷۵
کمک و یاری خدا ارزش دارد		۴۷۵
آیه ۱۰۸	سوره بقره	۴۷۷
ترجمه آیه ۱۰۸	سوره بقره	۴۷۸
توضیح آیه ۱۰۸	سوره بقره	۴۷۹
سؤال بیجا و بی مورد		۴۷۹
راه راست چیست؟		۴۸۱
آیه ۱۰۹	سوره بقره	۴۸۳
ترجمه آیه ۱۰۹	سوره بقره	۴۸۴
توضیح آیه ۱۰۹	سوره بقره	۴۸۵
حسادت انسان را به کفر می کشاند		۴۸۵
آیه ۱۱۰	سوره بقره	۴۸۷
ترجمه آیه ۱۱۰	سوره بقره	۴۸۸
توضیح آیه ۱۱۰	سوره بقره	۴۸۹
سفارش مجدد بر اقامه نماز		۴۸۹
باز هم سفارش به زکات		۴۹۰
همه چیز نزد خدا محفوظ است		۴۹۰



بخشی از تالیفات

آية الله سيد حسن ابطحي

انوار وحی

رسول اکرم ﷺ

امير المؤمنين

انوار زهرا

امام مجتبی

حضرت امام حسین

پرواز روح

مصلح آخر زمان

مصلح غیبی

ملاقات با امام زمان

در محضر استاد (جداول و دوم)

عالم عجیب ارواح

شیبای مکه

عوامل پیشرفت

اتحاد و دوستی

راه خدا

پاسخ ما

دو مقاله

پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی

سیر الی الله

پاسخ به ۷۷ سؤال دینی

حل مشکلات دینی

سؤال شما پاسخ ما

توضیح آیات قرآن کریم

انوار صاحب زمان

جواب مسائل دینی



شابک: ۹۶۴-۹۴۸۹۵-۵-X

ISBN: 964-94895-5-X

۰۹۱۳۵۱۹۱۳۵-۲۵۱-۷۷۲۹۲۶۱